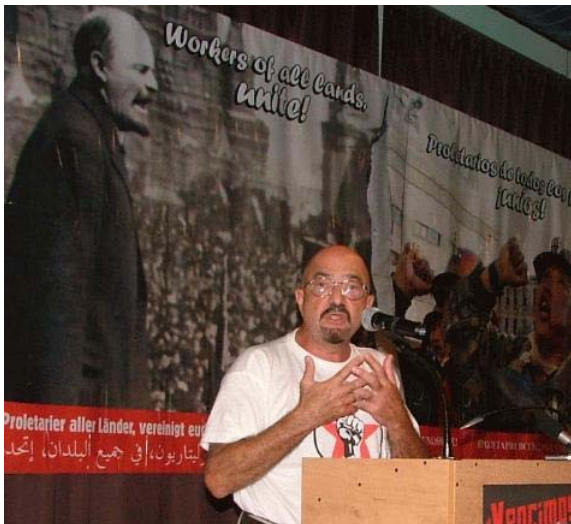


اوضاع سیاسی ایران و ضرورت تشکیل

«گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران»

متن سخنرانی افتتاحیه‌ی رفیق مازیار رازی



".....ما در دوره آتی باید کوشش کنیم که اعتبار سیاسی در درون جنبش کارگری بدست آوریم. کسب این اعتبار امر ساده‌ای نیست. با چند شعار و معرفی چند "رهبر" این کار شدنی نیست. رفقا، ما باید در کنار طبقه کارگر و در میان مبارزات تمام قشرهای تحت ستم حضور داشته باشیم و همراه با مبارزات ضد سرمایه‌داری آنان گام برداریم. تنها با شرکت و درگیری از نزدیک است که به اهداف نهایی خود خواهیم رسید....."

متن کامل سخنرانی صفحه ۲

اهداف و اصول

مارکسیست‌های انقلابی ایران

صفحه ۱۳

صفحه ۱۵

مفهوم حزب پیشتاز انقلابی

صفحه ۱۷

مفهوم انقلاب کارگری

صفحه ۱۹

مفهوم برنامه‌ی انتقالی

صفحه ۲۰

مفهوم سوسیالیزم

پیام‌های همبستگی به کنفرانس صفحات: ۱۲، ۲۲، ۳۱ و ۳۲

میلیتانت

Militant

نشریه‌ی مارکسیست‌های انقلابی ایران

۸ مهر ۱۳۸۷ - سال دوم - دوره دوم - شماره ۱۶



اعلام موجودیت

گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران

فعالان «اتحادیه سوسیالیست انقلابی ایران» (خارج)، اکثریت همکاران شورای سردبیری نشریه میلیتانت (ایران) و فعالان «کمیته اقدام کارگری» (ایران) از این پس متحداً بر محور یک «اهداف و اصول» و «برنامه اقدام کارگری» مشترک در درون گرایش واحدی به نام «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران»، به فعالیت‌های پیشین خود ادامه داده، و ساختارهای تشکیلاتی خود را برای تقویت گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران، خاتمه می‌دهند. «اهداف و اصول» و «برنامه اقدام کارگری» و اعلام موجودیت حاضر، در نخستین کنفرانس «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران»، در تاریخ ۳۱ شهریور تا ۱ مهر ۱۳۸۷، با اتفاق آرای به تصویب شرکت کنندگان رسید. «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران»، به عنوان بخش ایران «گرایش بین‌المللی مارکسیستی» IMT فعالیت خود را آغاز خواهد کرد. انتشار نشریه «میلیتانت» از این پس به عنوان نشریه‌ی «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران» تداوم خواهد یافت. از تمامی مارکسیست‌های انقلابی ایران دعوت می‌شود که در راستای امر دخالتگری متشکل در درون جنبش کارگری و دانشجویی و سایر جنبش‌های اجتماعی و خاتمه به تشنت و پراکندگی، با «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران» همراهی کرده و به آن بپیوندند. «اهداف و اصول» و «برنامه اقدام کارگری» به عنوان برنامه‌ی «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران» انتشار می‌یابد.

شورای دبیری «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران»

۱ مهر ۱۳۸۷

برنامه اقدام کارگری

برنامه انتقالی برای جنبش‌های اجتماعی ایران ص ۲۲

آذر ۸۶؛ آغاز یک پایان

صفحه ۶

اوضاع سیاسی ایران و ضرورت تشکیل

«گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران»

متن سخنرانی افتتاحیه‌ی
رفیق مازیار رازی

با درود به تمام رفقای حاضر در کنفرانس!

می‌خواستم بحثم را با یادآوری یک واقعه تاریخی آغاز کنم. در سال ۱۸۹۸ کنگره کوچکی مرکب از ۹ نفر در شهر مینسک (روسیه) ترتیب داده شد. این عده قلیل گروه کوچکی به نام «حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه» را بنا نهادند. گرچه تمام اعضای این گروه بلافاصله دستگیر شدند، اما بنیاد این گروه منجر به یک واقعه تاریخی مهم شد. این گروه بعدها با نام حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها) شناخته شد. کمتر از ۳۰ سال پس از این اجلاس ۹ نفره، بزرگترین انقلاب کارگری در تاریخ بشر را بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه سازماندهی کردند. ما حامل این سنن تشکیلاتی هستیم.

رفقا! کنفرانس امروز نیز یک واقعه تاریخی است. اما امروز در مقابل ما تکالیف عظیمی قرار گرفته است.

سوالی که در ابتدا باید پاسخ داده شود این است که چرا ما نخستین کنفرانس خود را در این وضعیت و امروز برگزار می‌کنیم؟ چرا این کنفرانس چند سال پیش و یا چند سال پس از امروز برگزار نشده است؟

پاسخ به این سوال، برای رفقای که به اصول حزب لنینی اعتقاد داشته و به اهمیت این حزب پی برده و آن را درک کرده، و به انحرافات شبه آنارشیستی و شبه منشویکی و سانترستی آغشته نبوده، و دچار دلسردی و رخوت نشده باشند، بسیار ساده است. یافتن این پاسخ تنها با ارزیابی وضعیت عینی و ذهنی جامعه امکان‌پذیر است.

لنین همواره از وجود ۴ اصل مهم برای توضیح وضعیت پیشانقلابی و تدارک سازماندهی انقلاب آتی جامعه سخن به میان آورده است. ۱- بحران عمیق

اقتصادی و سیاسی و انشقاق در درون هیئت حاکم ۲- و خیبر شدن وضعیت توده‌های مردم ۳- سازماندهی و تداوم مبارزات کارگری علیه نظام سرمایه‌داری و ۴- رهبری انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی و استقرار حکومت کارگری.

در جامعه ایران تمام شرایط عینی ذکر شده، کم و بیش وجود دارند. تنها عامل ذهنی و یا نبود رهبری انقلابی است که غایب است. اگر این ارزیابی درست باشد؛ بدیهی است که تدارک برای ایجاد یک حزب لنینی در دستور کار مارکسیست‌های انقلابی باید قرار گیرد. به سخن دیگر استراتژی اساسی مارکسیست‌های انقلابی ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی است.

بنابراین پاسخ به سوال بالا این است که: وضعیت برای تدارک ایجاد چنین حزبی امروز آماده‌تر از هر زمان دیگری است. پیش از این، شرایط به پختگی امروز نبود (و ما هم خودمان به اندازه کافی آماده نبودیم)، در آینده هم تشکیل آن دیر خواهد بود. زیرا نمی‌توان در دوره اعتلای انقلابی (که در جامعه‌های نظیر ایران هر چند دهه یکبار است) یک روزه حزب پیشتاز انقلابی را ساخت و تصور کرد که با ظاهر گشتن یک تشکیلات، بخش تعیین‌کننده‌ی توده‌ها به ناگهان به آن خواهند پیوست! خیر چنین ارزیابی‌ای در تقابل با تجربه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سنن بلشویزم است. تدارک ساختن یک حزب پیشتاز انقلابی از سال‌ها پیش از تشکیل آن باید صورت پذیرد.

اما، از آنجایی که این حزب باید همراه با کارگران پیشرو (کارگر روشنفکران) ساخته شود، از امروز باید پُلّی برای پر کردن این فاصله ایجاد گردد. پُلّی که وضعیت پراکندگی مارکسیست‌های انقلابی را به ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی پیوند زند. این پُل «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران» است که امروز نخستین کنفرانس آن برگزار شده است.

با اشاراتی گذرا به عوامل عینی در جامعه، باید ارزیابی کرد که معیارهای

ذکر شده توسط لنین با وضعیت کنونی جامعه ایران چه انطباقی دارد؟

وضعیت بحرانی دولت سرمایه‌داری

الف) بحران اقتصادی جامعه

شاخص سنجش وضعیت اقتصادی تورم و بیکاری است که این دو جزء لاینفک نظام سرمایه‌داری هستند. برای افزایش سود (ارزش افزونه)، سرمایه‌داران مجبورند نیروی کار کارگران را در بازار خریداری کرده و آنها را استثمار کنند. اما این استثمار ساده، کفاف تشنگی سرمایه‌داران را برای ثروتمند شدن، نمی‌دهد. سرمایه‌داران برای رسیدن به سود بیشتر باید تا حد امکان دستمزدها را پایین بیاورند و قیمت‌ها را بالا ببرند. این اقدام در کشورهای صنعتی غربی که از سابقه اتحادیه‌های کارگری و مقاومت‌های کارگری برخوردار بوده‌اند، از طریق بالا بردن فناوری تولید (پیشرفت تکنولوژی) انجام می‌گیرد (ماشین‌آلات نوین به کاهش ساعات کار برای تولید صنایع پیشرفته می‌انجامد). اما، در جوامع واپسگرا سرمایه‌داری (مانند ایران) استثمار کارگران به شکل بدوی (همانند اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ در اروپا) صورت می‌گیرد. دستمزدها نه تنها پائین نگه داشته می‌شود که در بسیاری از موارد، اصولاً پرداخت نمی‌شوند! این کار باعث کم شدن قدرت خرید مردم و در نتیجه فروش نرفتن بخشی از محصولات تولید شده می‌شود. برای رفع این مشکل، سرمایه‌داران وارد رقابت شدیدتر با یکدیگر می‌شوند و عده‌ای را از میدان به در می‌کنند. در نتیجه عده‌ی زیادتری بیکار شده و قدرت مصرف جامعه پایین می‌آید. بحران اقتصادی شدت می‌یابد. این بحران به صورت بحران اضافه تولید نمایان می‌شود. یعنی این که جامعه قدرت خرید آن چه را که تولید می‌شود، ندارد. در این شرایط تورم هم به سرعت از دیاد می‌یابد، زیرا که ورشکستگی بالا می‌گیرد. کارخانه‌ها یکی پس از دیگری یا تعطیل می‌شوند و یا از ظرفیت تولید خود می‌کاهند. پائین آوردن ظرفیت تولید به معنای بالا رفتن مخارج تولید است. بیکاری روزانه افزایش می‌یابد. در مورد ایران آمار و ارقام چنین نابه سامانی‌هایی بسیار است. برای نمونه:

سیاست‌های دولت، بیکار و بی‌خانمان شده‌اند. بهای مواد اولیه هر روز در حال افزایش است و کوچکترین اقدام اساسی برای مهار کردن آن انجام نمی‌گیرد. سیاست‌های سرمایه‌داران، کارگران را در معرض نابودی مالی قرار داده است. میلیون‌ها کارگر به نان شب خود و خانواده‌ی خود محتاج‌اند. آنان نیز که هنوز بیکار نشده‌اند، با افزایش قیمت‌ها به خیل فقیرزادگان می‌پیوندند. طبق آمار دولتی ۱۴ میلیون زیر خط فقر هستند (بر اساس خط فقر تعیین شده توسط دولت که ۱۲۰۰۰۰ تومان در ماه است. در صورتی خط فقر واقعی امروز به ۳۰۰۰۰۰-۴۰۰۰۰۰ تومان در ماه می‌رسد. یعنی تا ۲۰ میلیون نفر زیر خط فقر می‌توانند قرار گرفته باشند).

یک تصویر کلی از چشم‌انداز وضعیت اقتصادی چنین نشان می‌دهد که از جمعیت ۷۰ میلیونی تنها یک سوم آن در بازار کار قرار می‌گیرند (۲۷ میلیون نفر). از این تعداد ۴-۵ میلیون بیکار خواهند بود. با افزایش فرا تر جمعیت، وضعیت به حالت‌های انفجاری می‌رسد. درآمد نفت نیز عمدتاً صرف خرید سلاح و کمکرسانی به حزب‌الله منطقه می‌شود. باقی آن با وام‌هایی بدون حساب و کتاب به چند درصد معدود از حامیان دولت پرداخت می‌شود، بدون هیچ برنامه اقتصادی و چشم‌انداز روشنی برای حل مشکلات توده‌های مردم. در نتیجه خیل عظیمی از کارگران جوان و جوانان تحصیل کرده در مقابل نظام ناتوان سرمایه‌داری خواهند ایستاد. این خیل عظیم معترض نیروی بالقوه انقلاب آتی هستند.

ب) بحران سیاسی دولت سرمایه‌داری

در سطح سیاسی «حکام» دچار بحران و اتخاذ مواضع متضاد در مورد حل مسایل ملی و بین‌المللی شده‌اند. برای نمونه:

در سال‌های پیش همواره جناح‌بندی‌ها بر محور جناح "اقتدارگرا" و "اصلاح طلب" تقسیم می‌شد. با سیاست‌های احمدی‌نژاد چه در عرصه ملی و چه بین‌المللی، اختلافات نه تنها در درون جناح‌بندی‌های سنتی بالا گرفته که در درون هر یک از جناح‌های سنتی نیز افتراق‌های عمیق ایجاد گشته؛ تا جایی که

تومان است و بنزین آزاد با بهای چهارصد تومان عرضه می‌شود. براساس برنامه باید تا سه سال و نیم دیگر، قیمت بنزین از سبد حمایتی دولت خارج و به قیمت بازارهای بین‌المللی عرضه شود. اضافه بر این فشارهای بین‌المللی برای حل مشکل غنی‌سازی اورانیوم و تحریم‌های اقتصادی بانک‌های ایران در سطح بین‌المللی، وضعیت اقتصادی را وخیمتر از پیش کرده است.



در ماه‌های اخیر بازار کالاهای مصرفی به شدت دستخوش تغییر شده و قیمت کالاهای مصرفی روز به روز در حال افزایش است. افزایش نقدینگی مهمترین علت رشد نرخ تورم به حساب می‌آید (بنا بر اقتصاددانان خود سرمایه‌داری) که بر اساس گزارش‌ها از مرز ۱۶۰ هزار میلیارد تومان فراتر رفته است. گزارش‌ها نشان می‌دهد که در سه سال گذشته بخش عمده‌ای از درآمدهای نفتی به ریال تبدیل شده و نقدینگی از حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان به بیش از ۱۶۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. بخش عمده‌ی این پول هنگفت به سمت بازار مسکن سرازیر شده و قیمت مسکن را تا چند برابر افزایش داده است. درآمدهای ارزی ایران در سه سال اخیر حدود ۲۵۰ میلیارد دلار برآورد شده که به عقیده‌ی کارشناسان اقتصادی، دولت با تبدیل آن به ریال و تزریق آن به اقتصاد، باعث افزایش شدید تورم شده است. بخشی از این درآمدها در بخش‌های غیرمولد و تامین هزینه‌های جاری دولت صرف شده است که به گفته‌ی تحلیل‌گران اقتصادی، به افزایش نقدینگی و رشد تورم منجر شده است.

اما شیوه‌ی همیشگی گردانندگان دولت این است که کلیه‌ی مشکلات و فلاکت‌ها را بر دوش کارگران بیندازد. امروز بیش از هر زمان دیگری، بخش اعظم کارگران در خطر پیوستن به تهیستان شهری قرار دارند. صدها هزار نفر از کارگران فعال و شاغل کشور به علت

واحد اطلاعات اقتصادی اکونومیست در گزارش ماه جولای ۲۰۰۸ وضعیت بازار کار ایران تا سال ۱۳۹۱ را مورد بررسی قرار داده و پیش‌بینی کرده است که نیروی کار کشور از ۲۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر در سال گذشته به ۲۴ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر در سال جاری خواهد رسید که افزایش ۲.۸ درصدی، این میزان را در سال آینده به ۲۵ میلیون نفر خواهد رساند. این واحد انتظار دارد که در سال جاری نرخ بیکاری ایران از ۱۲ (۲ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر) به ۱۲.۵ درصد و در سال آینده به ۱۲.۹ درصد افزایش یابد (یعنی بیش از ۳ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر). طی سال ۸۹ شمار افراد شاغل در ایران معادل ۲۵ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر و نرخ بیکاری برابر با ۱۳.۲ درصد خواهد بود که این شاخص‌ها در سال ۱۳۹۰ به ترتیب به ۲۶ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر و ۱۴.۱ درصد خواهد رسید. سال ۱۳۹۱ سالی است که نیروی کار ۲۷ میلیون نفری برای کشور به ثبت خواهد رسید. همچنین در این سال نرخ بیکاری ۱۵ درصدی گریبانگیر دولت خواهد بود (یعنی بیش از ۴ میلیون نفر بیکار).

گزارش بانک مرکزی ۱۳۸۷ نشان می‌دهد در پنجمین ماه سال خورشیدی، سیر صعودی قیمت کالاها همچنان ادامه یافته و برنامه‌های دولت و بانک مرکزی برای جلوگیری از رشد قیمت‌ها مؤثر واقع نشده است. نرخ تورم در ایران با محاسبه‌ی قیمت ۳۵۹ قلم کالا و خدمات مصرفی تعیین می‌شود و میانگین قیمت کالاها در مرداد ماه حاکی از ادامه افزایش نرخ تورم در ایران است. بانک مرکزی ایران نرخ تورم را هر ماه محاسبه می‌کند، اما نرخ رسمی تورم معمولاً بر اساس تغییرات یک سال گذشته تعیین می‌شود. بر اساس گزارش جدید بانک مرکزی، در دوازده ماه گذشته تا پایان مرداد میانگین نرخ تورم به ۲۲/۳ درصد رسیده است. این گزارش نشان می‌دهد که نرخ تورم در یک سال و نیم اخیر حدود ده درصد افزایش یافته است (البته آمار غیررسمی بیش از این است و به احتمال قوی نزدیک به ۳۵ درصد است).

بهای بنزین نیز که تابستان سال گذشته سهمیه‌بندی شده، هر لیتر، یک صد

خانم‌های درخطبه‌های نماز جمعه تهران، ۲۹ شهریور ۱۳۸۷، مجبور به دخالت رسمی در حل اختلافات میان طیف اصول‌گرایان شد! و موضع رحیم مشائی رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری درباره دوستی با مردم اسرائیل را که روز پیش از آن توسط احمدی‌نژاد به شکلی توجیه شده بود، را اشتباه دانست! و از طرفین (همانند دو کودک لجوج) درخواست کرد که به دعاها خاتمه دهند!

در انتخابات دهم ریاست جمهوری که حدود ۹ ماه دیگر برگزار می‌شود، تعدد کاندیداهای اصول‌گرایان، عمق این اختلاف در هیئت حاکم را نشان می‌دهد. احمدی‌نژاد اینک با همقطاران سابق خود مانند علی لاریجانی (رئیس مجلس) و غلامعلی حداد عادل (رئیس مجلس هفتم و رئیس کمیسیون فرهنگی) و محمد باقر قالیباف (شهردار تهران) در حال رقابت است. بقیه هم در حال برخوردهای شدید علیه یکدیگرند. اعتراضات به وزرا طرفدار احمدی‌نژاد و استعفاهای طرفداران او در جریان است. برای نمونه ۲۸ شهریور سرتیپ علیرضا افشار معاون سیاسی وزارت کشور از مقام خود استعفا داد. رئیس کل بانک مرکزی طهماسب مظاهری که تنها یک سال است که به این مقام انتخاب شده و از نزدیکان احمدی‌نژاد محسوب می‌شود، تا چند روز دیگر از مقام خود به علت اختلاف نظر با سیاست‌های احمدی‌نژاد استعفا خواهد داد.

پس از سپری شدن بیش از ۳ سال از ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، اصلاح‌طلبان نیز حملات "بی تعارف" (به قول رفسنجانی) خود به سیاست‌های او را دامن زده‌اند. انتقاد رفسنجانی به اصل ۴۴ قانون اساسی و ناکام ماندن خصوصی‌سازی‌ها (۲۱ مرداد) و انتقادات او به سیاست‌های احمدی‌نژاد (۲۶ مرداد)، انتقادات خاتمی به احمدی‌نژاد (۲۴ شهریور) و غیره ادامه دارند.

در عین حال در میان خود اصلاح‌طلبان اختلافات بالا گرفته است. همدستان پیشین در جناح اصلاح‌طلبان برای انتخابات ریاست جمهوری در مقابل هم‌دیگر کاندید داده‌اند: محمد خاتمی (دو

دوره رئیس جمهور)، مهدی کروبی (رئیس پیشین مجلس)، عبدالله نوری (وزیر پیشین کشور)، علی اکبر ولایتی (مشاور رهبر)، حسن روحانی (دبیر پیشین شورای عالی امنیت ملی) و غیره هر کدام با خطی متفاوت وارد رقابت با یکدیگر شده‌اند. کروبی قصد دارد با بخشی از اصول‌گرایان مخالف احمدی‌نژاد یک بلوک سیاسی تشکیل دهد و از یک سو احمدی‌نژاد و از سوی دیگر خاتمی را کنار بگذارد.

بدیهی است که این وضعیت بحرانی است؛ و هیچ نشانی از استحکام و قدرت و یکپارچگی دولت سرمایه‌داری ایران، مشاهده نمی‌شود. عوامل عینی اول و دوم بحث لنین: یعنی ۱- بحران عمیق اقتصادی و سیاسی و انشقاق در درون هیئت حاکم و ۲- وخیم‌تر شدن وضعیت توده‌های مردم، کاملاً در مورد وضعیت ایران صادق است.

وضعیت جنبش‌های اجتماعی



الف) تداوم مبارزات کارگری

با وجود اختناق و سرکوب‌ها و وضعیت بسیار وخیم اقتصادی، می‌توان به جرات اذعان داشت که تناسب قوا به نفع کارگران و تمام قشرهای تحت ستم در حال تغییر است. تغییر تناسب قوا به نفع کارگران به مفهوم این است که طبقه کارگر در ایران شکست نخورده و کماکان در حال مقاومت و مبارزه با نظام سرمایه‌داری برای تحقق مطالبات خود است. طبقه کارگر نه تنها شکست را نپذیرفته بلکه با امکانات اندک بدون دلسرد شدن، به مبارزات ادامه می‌دهد. در زیر به اعتراضات تنها هفته پیش می‌توان اشاره کرد:

- اعتصاب و اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه نشان داد که بخشی از کارگران ایران توانایی طرح شعارهای مؤثر ضد سرمایه‌داری (مانند کنترل کارگری) را داشته و با جسارت و شهامت به مقاومت خود ادامه می‌دهند. اخیراً تجمع ۶۰۰ نفری از کارگران هفت تپه به مدیران کارخانه اعتراض کردند.
- اعتصاب کارگران لاستیک البرز کماکان ادامه داشته و ۵ ماه است که حقوق دریافت نکرده‌اند.
- شرکت لوله سازی خوزستان در ۱۹ شهریور تجمعی در میدان شهدا اهواز به اعتراض به عدم دریافت ۶ ماه دستمزد، سازمان دادند.
- شرکت واحد اتوبوسرانی با روشن گذاشتن چراغ اتوبوس‌های خود درخواست آزادی منصور اسالو را مطرح کردند.
- کارخانه پریس، فرش غرب بافت سندانج، نساجی کردستان، کارخانه رامشیر و غیره به تظاهرات ادامه داده‌اند.

واضح است که دولت سرمایه‌داری در سال پیش مصمم بوده است که بیشترین ضربه را بر پیکر طبقه کارگر وارد سازد. دستگیری فعالان شناخته شده کارگری مانند محمود صالحی و منصور اسالو (دستگیری و ارباب صدها نفر از کارگران، معلمان، زنان و دانشجویان شریف جامعه)؛ شلاق زدن کارگران و غیره؛ نمایانگر این روش ارباب‌امیز بوده است. دولت سرمایه‌داری به شکل حساب شده قصد داشته که فعالان پیشروی کارگری و دانشجویی و زنان را مرعوب کند. تا آنها دست از فعالیت برداشته و مطیع دولت سرمایه‌داری گردند. بدین وسیله استثمار کارگران آسان‌تر عملی گشته و جیب سرمایه‌داران بیشتر پر گردد.

اما آیا دولت سرمایه‌داری در این امر توفیق حاصل کرده است؟ آیا توانسته که تناسب قوا را به ضرر طبقه کارگر سوق دهد؟ آیا دولت سرمایه‌داری، قوی‌تر و

طبقه کارگر، ضعیف تر از سال پیش گذشته است؟ به نظر من خیر!

بدیهی است که ضرباتی نیز کارگران در این دوره خورده‌اند، مبارزه کارگران و دولت سرمایه‌داری در هر نقطه جهان با تهاجم دولت علیه کارگران روبرو می‌شود. و بدیهی است که در میان فعالان پیشرو جو ترس و وحشت از دستگیری‌های فراتر وجود دارد، برخی موقتاً دلسرد گشته و توان استمرار مبارزات را از دست داده‌اند. بختک شبکه پلیسی و وزارت اطلاعات بر فعالان کارگری احساس می‌شود.

اما، در سطح توده‌های وسیع کارگری شکست اعمال نشده است. طبقه کارگر نه تنها توسط دولت سرمایه‌داری شکست نخورده که در مبارزات و اعتصابات سال پیش توفیق نسبی هم به چنگ آورده است (اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه مهم‌ترین نمودار این واقعه است). زیرا توده کارگر در وضعیت وخیم اقتصادی، فرصتی برای پذیرش شکست در مقابل نظام سرمایه‌داری ندارد! آنها یا باید پیروز شوند و یا خود و خانواده خود را به عرصه نابودی بکشانند. در واقع مبارزات کارگران تداوم داشته است. بنابراین می‌توان اذعان داشت که در مجموع تناسب قوای طبقاتی به نفع کارگران و به ضرر دولت سرمایه‌داری است.

عنصر سوم بحث لنین هم به شکل بارزی در ایران مشاهده می‌شود. یعنی سازماندهی و تداوم مبارزات کارگری علیه نظام سرمایه‌داری توسط کارگران تداوم داشته است.

ب) بحران پیشروی کارگری



اما در سطح رهبران عملی (پیشروی کارگری) بر خلاف خود بدنه کارگری بحران وجود دارد. اگر این استدلال

صحیح باشد، باید دید ریشه‌ی کند شدن و یا عدم تمایل کارگران پیشرو به تداوم مبارزه در چیست؟ ریشه آن مطمئناً در تقویت وضعیت اقتصادی و قدرت دولت نیست. همان طور که اشاره شد، انشقاق و افتراق در درون دولت افزایش یافته است. بحران اقتصادی نسبت به سال پیش عمیق‌تر گشته است. تحریم‌های اقتصادی محدود بین‌المللی، تأثیرات خود را بر بنیان دولت گذاشته است.

فشارها، ارباب‌ها و دستگیرهای دولت ضعیف و بحران‌زده سرمایه‌داری، تنها زمانی می‌تواند کارایی داشته باشد که جنبش کارگری فاقد سازماندهی و رهبری باشد. بدیهی است که سازماندهی توده‌ای کارگری در وضعیت اختناق دشوار است. توده‌ای کارگری تنها در وضعیتی که صبرشان سر آمده باشد، وارد درگیری با دولت سرمایه‌داری می‌شوند. اما مهتر از آن، مسئله بر سر عدم آمادگی پیشروی کارگری برای مقابله با وضعیت کنونی است. پیشروی کارگری در ایران هزینه‌های زیادی پرداخت کرده است. مبارزات دو دهه فعالان کارگری قابل تقدیر است. اما پیشروی کارگری به علت فقدان هماهنگی، نداشتن سازماندهی متحد و عدم رعایت دموکراسی درونی و عدم حضور و دخالتگری مستمر در میان توده‌های کارگری، دچار بحران گشته است. و این وضعیت بحرانی، دست دولت را بر سرکوب‌ها بیشتر باز می‌گذارد.

ج) نیروی گریز از مرکز معلمان و زنان و دانشجویان

تداوم اعتراضات و مقاومت‌های لایه‌های مختلف اجتماعی در دوره پیش، به ویژه معلمان، کارگران، زنان و دانشجویان، دولت را به شدت نگران کرده است. این قشرهای اجتماعی عمدتاً دارای گرایش‌های گریز از مرکز بوده‌اند. به سخن دیگر قشرهایی هستند که تا چندی پیش یا از طرفداران اصلاح‌طلبان حکومتی بوده و یا از نظام به شکلی حمایت می‌کرده‌اند.

این تحولات و گرایش‌های گریز از مرکز را در درون دفتر تحکیم و حتی خانه کارگر و در درون حرکت‌های معلمان

نیز می‌توان مشاهده کرد. در واقع می‌توان اذعان داشت که نگرانی دولت سرمایه‌داری بیشتر از این ریزشی است که در میان طرفدارانش در حال شکل‌گیری است. اما این گرایش‌های گریز از مرکز در مقابل خود تنها یک راه پیدا می‌کنند و آن هم عقاید و برنامه‌های سوسیالیستی به مفهوم عمومی آن است. اتفاقی نیست که در میان دانشجویان دفتر تحکیم وحدت بسیاری به سوی عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا کرده‌اند. در آینده نه چندان دور این گرایش‌ها در میان بخش وسیعی از معلمان، کارگران و زنان نیز مشاهده خواهد شد. تردیدی نیست که نهایتاً گرایش‌های سوسیالیستی در جنبش‌ها دست بالا را خواهند گرفت.

د) جنبش دانشجویی

سرکوب‌های سال پیش اکثراً به منظور هراساندن و خسته کردن مبارزین بوده است. دوران اعدام‌ها و سرکوب‌های درازمدت و بگیر و ببندهای دوره‌های پیش، در وضعیت کنونی سپری شده است (مقاومت خود دانشجویان و فشارهای بین‌المللی این وضعیت را بر دولت تحمیل کرده است). اما این وضعیت به مفهوم آن نیست که ما در شرف ورود به گشایش‌های دموکراتیک در جامعه هستیم. در کشورهای ایران، به دلیل رشد ناموزون سرمایه‌داری، تا زمانی که یک دولت سرمایه‌داری بر مصدر کار قرار داشته باشد، به هیچ وجه نباید انتظار گشایش‌های سیاسی همچون دول غربی داشت، بنابراین سرکوب‌ها و ارباب‌ها ادامه خواهند یافت (و همچنان با حمایت دول غربی)، اما بر خلاف دهه‌ی شصت، با هدف "خسته کردن" فعالین و نه کشتار و زندان‌های درازمدت. بدیهی است که باید سازماندهی دقیق‌تر، مشخص‌تر و منطبق‌تر با وضعیت کنونی صورت پذیرد.

در شرایط کنونی ایجاد اتحاد عمل‌ها هنوز در دستور کار قرار دارند. تجربه ۱۳ آذر سال پیش بار دیگر نشان داد که تناسب قوا به نفع هیچ گروه و طیف خاصی نیست که بتواند به تنهایی به اعتراض دست زند. مراسم یادبود ۱۶ آذر سال پیش نیز، مانند سال پیش از آن،

۱۳ آذر ۸۶؛ آغاز یک پایان

سعید آراز



ضربه ۱۳ آذر ۸۶ و تحلیل آن می‌تواند یکی از اتفاقات و نکات مهم و راهبردی در آینده جنبش چپ ایران باشد. بررسی این ضربه، فارغ از جنجال‌ها و سوء استفاده‌های سیاسی جریان‌ات چپ منطقه‌ای و خارج از کشور که بیش از هر چیز با هدف سهم‌خواهی از جنبش چپ دانشجویی به راه افتاده است (می‌توان به حزب کمونیست ایران و به خصوص بهرام رحمانی اشاره کرد)، نه تنها بسیاری از ضعف‌های ساختاری جنبش چپ را در مقطع فعلی آشکار خواهد کرد بلکه می‌تواند محک و سنجی باشد برای تحلیل تاکتیک‌های رژیم، نحوه عملکرد جنبش چپ و فعالین آن در شاخه‌های مختلف (کنونی و آتی)، راهکارهای شکست‌خورده، چشم‌انداز آینده و ...

ما برای تحلیل ضربه ۱۳ آذر قبل از هر چیز بایستی متوجه باشیم که این ضربه را نه از منظر ضربه‌ای که به بخشی از جنبش چپ دانشجویی («داب»)- دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب- و «چپ کارگری» وارد آمد بلکه از منظر ضربه و شکست راهکارها و روش‌هایی بررسی نماییم که هر چند سابقا در تحلیل تئوریک برخی از گروه‌ها و تک‌چهره‌های جنبش چپ، بی‌نتیجه بودن خود را نشان داده بودند اما همچنان به حیات خویش ادامه دادند.

اینک وظیفه ما این است تا با بررسی تمام جوانب و پیامدهای این ضربه، آغاز پایان و مرگ قطعی این روش‌ها را یکبار برای همیشه رقم زده و بکوشیم با درس‌گیری از ضربه مذکور، چشم‌اندازها و وظایف آینده را بازترسیم کنیم.

سبک کار

پیشینه تاریخی (بستر شکل‌گیری)؛ عقب‌افتادگی سرمایه‌داری ایرانی از لحاظ

و مورد اعتماد توده‌های کارگری و دانشجویی ساخته نشده است. احزاب و سازمان‌های موجود که با یدک کشیدن نام‌های پرطمطراق مانند «کمونیستی» و «کارگری» وارد صحنه سیاسی شده، هیچ یک نه بدیل رهبری ارائه داده و نه خود با عملکردهای حساب شده و مشی سیاسی درست وارد کارزار سیاسی شده‌اند. در نتیجه بحران درون جنبش کارگری را تشدید کرده‌اند.

در چنین شرایطی است که ما به عنوان گرایش مارکسیست‌های انقلابی فعالیت‌های نظری و عملی خود را در تداوم تجارب گذشته، برای ایجاد پلی برای رسیدن و ساختن حزب پیش‌تاز انقلابی و همراه با کارگران و تمامی قشرهای تحت ستم، در راستای استقرار نظام شورایی و درنهایت ساختن یک جامعه سوسیالیستی، آغاز کرده‌ایم.

ما در دوره آتی باید کوشش کنیم که اعتبار سیاسی در درون جنبش کارگری بدست آوریم. کسب این اعتبار امر ساده‌ای نیست. با چند شعار و معرفی چند «رهبر» این کار شدنی نیست. رفقا ما باید در کنار طبقه کارگر و در میان مبارزات تمام قشرهای تحت ستم حضور داشته باشیم و همراه با مبارزات ضد سرمایه‌داری آنان گام برداریم. تنها با شرکت و درگیری از نزدیک است که به اهداف نهایی خود خواهیم رسید.

رفقا، پیروزی با ماست!

زنده باد مارکسیست‌های انقلابی ایران!

زنده باد سوسیالیزم!

۱ مهر ۱۳۸۷



می‌بایستی توسط تمام نیروها و طیف‌های متنوع صورت می‌پذیرفت تا دولت نتواند طیف خاصی را در انزوا مورد تهاجم قرار دهد. در این رابطه، پس از هجوم و دستگیری، صحت روش اجرای مشترک مراسم با سایر گرایش‌ها و گروه‌های دانشجویی تأیید شد. به این دلیل این روش به جای تکروری تأیید شد که گرایش‌ها و گروه‌های مختلف همگی با هم در حمایت از دستگیرشدگان اقدام کردند. فعالین دانشجویی در عمل آموختند که نمی‌توان با عمده کردن فقط یک شعار و یک گرایش، وارد میدان شد اما از همه‌ی سایر گرایش‌ها درخواست حمایت و ورود به کارزار کرد. از همه مهم‌تر تجربه سال پیش بار دیگر نشان داد که سازمان‌دهی یک اکسیون توده‌ای را نمی‌توان علنی انجام داد. رهبری و سازمان‌دهی یک اعتراض باید مخفی انجام گیرد تا سازمان‌دهندگان از پیش دستگیر نگردند و بتوانند در روز موعود رهبری اعتراضات را در دست داشته باشند. کار توده‌ای الزاما به مفهوم سازمان‌دهی علنی امور نیست (فعالین دانشجویی می‌بایست در جمع‌بندی از اعتصاب شرکت واحد درس لازم برای این منظور را آموخته باشند. نوع سرکوب در هر دو حالت کاملا مشابه بود، همان طور که نوع سازمان‌دهی هر دو اعتراض مشابه بود).

ه) بحران سازمان‌های سنتی

بحران سیاسی در سازمان‌های سنتی خارج کشور امروز به اوج خود رسیده است. انشعابات، چند دستگی‌ها، استعفاها، کناره‌گیری‌ها، اخراج و به جان هم افتادن‌ها به یک امر عادی این گرایش‌ها خرد بورژوازی تبدیل گشته است. این سازمان‌ها نه تنها قادر نیستند که نقش رهبری کننده در میان قشرهای اجتماعی ایفا کنند، بلکه نمی‌توانند خود را نیز سازمان دهند (در مورد این سازمان‌ها به تفصیل مقالات متعددی در پیش نگاشته شده است و به علت ذیغ وقت از آن می‌گذریم).

حل مسئله بحران رهبری

بدیهی که اصل چهارم یاد شده توسط لنین هنوز تحقق نیافته است. به سخن دیگر هنوز در ایران یک حزب بلشویک معتبر

اقتصادی و وابستگی آن به سیستم جهانی سرمایه، بلوک‌های امپریالیستی، شرکت‌های فراملیتی و ... باعث شکل‌گیری نوع متفاوتی از سرمایه‌داری در این کشور شده است. این وابستگی نه تنها از یک سو در سازوکار اقتصادی-اجتماعی کلیت کشور اختلال ایجاد کرده است بلکه از سوی دیگر بسیاری از نتایج و پیامدهایش به کلی متفاوت از سرمایه‌داری‌های کلاسیک بوده است. عقب‌افتادگی اقتصادی و وابستگی به امپریالیسم جهانی موجب گشته است تا علاوه بر اینکه بورژوازی ایران نتوانسته بسیاری از نقش‌های تاریخی خویش را ایفا نماید، به طور طبیعی در ساخت طبقات دیگر به خصوص طبقه کارگر و سازوکار عملکرد اجتماعی این طبقه نیز تأثیرگذار باشد.

این وابستگی ضمن اینکه عاملی بوده است تا سرمایه‌داری ایرانی در تحقق بسیاری از دستاوردهای اقتصادی و پیشرفت‌های تکنولوژیکی و به تبع آن بهبود شرایط اقتصادی جامعه ناکام بماند، موجب گشته:

الف) این بورژوازی نتواند نقش تاریخی خود را ایفا نماید و تحقق سرمایه‌داری از طریق تزریق از بالا میسر گردد.

ب) ضعف تاریخی این بورژوازی به طور طبیعی در ساخت سیاسی جامعه اثرگذار بوده و سرمایه‌داری ایرانی برخلاف هم‌سلفان تاریخی‌اش در کشورهای پیشرفته نه از مسیر دموکراتیزاسیون اجباری فضای جامعه (که شرط حیاتی و لازمه اوج‌گیری بورژوازی و انقلابات آن در سرمایه‌داری کلاسیک می‌باشد) که از طریق هر چه استبدادی‌تر کردن شرایط سیاسی ارتزاق نموده و ادامه حیات دهد.

ج) ساخت استبدادی جامعه و نیاز بورژوازی به دولتی قدرتمند که توانایی سرکوب جنبش‌های اجتماعی را در راستای تأمین امنیت سرمایه، داشته باشد، سازمان‌یابی درونی و بیرونی طبقه کارگر را دچار اختلال نماید و ...

و درست به تبع چنین اختلالاتی بوده است که سازمان‌ها، گروه‌ها، اتحادیه‌ها و احزاب چپ ایران نیز همواره و اکثراً یا دچار بحران دائمی و انشعابات متعدد بوده‌اند، یا در تحلیل نهایی در کنار طبقه حاکم قرار گرفته‌اند و یا اساساً موفقیتی نداشته و به صورت یک سکت مضر باقی مانده‌اند. چنین عوامل داخلی‌ای (که

در ادامه مختصراً و گذرا از برخی دیگر از آن‌ها نیز یاد می‌شود) در کنار برخی عوامل خارجی به خصوص انحراف، اضمحلال تدریجی و نهایتاً فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به تبع آن احزاب پرو مسکو، ناکامی‌های تاکتونی را رقم زده است.

عدم توفیق سازمان‌ها و احزاب چپ در برقراری ارتباط و سازمان دادن طبقه کارگر و سپس دوری آن‌ها از کشور و عدم توانایی در برقراری ارتباط با فضای سیاسی داخل به صورت چرخه‌ای بسته در کنار انحرافات برنامه‌ای-تشکیلاتی عمل کرده و جنگ برنامه‌ها و اهداف که همگی توسط مشتی روشنفکر خائنه‌شین در اتاق‌های دربسته و در عالم تخیل و به دور از هر گونه اکت (Act) در درون طبقه، شکل گرفته‌اند را رقم زده است. این عدم توفیق در ارتباط ارگانیک با طبقه در برخی موارد سازمان‌ها و احزاب را به این نتیجه رساند که عدم استقبال طبقه کارگر و پیشروان این جنبش به دلیل کمبودهای برنامه‌ای ایشان بوده است (و لذا تغییر در برنامه‌ها را توجیح‌پذیر نمود) و برخی دیگر را به سوی فعالیت در دیگر جنبش‌های اجتماعی و قطع ارتباط کاملشان (خواه آگاهانه و خواه ناآگاهانه) با طبقه کارگر سوق داد. عدم توانایی بورژوازی داخلی در تحقق آزادی‌های دموکراتیک (بورژوازی) نیز مزید بر علت شده و فضای بهتر و گسترده‌تری برای این تغییر سمت‌گیری فراهم آورد. از سوی دیگر رشد جنبش‌های اجتماعی‌ای همچون جنبش دانشجویی که ریشه‌های خود را بیش از آنکه از مناسبات اقتصادی گرفته باشند، در مناسبات سیاسی ریشه داشتند و خواهان تحقق آرمان‌های دموکراتیک در جامعه بودند، باعث شد تا محل سرمایه‌گذاری مناسبی برای سازمان‌ها و احزاب فراهم آید.

اما پیش از این تغییر سمت‌گیری آنان نیاز به تئوری‌هایی داشتند تا بتوانند چنین تغییر مسیری را نه تنها در افکار عمومی که در نزد هواداران‌شان هم توجیح نمایند. در این راستا همچنین می‌بایست فضای جامعه به گونه‌ای تحلیل گردد تا بتواند انرژی موجود در جنبش‌های اجتماعی را در خود جمع کرده و آن را به سوی سازمان یا حزب مربوطه هدایت نماید. این فضا از آنجا که تنها طبقه اجتماعی‌ای

که به صورت پیگیر، مستمر و پیوسته در تعارض با مناسبات اقتصادی-سیاسی جامعه قرار می‌گیرد و اجباراً تا انتها بایستی پیگیر خواسته‌های خویش و به اصطلاح «تا انتها انقلابی» باشد، طبقه کارگر است، نمی‌توانست فضایی باشد که حرکت آرام، حساب‌شده و پیوسته ارگانیک مطلوب طبقه کارگر را طلب نماید. لذا فضای جامعه بایستی همواره ملتهد و آماده تحقق خواسته‌های فوری جنبش‌های اجتماعی می‌بود. ترسیم چنین فضایی از جامعه نه تنها کارکرد دو سویه‌ای داشت (از یک طرف قشرهای بیرونی را به حزب می‌توانست جذب کند و از طرف دیگر افکار پریشان اعضای داخلی را به خود مشغول کرده و انرژی‌ای به آنان می‌داد) بلکه می‌توانست با تأثیر عوامل بیرونی تقویت نیز گردد (به شرطی که این عوامل بیرونی مساعدت می‌نمودند).

عوامل بیرونی را نیز با استفاده از رونمای برخورد و حرکت سران نظام حاکم در داخل و خارج، به راحتی می‌توانستند به دست آورند. تنش موجود میان حکومت ایران و نظام‌های امپریالیستی به راحتی با یک برداشت سطحی چنین فضایی را در اختیار قرار می‌داد.

از دیگر مختصات جامعه سرمایه‌داری ایران بدون شک بایستی به شکست جبری فضای ظاهراً باز سیاسی در دوران به اصطلاح «اصلاحات سیاسی» اشاره کرد. این دوران نه تنها توانست به عنوان سویاپ اطمینانی در یک مقطع تاریخی عمل نماید و نیروی فزاینده نارضایتی فراگیر را دمپ (تعديل- Damp) نماید بلکه توانست شیوه‌هایی از مبارزه را در درون جنبش‌های اجتماعی تلقین و تبلیغ نماید که عمده‌ترین آن عبارت بود از ایجاد این تصور که فعالیت علنی و قانونی در درون جامعه‌ای با ساخت اقتصادی ایران نه تنها ممکن و متصور است بلکه گاهی می‌تواند موثر نیز باشد. شکست این دوران نیز کارکردی دو سویه داشت. از یک سو به درستی بر ضرورت تغییر انقلابی انگشت‌نمایی می‌گذاشت و از سوی دیگر ناامیدی‌هایی را رقم زد که می‌توانست با ایجاد شوری کاذب و دمیدن در بوق انقلابی‌گری، کارکردی مثبت برای احزاب پیش گفته داشته باشد.

بدین ترتیب دو شاخه اصلی جنبش چپ دانشجویی («داب» و «چپ کارگری») و ضربه ۱۳ آذر ۸۶ از چنین بستر تاریخی- اجتماعی برخاستند که یا ریشه در واقعیات جامعه داشت و یا ساخته و پرداخته جریانات مختلف سیاسی بود.

مولفه‌ها و مختصات کلیدی دو جریان؛ دو شاخه به ظاهر متضاد جنبش چپ دانشجویی در حقیقت از آن رو اهمیت بیشتری از واقعیت خود می‌یابند که اول، معرف و نمونه‌ای از کلیت جریان چپ مسلط در جامعه بودند؛ دوم، در ابتدای فعالیت خود موفق به برقراری ارتباطی مناسب با فعالین جنبش‌های دیگر اجتماعی به خصوص با فعالین کارگری شدند (که بنا به دلایل متعددی از جمله سکتاریسم، بی‌برنامگی، محافظه‌کاری، روند غیردموکراتیک و ... حاکم در میان اکثریت فعالین فسیل شده جنبش کارگری که خود را سلاطین فعالیت کمونیستی نیز می‌دانستند و همچنین سیاست‌های دو جریان دانشجویی که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت، این ارتباط نیز پاره شده)؛ سوم، معرف مدل‌های متفاوتی از فعالیت اجتماعی بودند؛ و چهارم، نحوه ضربه خوردن آن‌ها و پیامدهایش اهمیت داشته است. پس لازم است پیش از ادامه بحث برخی از مولفه‌های کلیدی حاکم در فعالیت این دو جریان را مورد شناسایی قرار دهیم.

الف) جریان مادر (چپ رادیکال): «چپ رادیکال» برای اولین بار و به گفته چهره‌های تئوریکش در تقابل و با هدف مبارزه ایدئولوژیک و عملی با دو جریان دانشجویی لیبرال و چپ رفرمیست یا همان سوسیال دموکرات‌های امروزی شکل گرفت. و با مدیریت و در دست گرفتن ۱۶ آذر ۸۵ که برای اولین بار پس از سال‌ها منجر به برافراشتن پرچم سرخ در دانشگاه‌ها گردید، حضور موثر چپ را در دانشگاه اعلام داشت.

رشد یادکنکی حاصل از ارتباطات دوستانه، نارضایتی مشترک از وضعیت جامعه و دانشگاه، سرخوردگی بسیاری از دانشجویان از جریان تحکیم وحدت، اشتراکات نهفته در سنت خلاصی فرهنگی (که خود از پیامدهای جامعه سرمایه‌داری و نبود محل و مجرای فعالیت ضدسرمایه‌داری و سازمان‌یافته می‌باشد و ...) باعث گردید تا طیف رنگارنگی از دانشجویان بدون تقریبا هیچ‌گونه اشتراکات و موازین توافق شده

فعالیت در «چپ رادیکال» گرد هم جمع شوند. تنها اشتراک توافق شده این افراد شاید در جمله گنگ و نامفهوم «مبارزه با چپ سنتی» تبلور می‌یافت. طبیعتا عدم حصول توافقات برنامه‌ای، اصولی و عملکردی در میان این دانشجویان پس از موفقیت ۱۶ آذر ۸۵ چندان نمی‌توانست دوامی داشته باشد. بدین ترتیب گروهی از این دانشجویان با اعلام جدایی و انشعاب و نقدهایی به جریان دیگر باعث شکل‌گیری دو جریان «دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب» (از این به بعد «داب») و «چپ کارگری» شدند.

ب) «داب»: «داب» در حقیقت وارث حقیقی و ادامه‌دهنده راستین سنت‌ها و روش‌های حاکم بر جریان مادر بود. این جریان که قسمت اعظم و بزرگتر افراد فعال در «چپ رادیکال» را در بر می‌گرفت، در جهت مبارزه با عامل اصلی جدایی و جلوگیری از تکرار آن کوشید تا عوامل پیوستگی را تقویت کند. ارتباطات دوستانه مبتنی بر روابط عاطفی و علاقه وافر به آکسیونیسم به ارث رسیده از ۱۶ آذر ۸۵ و قبل از آن به عنوان رموز اصلی ماندگاری تقویت شد.



برای از بین نرفتن نیروی زنده عملی موجود در میان دانشجویان نیاز به امید را از طریق اتخاذ تاکتیک‌هایی چون احتمال قریب‌الوقوع بودن جنگ، شرایط انقلابی و ... که می‌توانست همچنان مجرای فعالیت را باز بگذارد، تقویت کرد.

برای ایجاد وابستگی بیشتر، چهره‌های اصلی جریان بایستی اشتراکات بیشتری می‌آفرینند. این اشتراکات از طریق عضویت در یک سازمان خاص و تعلق سازمانی بیش از پیش تقویت می‌گشت. بهترین سازمان‌ها، سازمان‌هایی بودند که هدف اصلی خود را از طبقه کارگر به جنبش‌های اجتماعی تغییر داده بودند.

مکتب تئوریک در نزد ایشان می‌بایستی توجیح کننده و هوادار نقش پر رنگ‌تر جنبش‌های اجتماعی و قدرت این جنبش‌ها در تقابل با جنبشی که توانایی چندان در

فعالیت در آن نداشتند، باشد. لذا مبارزه بایستی به یک مبارزه علی‌العموم در جهت تحقق آزادی‌های دموکراتیک تبدیل می‌شد اما رونما همچنان بایستی رنگ سرخ می‌داشت. زیربنای تئوریک بایستی امکان پیروزی با چنین فعالیت‌هایی را در قالب یک سازمان و با رشد فراگیر گسترده‌تر فراهم می‌آورد.

حفظ بیشتر یکپارچگی را به شیوه معبودشان (و از درون سنت‌های عقب‌مانده جامعه پدسالار ایرانی) در بت‌سازی و آن هم بتی که تعرض به آن ممکن نباشد، یافتند. لذا نقش رهبری می‌بایستی غیرقابل انکار باشد.

در جهت تحقق بند ۵ نمی‌توانستند ساختاری دموکراتیک را به رسمیت بشناسند چرا که ساختار دموکراتیک زمینه امکان تعرض به مواضع رهبر را فراهم می‌آورد و از این طریق قداست او خدشه‌دار می‌شود.

هم به طور طبیعی در ساختار غیردموکراتیک و هم به صورت آگاهانه امکان رشد بیش از یک اندازه معین نمی‌توانست برای تمام افراد گروه فراهم آید، زیرا تهدید کننده نقش و جایگاه رهبران می‌بود.

در راستای تحقق منافع سازمان خویش و فراهم آوردن رشد بیشتر یادکنکی می‌بایست همواره در چشم باشند، تبلیغات یا معرف‌های هویدا داشته باشند و در یک کلام حد نهایی علنی‌کاری را تا حد امکان به کار بندند.

در جهت مبارزه با هر گونه مخالفتی و در جهت در نطفه خفه کردن آن باید مستقیما از شیوه‌های خشن سازمانی (اخراج) یا بایکوت استفاده شود. این بایکوت هم اغلب نه از طریق تئوری که از طریق باندهایی، دور زدن یکدیگر و ... می‌توانست محقق گردد. و ...

با کار بست چنین فرمول‌های غیر مارکسیستی‌ای، «داب» زمینه‌ای را فراهم آورد تا پیشرفت مبارزات، کند و نهایتا متوقف گردد؛ رشد بسیاری از کسانی که می‌توانستند با مطالعه بیشتر و فعالیت آگاهانه‌به چهره‌هایی تاثیرگذار در جنبش چپ تبدیل شوند، متوقف گردد یا حداقل برای دوره طولانی‌ای سد شود؛ نیرو و زمان انبوهی از جنبش به هدر رود و ...

نهایتا با ضربه ۱۳ آذر ۸۶ علاوه بر روشن شدن بسیاری از مسائل پشت‌پرده (البته به تصور خودشان)، مشخص

گردید که تمام تمهیدات «داب» و سازمان مربوطه‌شان ممکن است در برابر اعضایش مفید فایده واقع شود اما نه تنها نمی‌تواند هیچ رشدی در جریان چپ داشته باشد، بلکه از ضربه پلیس نیز در امان خواهد بود.

ضربه ۱۳ آذر و پیامد آن خط بطلانی بود بر علی‌کاری صرف، امکان تحقق پیروزی بدون حضور قدرتمند و کلیدی طبقه کارگر، اصل قرار دادن جنبش‌های اجتماعی، سیستم‌های غیردموکراتیک تشکیلاتی، امکان بقای مناسبات و همکاری‌های غیر برنامه‌ای و گروه‌هایی که نه بر حول شعارهای مشترک و در راستای یک هدف معین سازمان می‌یابند که مناسباتی سودمحور یا دوستانه با ... را در دستور کار قرار می‌دهند، تنویری‌های پوچ و رنگارنگ خردبورژوازی همچون «حزب و حزب و جامعه»، «حزب شخصیت‌ها» و ...

ج) «چپ کارگری»: این جریان که در ابتدا با نقدی از شیوه‌های غیردموکراتیک و غیرکارگری حاکم شده توسط اکثریت جبهه «چپ رادیکال» کار خود را آغاز کرد و کوشید تا بر پایه برخی توافقات اصولی و برنامه‌های خود را سازمان دهد، بسیار زودتر از همسلفان خویش و قبل از ضربه ۱۳ آذر عملاً از هم پاشیده بود. این گروه در نقد شیوه غیردموکراتیک فعالیت «داب»، خود دچار یک اشتباه و کاستی دیگر شد که درست در نقطه مقابل اشتباهات «داب» قرار داشت. این گروه با اتکا به تز دموکراسی درونی عملاً امکان هر گونه تشکیل‌یابی و سازمان‌مند شدن را از خود سلب کرد و دموکراسی درونی را عملاً مترداف با هرج و مرج درونی معنا کرد. این جریان به همین دلیل هیچگاه نتوانست ساختاری هماهنگ و یکسو در جهت یک فعالیت مشخص بیابد لذا از مسیر دیگری به تک چهره‌هایش شناخته شد و متکی گردید. به عبارت ساده‌تر در این جریان، هر کس ساز خودش را می‌زد و گاه به راحتی می‌توانستیم تناقض‌های فراوانی در پرونده‌های این گروه ببابیم.

گروه در تلاش برای گسترش خویش و ربودن گوی سبقت از همسلفانش همان روش باز عضوگیری مرسوم در بسیاری از گروه‌های دیگر را به کار بست. همین امر موجب گشت تا بر پراکندگی‌ها و افتراقی که سعی شده بود تا در ابتدا و با توافقات برنامه‌های حل گردد، به تدریج از

بین برود. این امر هنگامی به موفقیت سریع دست‌یافت که مناسبات از حالت برنامه‌ای به مناسبات دوستانه تغییر حالت می‌داد.

عدم وجود یک سازمان نسبتاً هدفمند در میان این افراد، زمینه را برای نبردهای شخصی و تلاش در جهت بزرگ کردن خویش و چهره اصلی نشان دادن خویش فراهم آورد. این تلاش به علت نداشتن یک نظام مشخص از طریق تمرکز اطلاعات و تداخل وظایف بسیار زود توانست موفق گردد.

همچنین برخی از عناصر اتفاقاً معلوم‌الحال گروه کوشیدند با ارتباط‌گیری‌های غیراصولی و غیر امنیتی، حامی‌ای برای خود بیابند و گروه را به بازیچه دست این و آن تبدیل کنند.

این گروه به دلایل فوق بسیار زود دچار مشکل شد و با یکی، دو انشعاب عملاً از هم پاشید. باقی مانده گروه تحت رهبری یک چهره خاص که قدرت‌طلبی و شیوه‌های عملکردی «دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» را با خود به جریان چپ آورده بود، در تدارک آکسیون ۱۳ آذر (جالسب اینکه این گروه نیز می‌خواست آکسیون جداگانه برگزار کند که نتوانست و مجبور شد به «داب» بپیوندد)، دچار ضربه شد و پس از روشن شدن بسیاری از مسائلی که در زندان گذشته بود، از بین رفت.

ضربه ۱۳ آذر ۸۶ این بار خط بطلانی بود بر امکان موفقیت فعالیت غیر سازمانی و نظام‌مند، بزرگ شدن به بهای فدا کردن اصول و ...

فارغ از ماجراهای رخ داده در زندان از جمله برخوردهای دانشجویان با بازجویی‌ها، میزان آمادگی در مقابله با سوالات غیرقابل پیش‌بینی بازجوها، عدم توانایی پاسخگویی تنوریک و آگاهانه دانشجویان به عملکرد خویش (یا به عبارت بهتر اینکه بسیاری حتی خودشان هم نمی‌دانستند چرا درگیر این بازی شده‌اند)، فدا کردن دیگران به قیمت رهایی خود حتی با دروغ‌گفتن در مورد رفقای سابق و ... و نهایتاً و مهم‌تر از همه میزگرد کذایی که ظاهراً برخی برگزار کرده‌اند، که همگی جای بحث مفصل داشته و نشان از عدم تجربه کافی (به خودی خود ایراد ندارد. آن جایی ایراد پیدا می‌کند که یا ساده لوحانه انتظار ضربه را نداشته باشیم یا تلاشی برای

آموختن و پاسخگویی نکرده باشیم) و ... است، جمع‌بندی از پیامدهای ضربه مذکور می‌تواند نه تنها بهای گزاف هر اشتباهی را روشن نماید بلکه با روشن کردن وضعیت فعلی، نوری به آینده بیاندازد.

تبعات ضربه بر جنبش چپ؛ ضربه ۱۳ آذر که با آشکار شدن برخی مسائل پشت‌پرده، سنگینی بیشتری نیز یافت، نه صرفاً ضربه‌ای به «داب» که ضربه به کلیت جنبش دانشجویی بود. پس از وقایع رخ داده در دانشگاه امیرکبیر و جو پلیسی‌ای که بر آن حاکم شده بود و همچنین فشار خفقان حاکم بر دانشگاه علامه عملاً حجم اعتراضات بیش از پیش در دانشگاه تهران متمرکز شده بود و از سه دانشگاه اصلی که همواره صحنه اعتراضات دانشجویی بودند، تنها دانشگاه تهران باقی مانده بود. از نظر ما بخشی از ضربه ۱۳ آذر ۸۶ برای به اختناق کشیدن همین دانشگاه طراحی شده بود (اتفاقات بعدی صحت این موضوع را بیشتر به اثبات می‌رساند). فعالیت‌های احمقانه و کودکانه «داب» و سازمان مربوطه، زمینه را برای چنین امری به خوبی فراهم کرده بود. پس از ضربه و انتساب «رهبر» (از عوامل سابق و رده بالای وزارت اطلاعات که به گزارش برخی منابع، یکی از مسئولان رسیدگی به پرونده سازمان‌ها و افراد چپ در گذشته بوده است) به ریاست دانشگاه تهران عملاً فضایی به شدت امنیتی و خفقان‌آور بر دانشگاه حاکم شد. از نشانه‌های این امر می‌توان به تعطیلی تقریباً تمام نشریات دانشجویی طیف چپ (یا از طریق اداره نشریات و یا با تهدید و ارعاب)، نصب گیت‌های (Gates) امنیتی، کنترل اتوماتیک ساعت ورود و خروج دانشجویان و ... اشاره کرد. در ضمن بایستی اشاره کرد که اگر تلاش و درک خودجوش دانشجویان در مقطع ضربه نمی‌بود که در گوشه گوشه دانشگاه‌های ایران با اعلام موجودیت گروه‌های خود و حمایت‌هایشان اجازه ندادند که صدای چپ در دانشگاه‌ها خفه شود و رژیم کاملاً به هدف خود نزدیک شود، امروز شاهد تعطیلی تمام فعالیت‌ها در تمام دانشگاه‌های فعال کشور بودیم.

همچنین بایستی یادآور شد که بعد و گسترده‌گی تبعات ضربه از دانشگاه‌های کشور نیز فراتر رفته و به جنبش‌های اجتماعی دیگر از جمله جنبش کارگری

سرایت کرد. با حضوری کم‌رنگ در جنبش کارگری به راحتی می‌شد موج ترس و وحشت را در میان فعالین آن مشاهده کرد و این موضوع به صورت مستقیم بر روی تظاهر اول ماه می تأثیرگذار بود. این تأثیرگذاری دو جنبه داشته است: از یکسو ارتباطات فعالین کارگری و دانشجویی عامل اصلی احتیاط و ترس فعالین کارگری شده بود و از سوی دیگر این یک امر طبیعی است که هر پیشروی و یورش نتیجه منطقی یک عقب‌نشینی و موضع تدافعی است.

به صورت خلاصه ضربه ۱۳ آذر کلیت جنبش چپ را در موضعی بیشتر تدافعی نسبت به گذشته قرار داد و امکان بسیاری از فعالیت‌ها را تا مدتی چند ماهه سلب کرد.

مهم‌ترین نکته و درس حاصل از این ضربه در این بخش، بدون شک چنین است: هر اشتباه، کاستی و کج‌روی می‌تواند تبعات بسیار سنگینی داشته باشد و جنبش را تا مدتها (حتی سال‌ها) به عقب بازگرداند.

تبعات ضربه بر دو جریانی؛ پس از ضربه ۱۳ آذر بررسی وضعیت حاکم در میان دو طیف دانشجویی از آن جهت اهمیت می‌یابد که می‌توان از آن به عنوان بازشناسی امکانات دانشجویان برای بازگشت به فعالیت و چگونگی این بازگشت و فعالیت، یاد کرد. بسیاری از این دانشجویان نیروهای ارزشمندی هستند که می‌توانند با درس‌گیری از تجربه گذشته، بازنگری در آرای گذشته، تغییر آگاهانه نوع فعالیت‌شان، بازنگری و بازخوانی پشتوانه‌های تئوریک تاکتونی‌شان و ... در آینده این جنبش نقش‌هایی بسیار پررنگ بر عهده گیرند.

در این زمینه از منظر ما هر شخصی می‌تواند در مقطعی از زندگی سیاسی‌اش دچار اشتباه شده و با بازنگری صادقانه آن دوران و البته نقد بی‌غرض و آگاهانه گذشته خویش، در پی اصلاح اشتباهات خویش برآید. پس از تحقق این امر و هنگامی که شخص مورد نظر به راستی تغییراتی ایجاد کرده باشد، هیچ نهاد، گروه، دانشجو و ... آزاداندیش، مارکسیست و ... نمی‌تواند با آغوش باز پذیرای این دانشجویان یا هر فعال دیگری نباشد. برای این دانشجویان همواره فضای فعالیت وجود خواهد داشت اگر ... در غیر این صورت یک جنبش چپ راستین موظف است، با نقد بی‌رحمانه

مارکسیستی از عملکرد اینان، برای همیشه طردشان نماید.

پس از ضربه ۱۳ آذر، «چپ کارگری» همان طور که در بالا نیز اشاره شد، عملاً از بین رفت و حتی دیگر خبری از فعالیت تک‌چهره‌های باقی‌مانده در آن نیز نشده است. اما «داب» پس از ضربه و با سرعت باورنکردنی‌ای کوشید تا نظام خود را بازیابد و از پراکندگی نیروهایش جلوگیری نماید. هر چند این تلاش مذبحانه بود و نقدهای متفاوت از سوی جریانات مختلف، این جریان را دچار بحران عمیق‌تری از گذشته کرد و اجازه نداد تا با سرهم‌بندی و لاپوشانی وقایع (به سبک همیشگی‌شان) از رسوایی بیشتر جلوگیری نمایند. عکس‌العمل‌های هیستریک و احمقانه برخی از آنان نیز مزید بر علت شد تا عملاً دامنه بحران گسترده‌تر شود.



نتیجه ضربه و بحران پس از آن را می‌توان در بدنه «داب» در یک تقسیم‌بندی پنهان مشاهده کرد:

بخشی از این دانشجویان با چهره‌های شاخص خویش می‌کوشند تا با تمهیدات خاص از جمله استفاده از همان روابط دوستانه و عاطفی سابق، مهمانی‌های خودمانی، ایجاد فعالیت‌هایی که باعث شود تا سایرین احساس کنند که در هر حال کاری برای انجام دارند و دچار بی‌عملی نشده و گروه هنوز برای آنان برنامه و جذابیت دارد و ... مانع از تشننت سردرگمی بیشتر شوند. این گروه متأسفانه چندان علاقه‌ای به بازنگری منطقی گذشته خویش و بررسی چرایی ضربه فرود آمده را ندارد (یا اگر چنین عزمی می‌کند آن را به جاسوس داخلی،

جاسوسان خارجی و سازمان‌های دیگر ربط می‌دهد) چرا که در این صورت بایستی نه تنها پاسخگوی اعمال احمقانه خویش باشد بلکه بایستی موضع به ارث رسیده رهبری را نیز تخلیه نماید. نقد بی‌محابای این گروه بایستی همچنان به صورت پیگیر ادامه داشته باشد. این گروه هم برای کلیت جنبش و هم برای خود دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب خطرناک هستند.

دسته دوم افرادی را در بر می‌گیرد که یا تسلیم ارعاب پلیس شده‌اند و یا به دلایل متعدد از جمله مسائل خانوادگی، سرخوردگی و فشار سنگین مسائل گذشته در داخل زندان و ... فعالیت سیاسی را رها کرده‌اند (حال یا برای همیشه یا در مقطع فعلی). این گروه هنوز چندان تکلیف خود را روشن نکرده است.

دسته سوم متشکل از چهره‌هایی پراکنده است که هیچ‌گونه نظام داخلی‌ای ندارند. این گروه از یکسو دچار تردیدهایی شده است اما از سوی دیگر همچنان درگیر همان احساسات عاطفی گذشته، حس نوستالژیک، معذوریت‌های اخلاقی کاذب و ... نیز می‌باشند. این افراد در این میانه همچنان گیج و مبهور باقی مانده‌اند. به نظر می‌رسد تنها راه رهایی اینان در برخورد منطقی با واقعیات صلب و سخت باشد؛ به نظر می‌رسد این افراد بایستی در مبارزه‌ای درونی به خود بقبولانند که ضربه‌ای فرود آمده و این ضربه به یکباره و از آسمان نرسیده است بلکه نتیجه منطقی عملکرد درونی گروه بوده است؛ بایستی بپذیرند که روابط عاطفی اساساً ربطی به مسائل سیاسی ندارد؛ آن‌ها در سر دو راهی انتخاب فعالیت آگاهانه و صحیح سیاسی یا درجا زدن قرار گرفته‌اند. نقد صحیح از گروه و یادآوری مرتب موضوع به آن‌ها می‌تواند کمک نماید.

گروه چهارم که شاید نتوان بر آن‌ها نام گروه نهاد و بیشتر از تک‌چهره‌های گاه‌شاخص «داب» نیز تشکیل شده است، به صورت اساسی دچار شک و تردیدهایی با دامنه گسترده‌تر از فعالیت «داب» شده‌اند. این افراد بعضاً حتی پیش از فرود ضربه با بسیاری از مسائلی که در «داب» می‌گذشت، مشکل داشته و حتی به آستانه انتقادات اساسی نیز رسیده بودند. این افراد در حال حاضر نه تنها به درستی در حال بازنگری گذشته خویش هستند بلکه می‌توانند تأثیر عمیق‌تری نیز

در درون خود «داب» داشته باشند البته در این راه همچنان مشکلاتی نیز دارند. به عنوان مثال به نظر می‌رسد این افراد عملاً توسط بدنه و رهبران!!! بایکوت شده باشند.

نتایج و چشم‌اندازها

بررسی و واشکافی و سعی در درس‌گیری از تجارب گذشته (۱۵۰ سال تجربه بین‌المللی که ظاهراً ما اصرار عجیبی به نپذیرش داریم) و این تجربه‌های اخیر نه تنها می‌تواند درس‌های خوبی برای ما داشته باشد بلکه بسیاری از راهکارهای آینده را نیز به خودی خود (و گاه بی‌نیاز از هر تحلیل پیچیده‌ای و قابل درک با یک تفکر عادی) در بر خواهد داشت.

قدرت و برخورد دو سویه رژیم؛ تجربه‌های اخیر و به خصوص ضربه ۱۳ آذر با توجه به مسائلی که در آن مشخص گردید، توجه ما را به نحوه برخورد رژیم با این قضایا جلب می‌کند. سابقاً چنین فعالیت‌هایی بدون هیچ گفتگو مجازاتی برابر اعدام یا نهایتاً حبس‌های بسیار طول‌مدت داشت. بر خلاف بزرگنمایی بسیاری، وثیقه‌ها اصلاً سنگین نبودند. چرا که جرم گروگان‌گیری نیز اصلاً سبک نبوده است. بریدن وثیقه ۳۰۰ میلیونی برای جرمی که مجازاتش اعدام است و طبیعتاً فراهم کردن امکان گریز از کشور برای شخص مذکور نمی‌تواند چندان اتفاقی یا از روی حماقت جمهوری اسلامی باشد. در سایر موارد نیز شاهدیم که امروز جرمی را که سابقاً مجازات اعدام داشت با زندان‌های چند ساله و وثیقه پاسخ می‌دهند. این یک واقعیت است که جمهوری اسلامی با توجه به تغییرات در ساخت حکومتی‌اش و هدف پیوستنش به بازارهای جهانی و همچنین تحت تاثیر افکار عمومی جهانی (هر چقدر هم به آن بی‌توجه باشد، باز هم نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد) و فشار همفکران ما در سراسر جهان و ... نمی‌تواند مانند گذشته شدت عمل فراوانی به خرج دهد. توجه داشته باشیم که توحش اخیر جمهوری اسلامی در اعدام‌ها نیز تنها با چسباندن انگ مبارزه مسلحانه، ترور و ... هموار گردیده است.

اگر در سال ۶۷ در حدود ۱۲۰۰۰ تن از مبارزین راه آزادی به نابودی کشانده شدند و هیچ صدایی هنوز از مجامع جهانی برخاسته است، امروز شاهدیم که

با دستگیری تعدادی دانشجو، همه دنیا حساسیت نشان می‌دهد و حمایت‌های گسترده داخلی و جهانی فشار مضاعفی بر جمهوری اسلامی وارد می‌نماید.

امروز سرمایه‌داری ایرانی، هر چند بخشی از آن می‌کوشد تا خود را به سیستم جهانی سرمایه‌تحمیل نماید، اما تحت هر شرایطی می‌خواهد تا برای بقای بیشتر به سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی-اجتماعی جهانی بپیوندد. در این راستا آن‌ها مجبورند حتی به شکل صوری برخی از مسائل را اجرا نمایند (هر چند در تحلیل نهایی جامعه جهانی سرمایه حامی تمام بخش‌های بزرگ و کوچک خود است). این مسائل وضعیتی را فراهم آورده است تا جمهوری اسلامی بکوشد با یک تاکتیک دوسویه اهداف خویش را عملی سازد. از یک سو آن‌ها می‌کوشند ناتوانی امروز خویش را به جای اعدام و کشتار، با خسته کردن و ارعاب مخالفین تعقیب نمایند. این تاکتیک تاکنون نتایج مثبتی نیز برای آن‌ها فراهم آورده و در بسیاری مواقع فعالین را دچار خرده‌کاری، کارهای بی‌خطر و ... نموده است. از سوی دیگر تاکتیک حاضر از آن‌جا که خشونت کمتری در آن وجود دارد، می‌تواند توجیح‌گر افکار عمومی جهانی باشد و طبیعتاً سیستم سرمایه جهانی نیز همین را از جمهوری اسلامی می‌خواهد.

به نظر می‌رسد، فعالین چپ می‌توانند از این فرصت بیشترین استفاده‌ها را البته با رعایت مسائل امنیتی ببرند. پشتوانه جهانی؛ حمایت‌های گسترده جهانی در مسئله اخیر که تقریباً توانست یکی از گسترده‌ترین ابعاد خبری را در سطح جهان در مورد مسائل این چینی در ایران فراهم آورد، ثابت کرده است که جنبش چپ ایران می‌تواند به عنوان بخشی از جنبش جهانی چپ روی کمک و حمایت‌های متحدین بین‌المللی‌اش حساب نماید. این متحدین و رفقای خارج در مورد‌های اخیر تمام تلاش خود را به کار بسته‌اند تا با استفاده از امکاناتشان در مجامع ملی و بین‌المللی افکار عمومی را متوجه ظمی که بر ما می‌رود، نمایند. بی‌شک آن‌ها نیز همانند ما توهمی نسبت به سیستم عملکردی جمهوری اسلامی ندارند اما همان طور که در بالا گفتیم این حمایت‌ها و افکار عمومی جهان تأثیر خود را باقی خواهد گذارد.

به نظر می‌رسد ما بایستی پیوستگی بیشتری با رفقای خود در خارج داشته باشیم و مطابق سنت‌های انترناسیونالیستی چپ با کارگران و سوسیالیست‌های سایر ملل به مبارزه جهانی علیه سرمایه‌داری‌های داخلی و سرمایه جهانی برخیزیم.

مسائل تشکیلاتی؛ تجربه ضربه ۱۳ آذر و همچنین تجارب متعدد کارگری در زمینه تشکیل اتحادیه‌ها، کمیته‌ها و ... نشان داده است که مسئله چگونگی تشکیلات در بعدهای مختلف آن از جمله دموکراسی درونی، مسائل امنیتی، نظم و انضباط لازم و ... از مهمترین مسائل جنبش چپ در سرتاسر جهان و از جمله در شرایط خفقان‌آور ایران است. یک تشکیلات غیردموکراتیک و از بالا به پایین مطابق الگوی «داب» و سازمان مربوطه و یا یک تشکیلات بی‌انضباط و بی‌مقرارات و گل‌وگشاد مطابق الگوی «چپ کارگری» و گروه‌هایی از این دست، هر دو، از سموم مهلک در فرآیند فعالیت در چنین فضاهایی هستند.

به نظر می‌رسد بایستی مطابق با تجربه‌های جهانی بدون هیچ افراط و تفریطی نسبت به بازنگری مسئله تشکیلاتی در جنبش چپ اقدام گردد. به نظر می‌رسد رجوع مجدد به «چه باید کرد؟» یا کتب مشابه لازم و ضروری است.

توافقات برنامه‌ای؛ از لازمه‌های هر فعالیت سیاسی‌ای بدون شک تفاهم و توافق اعضا و گروه‌های درگیر بر سر اهداف، اصول و برنامه‌های مورد توافق است. این چنین اتحادیه‌هایی بدون شک از آن‌جا که بر آرمان‌ها و نظرات اعضا استوار است، کمتر تحت تاثیر جذر و مدها قرار می‌گیرد و دوام بیشتری خواهد داشت تا توافقاتی که بر اساس مناسبات عاطفی، دوستانه و ... استوار می‌گردد و هیچ‌گونه پایه و اساس عینی و صلب و سختی ندارد. عدم توجه و اهمیت به این مسئله به دلایل مختلف، از دیگر سموم مهلک فعالیت کمونیستی است. اهمیت این مسئله آن‌قدر هست که مارکس، لنین و ... بارها روی آن تاکید کرده و لنین حتی حزب بلشویک را تهدید به انشعاب نموده است.

«پیش از آنکه متحد شوید و برای آنکه متحد شوید ابتدا اصول خویش را مشخص سازید».

پیام آن وودز Alan Woods به اولین کنفرانس گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

کنفرانس تاسیس گرایش مارکسیست های انقلابی ایران (آی ام تی) پیشرفتی بسیار بزرگ برای نیرو های مارکسیزم انقلابی است. این آغاز به کار، یک قدم قاطع رو به جلو در راستای متحد ساختن فعالین اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران و شورای سردبیری نشریه میلیتانت است.

وضعیت در ایران به شکل فزاینده ای انقلابی است، پس از سه دهه، حاکمیت سرمایه داری به طور کامل نزد توده ها بی اعتبار شده است. دولت کاملا پوسیده و از بالا به پایین دچار انشعاب شده است. این دولت تنها به دلیل نبود یک آلترناتیو انقلابی توده ای و بی عملی موقتی توده ها هنوز سقوط نکرده است. این بی عملی از میان خواهد رفت. در ایران اعتصاب های بزرگ و مخالفت رشد یابنده ی جوانان و دانشجویان با حکومت دیده می شود. ترس توده ها میریزد.

گروه به اصطلاح اصلاح طلبان که ورشکسته شدند. حالا احمدی نژاد نیز مانند آنان به سوی ورشکستگی حرکت می کند. نه جناح به اصطلاح رفرمیست و نه اقتدارگرایان نمی توانند راهی پیش پای مردم ایران بگذارند. تنها طبقه ی کارگر می تواند مشکلات بنیادی را با کسب قدرت و بازسازی سوسیالیستی جامعه حل کند.

هدف ما کسب قدرت است. اما پیش از کسب قدرت، کسب رهبری توده ها لازم است. این امر مهم، نیازمند کار صبورانه ی انقلابی، توسعه ی کادر ها و ایجاد ریشه هایی درون کارخانه ها و ادارات، مدرسه ها و دانشگاه ها است. گرایش مارکسیست های انقلابی ایران در حال آغاز دخالتگری خود در جنبش های طبقه ی کارگر، جوانان و زنان در ایران است. نیرو های ما هنوز کوچک هستند، اما با پیشرفت انقلاب ما بازتابی در میان تعداد رو به افزایش کارگران و جوانان خواهیم یافت.

رفقا! شما تنها نیستید. شما می توانید روی حمایت مشتاقانه ی تمام بین الملل حساب کنید. ما به موفقیت بخش ایرانی آی ام تی ایمان داریم.
به پیش!

کوچکی از اجتماع را در بر می گیرند و یا همواره پس از تحقق حتی نصفه نیمه خواست های شان، به عقب می نگرند، به طور علمی و طبیعی هیچ نتیجه بزرگی در راستای اهداف سوسیالیسم و انقلاب کارگری به بار نخواهد آورد.

سوم، فعالیت کمونیست ها در جنبش های اجتماعی از سوی دیگر با هدف بسیار خاص و مهم دیگری صورت می پذیرد. کمونیست ها می کوشند تا با جذب مستعدترین، آگاهترین و انقلابی ترین قشرها یا چهره های این جنبش ها آنان را به درجه ای ارتقا دهند تا به عنوان یک فعال حرفه ای انقلابی عمل نمایند. کمونیست ها همواره موظفند تا افرادی همانند خود را باز تولید نمایند. جنبش های اجتماعی ای همچون جنبش دانشجویی، چنین زمینه ای را به خوبی می تواند فراهم کند.

بی توجهی به هر یک از این موارد و فرض گرفتن یکی و حذف دیگری، ما را به سرنوشت احزاب سکتاریست خارج از کشور (کمونیست کارگری، احزاب سه گانه منشعب از آن و ...) گرفتار خواهد آورد.

در پایان یادآور می شویم که نقد تجربه های گذشته همواره چراغ راه آینده خواهد بود. ما بایستی در هر مرحله با بازنگری گذشته از نکات مثبت درس گرفته و آن ها را با توجه به شرایط، روزآمد نماییم و ناقوس مرگ اشتباهات را نیز به صدا در آوریم.

پس پیش به سوی فراهم کردن زمینه تحقق عالی ترین نوع سازماندهی کمونیستی با کاربست تئوری های پایه ای تبلیغ، ترویج، سازماندهی



فعالیت مخفی و علنی؛ در شرایط اختناق و در شرایطی که نظام در حالت تهاجمی خود قرار دارد، پرداختن به فعالیت علنی صرف، دیوانگی محض است؛ از لازمه های فعالیت کمونیستی در هر جامعه ای (با هر درجه ای از دموکراسی) توجه به تلفیق کار علنی و مخفی است. این تلفیق همواره بایستی وجود داشته باشد و رها کردن یکی و پرداختن به دیگری، ساده لوحی محض است. رها کردن کار علنی، نتیجه ای جز در جا زدن و سکتاریسم نخواهد داشت و رها کردن کار مخفی ما را مستقیما در معرض حمله پلیس قرار خواهد داد و کلیت یک فعالیت را تهدید می کند. این تلفیق از آن جا که کمونیست ها برای سرنوشتی نظام سرمایه داری مبارزه می کنند حتی در دموکرات ترین کشورهای جهان نیز لازم و ضروری است چه برسد به شرایط ایران.

یکی از رموز موفقیت فعالیت کمونیستی، تلفیق کار علنی و مخفی است. درصد این مخفی کاری یا علنی کاری تابعی است از میزان دموکراسی حاکم بر جامعه و گسترده گی فعالیت های یک جریان سیاسی. فعالیت در جنبش های اجتماعی؛ بازنگری تجربه های اخیر بر لزوم بازنگری و بررسی مجدد دلایل فعالیت کمونیست ها در جنبش های اجتماعی انگشت تاکید گذارده است. فعالیت کمونیست ها در جنبش های اجتماعی از سه جنبه قابل بررسی است.

اول، در جامعه ای با ساخت اقتصادی- سیاسی ایران که بورژوازی قادر به تحقق هیچ یک از خواست های دموکراتیک جامعه نیست و این وظیفه بر دوش طبقه کارگر قرار گرفته است، حضور فعالین طبقه کارگر و کمونیست ها در سایر جنبش های اجتماعی در جهت سازمان دادن خواسته های دموکراتیک و جلوگیری از ابتر کردن این خواست ها توسط خرده بورژوازی ناپیگیر (مانند کمپین یک میلیون امضا) لازم و ضروری است. کمونیست ها بایستی بکوشند تا این جنبش ها را با محوریت طبقه کارگر سازمان دهند و خواسته های آنان را که تنها در جامعه پس از انقلاب کارگری امکان تحقق دارد با توجه به اهداف سوسیالیسم، نمایندگی نمایند.

دوم، فعالیت صرف در جنبش های اجتماعی از آن جا که این جنبش ها بنا به ذات طبقاتی خویش همواره یا بخش

اهداف و اصول

«گرایش مارکسیست های انقلابی ایران»

وظایف کنونی و چشم انداز سیاسی مارکسیست های انقلابی

با تعمیق بحران اقتصادی و سیاسی در ایران و گسترش تخصص‌های طبقاتی، مسئله چگونگی ایجاد ابزارهای ضروری برای مقابله با دولت سرمایه‌داری و نهایتاً جایگزینی آن با یک دولت کارگری، به مسئله‌ی محوری جنبش کارگری تبدیل شده است. یکی از مهم ترین ابزارها، برای مقابله‌ی پیگیر با دولت سرمایه‌داری، بنا بر تجربه‌ی انقلاب‌های پیروزمند قرن بیستم (به خصوص روسیه در سال ۱۹۱۷، که که پرولتاریا را به قدرت رساند)، ساختن «حزب پیشتاز انقلابی» است. شاید کلیه‌ی جریان‌های سیاسی با ضرورت طرح و تشکیل «حزب طبقه‌ی کارگر» و «حزب کمونیست» و «حزب کارگری» و غیره توافق عمومی داشته باشند، اما بر سر برنامه، چگونگی ایجاد، ترکیب و ساختار درونی آن نه تنها توافقی وجود نداشته، که اختلاف‌های عمیق و متناقضی موجود است. به همین علت هنوز نه تنها حزب کارگری سراسری در ایران وجود ندارد که حتی نطفه‌های اولیه آن نیز شکل نگرفته است. نیروهای چپ گرا و به زعم خود «مدافعان کارگران» هنوز در افتراق و پراکندگی کامل به سر می‌برند.

در میان مدعیان ساختن حزب انقلابی یا کارگری، عموماً دو طیف انحرافی وجود دارد.

طیف اول، کسانی هستند که روند حزب سازی را موقوف به یک آینده بسیار دور و نامعلوم دانسته که از بستر روندی جبری و خطی در درون جنبش کارگری پدید می‌آید. برخی از این طیف زیر فشارهای ناشی از اختناق و سرکوب، شعارها و شیوه‌ی عملکردی تشکیلاتی خود را تغییر داده و خود را به اصطلاح «منطبق با وضعیت موجود» می‌کنند. گرچه آنان به ظاهر از مدافعان کارگران نمایان می‌گردند و از حقوق صنفی آنان حمایت می‌کنند اما دچار لغزش فرصت‌طلبانه شده و افق فعالیت خود را

در درون نظام سرمایه‌داری می‌بینند (سندیکالیست‌های راست). بخشی دیگر از همین دسته برای متمایز نشان دادن خود از گرایش‌های سندیکالیستی راست، دست به طرح شعارهای به اصطلاح «رادیکال» و «ضد سرمایه‌داری» زده و ضدیت خود با تشکیل حزب پیشتاز انقلابی، را با نقد به نظریات تحریف شده از مواضع حزب لنینیستی، به نمایش می‌گذارند. این عده خود را از یک سو فرای گرایشات سندیکالیستی، و از سوی دیگر فرای احزاب سنتی پنداشته و در واقع خود به فرقه‌های ضد حزب لنینیستی مبدل گشته‌اند (سندیکالیست‌های چپ، آنارشویست‌ها و برخی از آنارکو-سندیکالیست‌ها). برخی نیز بر این اعتقادند که با انجام یک سلسله کارهای «فرهنگی» و «اجتماعی»، انتشار نشریات و وبلاگ‌ها می‌توان به تدریج بر آگاهی توده‌ها تأثیر گذاشته و در روز موعود توده‌ها را به شکل خود به خودی متقاعد به ضرورت ساختن حزبشان کرد. عده‌ای نیز در مقابل فشار اختناق و ارعاب‌های دولت تاب و توان نیاورده و تسلیم وضعیت موجود شده و در مقابل ایجاد نطفه‌های اولیه یک تشکیلات قد علم کرده و عملاً به نظریات سوسیال دموکراسی و ضد لنینیستی روی می‌آورند.

طیف دوم، احزابی هستند که دچار انحراف قیم‌بانه شده و حزب و سازمان به اصطلاح «کارگری» و «کمونیستی» خود را جدا از طبقه‌ی کارگر نهاداً ساخته و از کارگران می‌خواهند که برای حل معضلات خود به آن‌ها به پیوندند (احزاب چپ سنتی). این دسته با سوءاستفاده از تئوری لنینیستی و برداشت غیرواقعی و غیراصولی از حزب لنینیستی، به ایجاد احزاب بوروکراتیک، فرقه‌گرا و بی‌ارتباط با جنبش کارگری دست زده، و به شکل دیگری راه ساختن حزب پیشتاز کارگری را مسدود کرده‌اند. این طیف نیز به همان شکلی که گرایش ضد «حزب‌گرایی» به تدارک حزب پیشتاز کارگری لطمه می‌زند، با ایجاد سکت‌های بوروکراتیک با نام «کارگری» و «کمونیستی»، در مقابل ساختن حزب پیشتاز کارگری قرار گرفته‌اند.

گرچه این دو طیف به ظاهر در مقابل یک دیگر قرار دارند، اما وجه مشترکی با هم دارند. ضدیت‌شان علیه حزب پیشتاز کارگری. اولی با الگو قرار دادن طیف دوم به عنوان حزب لنینیستی و چند نقل قول از «چه باید کرد» دوره‌ی لنین (آگاهی از بیرون به درون طبقه)، حزب پیشتاز کارگری را در کل مردود اعلام می‌دارد؛ و دومی با متهم کردن طیف اول به نیپوستن افراد به احزاب خودساخته شان، آن‌ها را از روند کار مشترک در راستای تدارک ایجاد حزب سراسری حذف می‌کند.

«گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران» (از این پس «گرایش») با هر دوی این روش‌ها مرزبندی دارد، زیرا این دو برخورد را دو روی یک سکه می‌داند. روش کار «گرایش» با هر دوی این‌ها متفاوت است. زیرا که هیچ یک از این برخوردها را منطبق با وضعیت کنونی جنبش کارگری ایران و دیدگاه‌های پایه‌ای و تجارب جنبش کارگری بین‌المللی نمی‌داند.

به اعتقاد «گرایش»، از یک سو «حزب پیشتاز انقلابی»، تشکیلاتی که جدی‌ترین، فعال‌ترین و متعهدترین عناصر طبقه‌ی کارگر را دربر می‌گیرد. بایستی در کنار مبارزات طبقه‌ی کارگر ساخته شود؛ حزب، نمی‌تواند در خفا و دور از مبارزات زنده‌ی کارگری، تنها با ارائه یک برنامه یا یک نشریه، ساخته شود؛ «برنامه» این حزب باید به طور روزمره در مبارزات کارگران علیه کارفرمایان و نظام سرمایه‌داری، صیقل خورده و تدقیق شود؛ حزبی که قرار است کل کارگران و قشرهای تحت استثمار و ستم در جامعه را برای تسخیر قدرت سیاسی به دست کارگران سازمان دهد، نمی‌تواند توسط چند «روشن فکر» ایجاد و یا اعلام شود.

از سوی دیگر، «گرایش» اعتقاد به دست روی دست گذاشتن و انتظار روز موعود کشیدن را ندارد. وضعیت جنبش کارگری در ایران، وظایف ما را به بهترین نحوی تعیین کرده است. سازمان دهی مخفی کمیته‌های عمل کارگری در دهه‌های گذشته، هم راه با ایجاد هسته‌های محلی در نقاط مختلف ایران، روش سازمان دهی را در این مرحله از مبارزات، نشان

می‌دهد. ما نیز به عنوان بخشی از جنبش کارگری، بایستی در درون هسته‌های کارگری سوسیالیستی خود را متشکل کرده و امر ارتباط‌گیری با پیشروی کارگری و محافل کارگری را از طریق انتشار نشریات کارگری و غیره هم راه با آن‌ها عملی کنیم.

اما، در وضعیت کنونی با اوج‌گیری مبارزات کارگران قشرهای تحت استثمار و ستم در ایران و وخیم‌تر شدن بحران اقتصادی، باید ساختار تشکیلاتی‌ای فراتر ایجاد کرد. ساختاری که در درون آن، هسته‌های مخفی (چه در خارج و چه در ایران) خود را برای تشکیل یک سازمان انقلابی آتی، در سطح عملی و نظری، آماده کنند. ساختاری که در واقع به مثابه پلی است میان وضعیت کنونی و ایجاد یک «حزب پیشتاز انقلابی» در ایران. اما، این تشکیلات باید همانند یک حزب پیشتاز انقلابی، با همان ساختار تشکیلاتی و اهداف و اصول و برنامه، عمل کند. در غیر این صورت در شرایط مساعدتر و یا پیش‌انقلابی قادر به انجام وظایف خود نخواهد شد.

در نتیجه، این تشکیلات نه می‌تواند یک «حزب» باشد و نه یک «محفل بحث روشن فکری» و یا تجمعی از افرادی با عقاید انقلابی که به دور هم جمع شده‌اند. حزب یا سازمان سیاسی باید در ایران هم راه با پیشروی کارگری و از طریق دخالت‌گری در درون جنبش کارگری تشکیل شود. دوره‌ی انتظار و ایجاد «محافل بحث» نیز به پایان رسیده است.

کلیه‌ی افراد و نیروهایی که خود را «مارکسیست انقلابی» دانسته، باید کار متشکل خود را در راستای ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» آتی، از هم/کنون آغاز کنند. «بحث»‌ها و «جمع‌بندی»‌های اضافه‌تر، می‌تواند در درون یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک، ضمن کار متشکل، ادامه یابند. گرایش‌ها و افرادی که اعتقاد به «انقلاب کارگری»، برنامه‌ی «انتقالی» و «حزب پیشتاز انقلابی» دارند، کسانی که در گفتار و کردار «مارکسیست انقلابی»‌اند، یعنی وجه تمایز خود را از استالینیزم، سانتزیزم و آنارکو- سندیکالیزم به روشنی بیان کرده و از خرده‌کاری‌های بی‌نتیجه می‌پرهیزند

و در عمل خواهان پیوند با کارگران پیشرو در ایران در راستای ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی»‌اند، بایستی در یک ساختار تشکیلاتی مشخص گرد هم آیند، و در درون یک تشکیلات دموکراتیک با به رسمیت شناختن حق گرایش آغاز به کار متشکل کنند.

چرا ایجاد «گرایش مارکسیست‌های انقلابی» ضروری است؟

علت ضرورت تشکیل «گرایش مارکسیست‌های انقلابی» (از این پس «گرایش») در وضعیت کنونی چندگانه است.

اول، تشکیل چنین ساختاری منطبق با شکل سازمان دهی مبارزات کارگران و قشرهای تحت استثمار و ستم در ایران است. طی سال‌های گذشته تشکلهایی نظیر «کمیته‌های کارگری»، «محافل کارگری»، «هسته‌های سوسیالیستی» و غیره میان کارگران مبارز و انقلابیون در ایران شکل گرفته و در حال گسترش‌اند. اینان ساختارهایی هستند برای پیشبرد مبارزات ضدسرمایه‌داری در وضعیت اختناق آمیز موجود. اینان در ضمن یکی از مؤثرترین ابزار مبارزاتی علیه رژیم سرمایه‌داری، در دو دهه‌ی گذشته، بوده‌اند.

با در نظر گرفتن وضعیت سیاسی کنونی جنبش کارگری و حالت‌های انفجاری توده‌ای، آن چه در درون این محافل بیش از پیش احساس می‌شود، ساختاری است که زمینه‌ی اتحاد و سازمان دهی این تشکل‌ها را فراهم آورد. وجود چنین گرایشی، کانونی خواهد بود برای گرد آوردن حداقل بخشی از مارکسیست‌های انقلابی بر محور یک برنامه‌ی انقلابی. بدیهی است که برای رسیدن به چنین هدفی، «گرایش» بایستی در ایران شناخته شده و دوره‌ای از مداخله را از سر گذرانده باشد.

دوم، طیف مارکسیست‌های انقلابی بایستی در مقابل گرایش‌های موجود اپوزیسیون رفرمیست، سانتزیزم و خرده‌بورژوا ریکال خود را متشکل کرده و آماده‌ی مداخلات مستقیم‌تر در جنبش کارگری باشد. البته گرایش مدعی نیست که امروز دوره‌ی اعتدالی انقلابی در

ایران فرا رسیده و انقلاب قریب‌الوقوع است. بلکه بر این اعتقاد است که وضعیت و موقعیت انفجاری و انقلابی در ایران وجود دارد. قیام‌های توده‌ای در دوره‌های بعدی عمیق‌تر، گسترده‌تر و با فاصله‌های کوتاه‌تر و به خصوص با شرکت مستقیم کارگران جوان رخ خواهد داد. در چنین وضعیتی، چنان چه مارکسیست‌های انقلابی از هم/کنون تدارک سازمان دهی و دخالت را نبینند، در دوره‌ی اعتدالی انقلابی، سازمان دهی جنبش به بدیل‌های انحرافی چپ و یا بورژوازی سپرده خواهد شد.

سوم، تجربه‌ی چند سال گذشته نشان داده است که امر سازمان دهی فعالیت‌های عملی و نظری، بدون وجود یک تشکیلات منسجم و منضبط، با اصولاً امکان پذیر نیست و یا به کندی پیش خواهد رفت (حتی بحث‌های آموزشی نیز به طور سیستماتیک دنبال نشدند). کسانی که به بهانه‌های مختلف از قبیل: «زود» بودن ایجاد یک تشکیلات، آماده نبودن «شرایط» به علت اختناق و لزوم ادامه‌ی «بحث»‌ها و «جمع‌بندی» تجارب گذشته، از کار متشکل و امر دخالت‌گری طفره می‌روند، باید کارنامه کارهای چند سال پیش خود را در پیوند با سازمان دهی و متشکل کردن خود و طیف مارکسیست‌های انقلابی ارائه دهند.

تجربه‌ی همه‌ی این‌ها منفی بوده است. نه تنها کسی را متشکل نکردند که خود نیز به اضمحلال، انحطاط و یا پراکندگی هر چه بیشتر کشیده شده و یا در رخوت و دلسردی به سر می‌پرند. درست برعکس، بهترین راه پیشبرد فعالیت‌های متفرق، در درون یک ساختار تشکیلاتی است. تجربه نشان داده است که بیش از این نمی‌توان برای افراد و جریان‌هایی که فعلاً علاقه‌ای برای دخالت در جنبش کارگری ندارند، صبر کرد؛ به خصوص کسانی که خود فعالیت متشکل سیاسی را رها کرده‌اند! انتظار برای متقاعد کردن این قبیل افراد، دیگر جایز نیست. چنان چه آن‌ها جدی باشند خود در آتیه یا به ساختار دموکراتیکی که ایجاد می‌شود ملحق خواهند شد، و یا هسته‌های دخالت‌گر خود را تشکیل می‌دهند. روش «همه با هم» همیشه به عقب افتاده‌ترین نظریات تمکین خواهد کرد.

ساختار تشکیلاتی گرایش چگونه باید باشد؟

«گرایش»، نه یک «حزب» است و نه یک «انجمن» و یا یک «محفل سخن‌پراکنی». در نتیجه بایستی ساختار تشکیلاتی‌ای مترادف با موقعیت ویژه خود داشته باشد. «گرایش» قصد دارد که زمینه‌ی مساعدی برای هم‌گرایی‌های آتی در راستای تشکیل یک گروه انقلابی (و نهایتاً حزب پیش‌تاز انقلابی) با گرایش‌های مختلف مارکسیست‌های انقلابی، ایجاد کند. هم‌چنین ادعا ندارد که صرفاً شرکت‌کنندگان فعلی آن، تنها گرایشی‌اند که گروه انقلابی آتی را شکل خواهند داد. اما «گرایش» معتقد است که برای دخالت‌گری در جنبش کارگری و تماس‌گیری با پیشروی کارگری و تبادل نظر با سایر مارکسیست‌های انقلابی باید بر اساس یک ساختار تشکیلاتی منضبط هم‌راه با اعضای متعهد و جدی خود را سازمان دهد. به سخن دیگری ساختار تشکیلاتی که در آینده با ساختن یک حزب پیش‌تاز انقلابی در تطابق کامل باشد. ساختاری که اعضای کنونی را برای سازمان‌دهی و تشکیل حزب پیش‌تاز انقلابی آماده کند؛ ساختاری که در اساس و صرف نظر از تعداد اعضای کنونی آن، همانند یک تشکیلات منسجم لنینی عمل کند. یعنی ساختار درونی و تشکیلاتی‌ای که هم محکم و منضبط باشد، تا به تواند در بیرون به طور جدی به کارها و وظایف خود عمل کند، و هم از دموکراسی کامل درونی برخوردار باشد و چنان انعطاف‌پذیری داشته باشد تا سایر گرایش‌های مارکسیست انقلابی به توأند به سهولت خود را به آن مرتبط کنند. به سخن دیگر، آن چه ماهیت تشکیلاتی گرایش را از سایر محافل و سازمان‌ها و گروه‌های سنتی «کمونیستی» و کارگری متمایز می‌کند، از یک سو برنامه و اهداف آن و از سوی دیگر انضباط بیرونی و دموکراسی درونی آن است.

«اهداف و اصول» گرایش
مارکسیست‌های انقلابی ایران
 همان طور که از نام «گرایش» پیداست، تشکیلاتی است صرفاً برای افراد و گرایش‌هایی که خود را «مارکسیست انقلابی» می‌دانند. یعنی جریان‌هایی که از استالینیزم، مائوئیسم، رفرمیسم،

اپورتونیزم و آسارکو - سندیکالیزم و سندیکالیزم و انواع آن در گفتار و کردار برش قاطع کرده، و در عمل و به طور جدی حاضر به تلاش برای ایجاد «حزب پیش‌تاز انقلابی» اند. در نتیجه، چنین گرایشی بایستی پلتفرم مشخصی نیز داشته باشد.

پیش‌شرط‌های حداقل توافق برنامه‌ای گرایش، پذیرش مفاهیم «حزب پیش‌تاز انقلابی»، «انقلاب کارگری»، «برنامه‌ی انتقالی» و «سوسیالیزم» است (همچنین مفهوم امپریالیزم و نقش نظام سرمایه دار ایران در نظام امپریالیستی. این بخش متعاقباً انتشار می‌یابد).

مفهوم حزب پیش‌تاز انقلابی

انقلاب کار توده‌هاست. بدون شرکت و درگیری پیگیر و فعال توده‌های کارگر و زحمت‌کش در روند انقلاب هیچ رژیم سرمایه‌داری‌ای ریشه کن نمی‌شود. اما، بدون یک حزب پیش‌تاز انقلابی نیز، وسیع‌ترین جنبش‌های توده‌ای به پیروزی نهایی نخواهند رسید. چنین حزبی بایستی خصوصیات زیر را داشته باشد:

اول، حزب باید مسلح به استراتژی، چشم انداز و برنامه‌ی روشن، متکی بر واقعیت‌های جامعه، باشد. استراتژی‌ای که ضمن رد قاطع سازش طبقه‌ی کارگر با هر لایه‌ای از طبقات حاکم، واژگونی بی‌محابای سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری انقلابی بلاواسطه‌ی طبقه‌ی کارگر، برای تثبیت دست آوردها و آماده‌سازی شرایط تحقق خواسته‌های انقلاب کارگری، را در دستور کار خود قرار می‌دهد؛ چشم انداز و برنامه‌ای که باید راهنمای عمل توده‌ها باشد و مورد تأیید و توافق کارگران قرار گیرد. آن تشکیلی واقعاً انقلابی است که برنامه‌ی خود را از درون مبارزات زنده‌ی طبقه‌ی کارگر و بر اساس تحلیل مشخص جامعه و با بهره‌گیری از تجارب جنبش کارگری بین‌المللی و ملی، تدوین کرده باشد. بر محور چنین تشکل و برنامه‌ای است که فعالین جنبش کارگری (رهبران عملی کارگران و سایر انقلابیون) می‌توانند متشکل شوند.

دوم، ترکیب این حزب باید کارگری باشد. به سخن دیگر، آگامترین،

پیشروترین، متعهدترین و منضبط‌ترین عناصر طبقه‌ی کارگر بایستی در این حزب جای داشته باشند. ایجاد دوگانگی بین «تشکل توده‌ای» و «حزب کارگری» یک عمل زاید و مردودی است. این روش کار سازمان‌های سنتی است که نقداً حزب و سازمان خود را با نام کارگران و توسط عده‌ای روشن فکر ساخته‌اند؛ و در واقع کار حزبی خود را از تشکل توده‌ای جدا می‌پندارند. آن‌ها توده‌ها را به مثابه ابزاری برای به قدرت رسیدن حزبشان پنداشته‌اند؛ لذا خواهان پیوستن توده‌ها به حزبشان هستند. این یک روش غیراصولی است. تشکیل یک حزب کارگری، برخلاف نظر سازمان‌های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود

مبادرت کرده‌اند؛ یک روند از پیش تعیین شده‌ی نیست. حزب کارگری می‌تواند یا از درون تشکل کارگری به وجود آید؛ یا می‌تواند در کنار آن متولد شود و یا در بیرون از آن شکل به گیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیشرو و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم این است که این حزب هر جایی که نطفه‌ی اولیه آن متولد می‌شود باید از یک سو در مرکز فعالیت‌های کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد؛ و از سوی دیگر خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگه دارد.

انگیزه‌ی اصلی ایجاد حزب کارگری، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه‌ی کارگر دارد. در درون طبقه‌ی کارگر به مفهوم «عام‌کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه‌داری، توده‌های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوازی قرار می‌گیرند. در درون طبقه‌ی کارگر به راحتی و سرعت گرایش‌های رفرمیستی، مماشات‌جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می‌گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست‌های بورژوازی کمک می‌رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهاد‌های وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه، رسانه‌های عمومی، مساجد، نهادهای کارگری و وابسته به رژیم مانند خانه‌ی کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی، به این ناهمگونی دامن

می‌زند. هر چه طبقه‌ی کارگر متفوق‌تر، ناهمگون‌تر و بحران‌زده‌تر باشد، استیلای سرمایه‌داری درازمدت‌تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه‌داری تنها با روش سرکوب و کشتار، حاکمیت خود را اعمال نمی‌کند، بلکه هم‌چنین از روش‌های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکلهای توده‌ای و علنی‌کاری، نیز استفاده می‌کنند.

ایجاد تشکلات علنی در ایران که قرار است همانند بین‌الملل اول کار توده‌ای ضد سرمایه‌داری انجام داده و نهایتاً به یک حزب توده‌ای مبدل گردد، یک پیشنهاد تخیلی است. زیرا در درون یک تشکل علنی در قالب یک جامعه‌ی سرمایه‌داری عقب افتاده نظیر سرمایه‌داری ایران، احزاب علنی و توده‌ای کارگری هرگز نمی‌توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازمان دهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره‌ی اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد. تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیسم، فرصت طلبی و فرقه گرایی) و فیزیکی (رخنه عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگه دارد.

در نتیجه هدف اساسی، جلب آگاه‌ترین عناصر و کارگران پیشرو است. آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره‌ی پیش توسط کارگران شناخته شده و هم‌چنین اعتقاد به نظریات سوسیالیستی دارند. در درون جنبش کارگری، باید وجه تمایزی مابین طبقه‌ی کارگر به طور اعم و کارگران پیشرو به طور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه‌ی کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه‌ی کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده‌ی طبقه‌ی کارگر، این قشر به طور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری به طور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه‌ی انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز انقلابی، می‌باشد. اما، اولاً کسب آگاهی

سوسیالیستی به سرعت و دقت و با تجارب تاریخی - بین‌المللی که توسط یک حزب پیشتاز انقلابی به آن منتقل می‌شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه‌ی کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه‌ی نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین‌المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه‌ی کارگر، همواره خطر عقب نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده‌ی کارگر وجود خواهد داشت. پیشروی کارگری چنان چه در انزوا و بدون امر دخالت‌گری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، شاید تا حدودی قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی باشد، اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشن فکران» بی‌ارتباط با جنبش گردد. زیرا، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره‌ی خود را با کل طبقه‌ی کارگر حفظ کند. ظهور کارگران پیشروی سنتی در وضعیت کنونی که با برخوردهای فرقه‌گرایانه تشکیل اتحاد عمل کارگری را کُند کرده اند، نشانگر این واقعیت است.

اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه‌ترین انقلابیون طبقه‌ی کارگر را دارد، نمی‌تواند یک حزب «روشن فکران» خارج از طبقه که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیشتاز انقلابی باید محور فعالیت‌های خود را در درون تشکلهای و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیبی از «کارگر روشن فکران» (کارگران پیشرو) و «روشن فکر کارگران» (روشن‌فکرانی که در گفتار و کردار در جبهه‌ی کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله‌ی مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده‌هاست که حزب کارگری عملاً حقانیت رهبری توده‌ها را به دست می‌آورد. حقی که به هیچ وجه نمی‌تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. مسئله‌ی ساختن یک حزب

کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله‌ی روزمره‌ی فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می‌آید. زیرا که توده‌های کارگر نه تنها از طریق مطالعه و تبلیغات رادیو تلویزیونی و اینترنتی، بلکه عمدتاً از راه تجربه‌ی خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می‌آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه‌ی واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع‌بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تنوری»های تدوین شده در اطاق‌های در بسته و یا تشکیل سازمان‌های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

هم‌چنین، این حزب نمی‌تواند دنباله‌رو کل طبقه‌ی کارگر باشد، زیرا که گرچه از درون کل طبقه‌ی کارگر می‌تواند آگاهی ضد سرمایه‌داری، بیرون آید، اما الزماً به سیاست‌های درست هم‌زمان با هم دست نمی‌یابد. حزب پیشتاز کارگری، برنامه‌ی خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین‌المللی استنتاج می‌کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می‌یابد. برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر برای امر دخالت‌گری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر از درون یک سازمان علنی نمی‌تواند ظاهر گردد، زیرا کل طبقه‌ی کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه‌ی انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده‌بورژوازی با سرعت در درون حزب‌های توده‌ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف‌های رفرمیستی می‌کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین‌المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان‌های بی‌در و پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پپیچین نسخه برای شکست است. سازمان دهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت سرمایه‌داری و گرایش‌های

بورژوا و خردمبورژوا صورت به گیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هیئت حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابراین، حزب پیشتاز کارگری از دو اصل تفکیک‌ناپذیر از یک دیگر تشکیل شده است. از یک سو، تشکل کارگران سوسیالیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه ی انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره ی این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیزه کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیسم) بوده؛ و هم خواهان پیوستن به طبقه ی کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره ی کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده ی اجتماعی از وحدت تضاد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یک سو، حزب پیشتاز کارگری بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بوروکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی سیاسی در آگاهی طبقه ی کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوازی و اسپیر ایدئولوژی بورژوازی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه ی سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب مخفی و متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

سوم، ساختار تشکیلاتی درونی حزب براساس روابط اداری (رئیس و مرئوس) نمی تواند بنا نهاده شود. اصول تشکیلاتی «حزب پیشتاز انقلابی» بر مبنای روابط سیاسی است. زیرا که چنین حزبی، متشکل از بخش قابل ملاحظه ای از «پیشروی کارگری» است؛ و کادرهای آن، آگاه ترین بخش کارگران و زحمت کشان جامعه را تشکیل داده و از طریق انتقال آن به درون مبارزات روزمره خود آن را تکامل می دهند. برای اصلاح، ترمیم و یا تکمیل برنامه،

این حزب به یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک نیاز دارد. در غیر این صورت این تجارب نمی توانند مورد بررسی قرار گرفته و به تکامل برنامه کمک رسانند. جلوگیری از بحث های درونی، تحت هر عنوانی، رابطه ی ارگانیک اعضای حزب با توده ی کارگران و زحمت کشان را قطع کرده و حزب را به انحطاط می کشاند.

در عین حال، تجارب اعضای حزب، پس از یک دوره بحث های دموکراتیک و آزاد، باید به شکل یک پارچه در کنگره جمع بندی و سپس به اجرا گذاشته شوند. پس از فراهم آوردن امکانات بحث های کتبی و شفاهی و جمع بندی درس ها و تجارب فعالیت های متفاوت، نظر اکثریت، تا کنگره ی بعدی باید توسط کلیه ی اعضا به اجرا گذاشته شود. صرفاً تجربه ی واحد حزب در سطح جامعه است که صحت و سقم نظریات طرفین (اکثریت و اقلیت) را نشان می دهد. تنها نتیجه عمل است که نظر را به اثبات می رساند. البته اقلیت حق ایجاد گرایش و پیشبرد نظریات خود در درون تشکیلات را دارد. برای تبادل نظر و در جریان امور درونی قرار گرفتن، انتشار بولتن مرتب بحث و اطلاعات درونی، حائز اهمیت است.

هم چنین ترتیب جلسات آموزشی درونی و انتشار نشریات تبلیغی و تهییجی و تئوریک در زندگی حزب نقش تعیین کننده دارد.

چهارم، استقلال سیاسی حزب از سایر جریان های موجود در جامعه از یک سو، و اتحاد در عمل مبارزاتی با سایر گرایش ها و تقویت جبهه ی ضدسرمایه داری از سوی دیگر، یکی دیگر از خصوصیات چنین حزبی است. از آن جایی که کارگران و زحمت کشان در جامعه ی سرمایه داری تحت تأثیر عقاید و نظریات متفاوت (و نه الزاماً انقلابی) قرار می گیرند، سازمان ها و گرایش های نظری متفاوتی پدید می آیند. «حزب پیشتاز انقلابی» تحت هیچ وضعیتی نباید استقلال سیاسی خود را تحت لوای «ائتلاف» با سایر حزب های رفرمیست، سانتزیست و سندیکالیست کارگری، مورد وجه المصلحه قرار دهد.

از سوی دیگر، به علت پراکندگی جنبش کارگری، حزب بایستی همواره در راستای ایجاد «جبهه ی واحد کارگری» و «اتحاد عمل» ها با سایر گرایش ها و قشر های تحت ستم، با حفظ استقلال سیاسی خود، مبادرت کند. هم چنین، از آن جایی که اعضای «حزب پیشتاز انقلابی» خود را بخشی از جنبش کارگری و مبارزات زحمت کشان دانسته، بایستی در هر تجمع و محفلی که کارگران و زحمت کشان به ابتکار خود سازمان می دهند، شرکت فعال داشته و از هر مبارزه ای علیه رژیم سرمایه داری که باعث فدا شدن یا تضعیف منافع درازمدت کارگران نمی شود، حمایت کنند.

پنجم، کوشش در راستای احیاء حزب پیشتاز بین المللی نیز یکی دیگر از خصوصیات چنین حزبی است. زیرا که پرولتاریا یک طبقه ی بین المللی است. انقلاب کارگری با جهت گیری به سوی یک انقلاب سوسیالیستی نیز یک روند بین المللی را طی می کند. احیاء یک سازمان بین المللی، با همان خصوصیات حزب ملی، با اتکاء به تجارب مثبت سازمان های بین المللی انقلابی، بخش مهمی از وظایف مارکسیست های انقلابی است.

مفهوم انقلاب کارگری

وضعیت سیاسی ایران، طی سال های گذشته، نشان داده است که تضاد اصلی میان هیئت حاکم از یک سو، و کارگران و زحمت کشان از سوی دیگر، بر سر قدرت سیاسی است. مبارزات کارگران پیشرو در هر رو در رویی با دولت سرمایه داری، حتی چنان چه مبارزاتشان از مطالبات جزئی و صنفی آغاز شود، نشان داده که خود را در مقابل یک نظام سرمایه داری نیز می یابد. تنفر و انزجار توده ی کارگر و زحمت کش در ایران از نظام سرمایه داری موجود در هر حرکت مشاهده شده است. کارگران ایران به طور روزمره در مقابل قوانین ضدکارگری، محدودیت های ناشی از خفقان اجتماعی و سیاسی، حجاب تحمیلی، تهدید تفریحات عادی (ماهواره، موزیک و غیره) توسط لباس شخصی ها و بسیجی ها (این مزدوران سرمایه)، قرار می گیرند. رشد بی حد جمعیت

ماهیت طبقاتی دولت فعلی ایران

دولت ایران در عصر کنونی همواره یک دولت سرمایه‌دارانه بوده است. زیرا که سلطه‌ی انحصارات بین‌المللی در اقتصاد ایران منجر به پیدایش یک دولت سرمایه‌داری شد. اما، برخلاف دولت‌های سرمایه‌داری غربی، دولت ایران حاصل یک انقلاب بورژوا دموکراتیک نبوده، که محصول دخالت مستقیم امپریالیزم بوده است.

از این رو، دوران انقلاب دموکراتیک در ایران (از لحاظ انتقال قدرت دولتی به بورژوازی و نه از لحاظ تحقق تکالیف دموکراتیک)، سپری شده است. قدرت دولتی در دست بورژوازی است و هیچ بخشی از آن در انقلاب سهیم نخواهد بود.

ماهیت طبقاتی دولت آتی ایران

چنانچه ماهیت طبقاتی دولت فعلی، بورژوازی باشد و چنانچه این دولت قادر نباشد که تکالیف مرکب انقلاب را حل کند، پس بدیهی است که تنها طبقه‌ی کارگر قادر به حل نهایی مجموعه تضادهای جامعه است. در نتیجه، انقلاب آتی نیز یک انقلاب کارگری است. این طبقه تنها طبقه‌ای است که قادر به بسیج سایر قشرهای تحت ستم و تدارک انقلاب در راستای حل تکالیف آن تا به آخر است. بدیهی است که دولت آتی، پس از سرنگونی دولت سرمایه‌داری، تنها یک دولت پرولتری است. به سخن دیگر، «رهبری» در دست طبقه‌ی کارگر است. متحدان طبقه‌ی کارگر نیز در انقلاب آتی، صرفاً دهقانان فقیر و نیمه پرولترها (و زنان و ملیت‌های تحت ستم) هستند.

مفهوم «رهبری» کارگری در انقلاب نیز این است که قدرت سیاسی بایستی در دست طبقه‌ی کارگر باشد (اکثر آراء در دولت انقلابی از آن نمایندگان کارگران و دهقانان فقیر است. یعنی «نظام شورایی»). منظور از «انقلاب کارگری» نیز آغاز انقلاب سوسیالیستی است. پس از کنار راندن دولت سرمایه‌داری در ایران، طبقه‌ی کارگر و متحدانش متشکل در دولت کارگری، آغاز به حل تکالیف مرکب دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری می‌کنند. دیوار چینی،

به هم پیوند خورده‌اند. ترکیب این مناسبات تولیدی (عمدتاً مالکیت بورژوازی بر ابزار تولید)، با نیروهای تولیدی (ابزار تولید و نیروی کار) در تضاد افتاده‌اند. برای رشد نیروهای مولده در جامعه، این تضاد باید حل شود. به منظور حل این تضاد نیز یک سلسله تکالیف مرکب بایستی انجام گیرند. از یک سو، تکالیف دموکراتیک انقلاب (مسئله‌ی ارضی، مسئله‌ی ملی، مسئله‌ی زن و مسئله‌ی رژیم دموکراتیک)؛ و از سوی دیگر تکالیف ضدسرمایه‌داری (استقرار اقتصاد با برنامه، اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع و فراهم آوردن وضعیت مساعد برای استقرار خود-مدیریت کارگری).

در ایران به علت تحمیل سرمایه‌داری بالا توسط امپریالیزم، بورژوازی نتوانسته و نمی‌تواند رشد عادی خود را انجام دهد. بورژوازی ایران همواره ناقص‌الخلقه و متکی بر امپریالیزم باقی خواهد ماند و هرگز قادر به حل تکالیف دموکراتیک انقلاب (مانند بورژوازی غرب) نخواهد شد. طبیعتاً تکالیف ضدسرمایه‌داری نیز توسط یک دولت سرمایه‌داری حل شدنی نیست. «صنعتی» شدن ایران هرگز در چارچوب مناسبات بحران‌زده‌ی سرمایه‌داری تحقق نخواهد یافت. بدون الغای مالکیت خصوصی بر تولید و بدون برقراری یک اقتصاد با برنامه، تحت کنترل خود تولیدکنندگان، نمی‌توان از تکنولوژی مدرن در ایران استفاده کامل برد. در نتیجه، جامعه‌ی ایران، جامعه‌ای است با تضادهای به هم پیوسته و انقلاب ایران، انقلابی است با تکالیف مرکب دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری. تضاد اساسی در جامعه‌ی ایران، تضاد کار و سرمایه است. البته تضادهای میان نیروهای مولده در حال رشد و مناسبات ماقبل از سرمایه‌داری نیز هم چنان وجود دارند. به این علت، انقلاب در ایران به صورت بسیار انفجاری، توده‌ای و عمیق ظاهر می‌شود. این انقلابی است که باید تضاد بین رشد نیروهای مولده و مناسبات سرمایه‌داری را حل کند. به سخن دیگر انقلابی است که باید عامل تشدیدکننده‌ی این تضاد را نابود کند.

شهرها و کمبود امکانات اجتماعی (مدارس، دانشگاه‌ها، وسایل حمل و نقل، ارتباطات و غیره)، تحمیل باورهای مذهبی، حضور ارگان‌های نظامی و دخالت در کلیه‌ی شئون زندگی مردم، ناتوانی در حل معضلات اقتصادی و غیره، به بی‌اعتمادی توده‌های زحمت کش از چنین رژیمی افزوده است.

چنانچه در دوره‌ی رژیم شاه، مبارزات کارگران عمدتاً خصلت ضداستبدادی پیدا کرد، در دوره‌ی اخیر مطالبات دموکراتیک سریعاً به خواسته‌های ضدسرمایه‌داری (کنترل در تولید و توزیع کارگری در کارخانه‌ها، نظام شورایی و غیره) پیش می‌رود. کارگران ایران در تجربه‌ی روزمره‌ی خود به مطالبات ضدسرمایه‌داری رسیده‌اند. سرمایه‌داران طی سال‌های گذشته به زدوبند، دزدی، رشوخوازی و تقلب دست زده‌اند. بازاریان از طریق احتکار کالاها، حیات ابتدائی مردم را به بازی گرفته‌اند. تورم، امنیت اقتصادی را نابود کرده است. بی‌برنامگی اقتصادی، رکود در تولید، اختلاف‌های درونی رژیم، همه و همه مسئله‌ی کسب قدرت سیاسی را در مقابل طبقه‌ی کارگر ایران قرار داده است.

برای مشخص کردن خصلت طبقاتی انقلاب آتی ایران سه نکته حائز اهمیت است: تکالیف انقلاب، ماهیت طبقاتی دولت فعلی و ماهیت طبقاتی دولت آتی.

تکالیف انقلاب آتی ایران

اقتصاد ایران به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه‌داری، عقب‌افتاده باقی مانده است. به سخن دیگر، دچار یک بحران دائمی ساختاری است. در نتیجه، در ایران مناسبات کهن ماقبل از سرمایه‌داری هم راه با مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در کنار یکدیگر وجود داشته و دارند (در کنار گاوآهن‌ها، تراکتورهای مدرن دیده می‌شوند). اما، بقای مناسبات کهن نمایانگر وجود چند وجه تولید در کنار یک دیگر نیست. در ایران صرفاً یک وجه تولید وجود دارد، آن هم وجه تولید سرمایه‌داری است. لیکن، در درون آن وجه تولید، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری، شبه‌سرمایه‌داری و ماقبل از سرمایه‌داری به شکل پیچیده‌ای

حاصل تکالیف دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری را از هم جدا نمی‌کند.

اما، با آغاز انقلاب کارگری در یک کشور، جامعه (از لحاظ اقتصادی) «سوسیالیستی» نخواهد شد. ساختن سوسیالیسم یک مسئله ملی نیست. سوسیالیسم صرفاً در سطح بین‌المللی قابل تحقق است. در یک کشور عقب‌افتاده مانند ایران، می‌توان ساختمان سوسیالیسم را پس از تسخیر قدرت، آغاز کرد (اقتصاد با برنامه را مستقر کرد)، اما نمی‌توان آن را در محدوده‌ی یک کشور به پایان رساند. سوسیالیسم صرفاً در مقیاس بین‌المللی و پس از انقلاب‌های سوسیالیستی، حداقل در چند کشور پیش رفته به پیروزی خواهد رسید. اما، این به این مفهوم نیست که باید امر تدارک انقلاب‌های سوسیالیستی را به تعویق انداخت. تسخیر قدرت توسط پرولتاریا باید در هر کشوری که شرایط ذهنی (رهبری انقلابی) و عینی آماده‌ی داشته باشد، آغاز گردد. این خود پیروزی انقلاب‌ها را در سایر کشورها تسریع می‌کند. دوره‌ی کنونی، دوره‌ی طغیان‌های توده‌ای و انقلاب‌های کارگری است. در ایران نیز وضعیت عینی برای تسخیر قدرت آماده است. در نتیجه وظیفه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی تدارک برای تسخیر قدرت توسط پرولتاریا و آغاز انقلاب سوسیالیستی است.

مفهوم برنامه‌ی انتقالی

وظیفه‌ی مارکسیست‌های انقلابی صرفاً محدود به تبلیغ و ترویج سیاسی نیست. آنان باید در مبارزه‌ی روزمره‌ی توده‌ها حول خواست‌های مشخص شرکت فعال و پیگیر داشته باشند و مبارزات آن‌ها را سازمان دهند. سازمان دهی مبارزات، اما نیاز به یک برنامه دارد. برنامه‌ی انقلابی. برنامه‌ای که:

اول، متکی بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص تاریخی و طبقاتی باشد. برنامه‌ای که به توند سیر مبارزه‌ی طبقاتی را نشان داده و مبارزات را بر آن اساس سازمان دهد.

دوم، بر اساس تحلیل از وضعیت فعلی، چگونگی رسیدن به هدف نهائی - یعنی سوسیالیسم - را نشان دهد. یعنی برنامه

باید راهنمای مبارزه‌ی استراتژیک طبقه‌ی کارگر باشد.

سوم، به مسائل جاری واقعی مبارزات طبقه‌ی کارگر و کلیه‌ی زحمت‌کشان پاسخ دهد. برنامه‌ی انقلابی باید یک بخش عملی داشته باشد: برنامه‌ی عمل کارگران. بخشی که به مثابه ابزاری برای بسیج توده‌ای (با آغاز از آگاهی فعلی) در جهت تحقق هدف نهائی (تسخیر قدرت) به کار گرفته شود.

چهارم، بر اساس تحلیل از وضعیت بین‌المللی، باید به توند چگونگی پیروزی انقلاب در سطح جهانی را نشان دهد. در عصر امپریالیسم، با بین‌المللی شدن وجه تولید سرمایه‌داری، برنامه‌ی پرولتاریای هر کشور باید با برنامه‌ی زحمت‌کشان سایر کشورها پیوند داشته باشد.

چرا روش برنامه‌ی "حداقل" مردود است؟

برنامه‌ی "حداقل" متعلق به دوران رفرمیسم بود. دوران قبل از امپریالیسم. در این دوران، سرمایه‌داری هنوز گرایش مترقی در خود داشت و در مجموع، تحول جامعه به سود مردم را مسدود نمی‌کرد (عمدتاً به علت منافع خود). احزاب کارگری، بدون آن که خائن به طبقه‌ی خود باشند و یا ضدانقلابی، می‌توانستند حول یک برنامه‌ی حداقل در جهت اصلاح جامعه‌ی خود اقدام کنند و توفیق یابند.

اما، در عصر امپریالیسم، عصر احتضار سرمایه‌داری، رفرمیسم ورشکستگی کامل خود را نشان داده است. امروز دیگر سرمایه‌داری در سطح جهانی منحط شده و جایی برای اصلاح ندارد (چه سیاسی و چه اقتصادی). بنابراین صرفاً سرمایه‌داران هستند که از طرح برنامه‌ی "حداقل" سود خواهند برد و نه طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان جامعه. امروز سازمان‌هایی که هدف مستقیم خود را سرنگونی انقلابی دولت سرمایه‌داری و به قدرت رسیدن پرولتاریا قرار ندهند، به ناچار به هم کاری با ضدانقلاب کشیده خواهند شد. برنامه‌ی "حداقل" یعنی رفرمیسم، زیرا که سرنگونی دولت سرمایه‌داری و نظام بورژوازی را هدف قرار نمی‌دهد.

تجربه‌ی انقلاب اخیر ایران نشان داد که بدون سرنگونی دولت بورژوازی هیچ گونه بهبود درازمدت در موقعیت طبقه‌ی کارگر امکان‌پذیر نیست. تمرکز نیروی طبقه‌ی کارگر پیرامون مبارزه برای برنامه‌ی حداقل و یا ترکیبی از مطالبات صرفاً حداقل نه تنها منطبق با وضعیت کنونی نیست که توجه کارگران را از هدف اصلی، یعنی سرنگونی دولت سرمایه‌داری، منحرف می‌کند.

برنامه‌ی عمل کارگران

تجربه‌ی انقلاب ایران هم چنان اثبات کرد که خود کارگران در هر رودررویی با رژیم از محدودیت برنامه‌ی حداقل فراتر رفته و مطالبات انتقالی را در دستور کار مبارزات روزمره‌ی خود قرار می‌دهند. مطالبات انتقالی، مطالباتی هستند که تحقق نهائی آنان مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام بورژوازی است. هر مبارزه‌ای که از ابتدائی‌ترین و جزئی‌ترین خواست‌ها آغاز شده به سرعت به خواست‌های انتقالی (و سپس عملی) تبدیل شده و می‌تواند به سهولت تا رودررویی با قدرت حاکم پیش رود (برنامه‌ی حداقل و حداکثر در هم ادغام شده اند و طرح هر یک به تنهایی بی‌ربط به مبارزه‌ی طبقاتی است). وضعیت کنونی ایران، مجموعه مطالبات انتقالی به برنامه‌ی عمل انقلابی مبدل شده است. حول هر شعار مشخص و مرتبطی می‌توان، مبارزات عملی طبقه‌ی کارگر را، تا برکناری دولت سرمایه‌داری سازمان داد. برنامه‌ی عمل کارگران می‌باید بخش عمده‌ی برنامه‌ی انقلابی را تشکیل داده و جایگزین هرگونه برنامه‌ی رفرمیستی (برنامه‌ی حداقل) شود.

گسترش و تعمیق مبارزات کارگران ایران پیرامون مطالبات مشخص و مرتبط، قادر است وضعیت تدافعی فعلی را به سرعت به یک وضعیت تهاجمی مبدل کند. برنامه‌ی عمل باید از ابتدا شامل خواست‌های انتقالی منطبق با نیازهای عینی و در مبارزات کنونی باشد. باید در کنار خواست‌های حداقل، مطالباتی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری، باز کردن همه دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها و کارخانه‌ها، حق وتوی کارگران در

ارتباط با مسائل مربوط به سازمان دهی در مراکز تولید، کمیسیون‌های کارگری برای نظارت بر قانون کار و طرح طبقه‌بندی مشاغل، تحریم کلیه ی نهادهای رژیم سرمایه‌داری، کنترل بر تولید و توزیع و غیره قرار گیرند. و باید در کنار مطالبات اقتصادی، خواست‌های عمده ی سیاسی نظیر آزادی کلیه ی زندانیان سیاسی، لغو حکم اعدام، آزادی بیان، تجمع و تشکل و غیره طرح شوند. مجموعه مطالبات مذکور برنامه ی عمل کارگران را برای سازمان دهی مبارزات در راستای سرنگونی رژیم و تسخیر قدرت تشکیل می‌دهد.

برنامه ی عمل و پیشروی کارگری

برنامه ی عمل کارگران نمی‌تواند بدون شرکت مستقیم پیشروی کارگری در تدوین آن به توده ی کارگر انتقال یابد. حلقه ی رابط بین برنامه ی عمل انقلابی و توده‌های زحمت کش، رهبران طبیعی و عملی کارگران هستند. پیشروی کارگری در بسیاری از موارد با اتکاء به تجربه انباشت شده از مبارزات دوره ی گذشته به درک دقیق‌تری از معضلات و مسائل سازمان دهی مبارزه می‌رسد (در بسیاری از موارد نیز، سازمان‌های انقلابی از پیشروی کارگری عقب‌تر هستند).

در واقع، شرط توفیق نهائی یک برنامه ی انقلابی آزمایش شدن و نهایتاً پذیرش آن توسط پیشروی کارگری است. چنان چه طرح نهائی برنامه ی عمل کارگران با هم کاری رهبران طبیعی کارگران تدوین نشود و توسط آنان در میان توده‌ها آزمایش نشود، آن برنامه صرفاً نوشته‌ای است بر روی کاغذ و از اعتبار سیاسی برخوردار نیست.

برنامه ی عملی که توسط پیشروی کارگری پذیرفته شده باشد (و یا با هم کاری آن تدوین شده باشد)، می‌تواند حامل تأیید بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقه ی کارگر باشد. چنین برنامه‌ای قادر است از طریق رهبران کارگران راهنمای عمل توده‌ای و در انطباق نزدیک تر با وضعیت مشخص مبارزه طبقاتی باشد.

مفهوم سوسیالیزم

پس از پایان یافتن استیلای نظام سرمایه‌داری، و استقرار دولت کارگری، از لحاظ اقتصادی باید سه مرحله از یک دیگر متمایز شوند:

- * فاز انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیزم
- * فاز پایینی جامعه ی کمونیستی (جامعه ی سوسیالیستی)
- * فاز بالایی جامعه ی کمونیستی

اما، سازمان‌های سنتی این مفاهیم را همواره مخدوش کرده‌اند. آنان بر این اعتقاد بوده که پرولتاریا به محض کسب قدرت، وارد ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی می‌شود. برای مثال - با اتکاء بر این نظریات - برخی از آنان (عمدتاً پیروان سابق مسکو) تا همین اواخر جامعه ی شوروی را یک جامعه ی "سوسیالیستی" پنداشته و معتقد بودند که سوسیالیزم در شوروی ساخته شده است! (البته، امروز دیگر پس از فروپاشی جامعه‌ی شوروی، کسی چنین ادعایی را نمی‌تواند، کند).

مرحله ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم

از دیدگاه مارکس و انگلس، هیچ گاه تفاوت کیفی میان دو مقوله ی سوسیالیزم و کمونیزم وجود نداشت. سوسیالیزم صرفاً فاز پایینی جامعه ی کمونیستی است. در سوسیالیزم طبقات و دولت از میان رفته و به هر فرد در جامعه به اندازه ی سهمش در تولید اجتماعی از محصول آن تولید تعلق می‌گیرد. سپس در فاز بالایی جامعه ی کمونیستی - با رشد کیفی نیروهای مولده در سطح جهانی و وفور اقتصادی - به هر کس به اندازه ی نیازش تعلق می‌گیرد. اما قبل از رسیدن به جامعه‌ی کمونیستی، جامعه وارد یک مرحله‌ی مشخص از تکامل می‌شود: مرحله ی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم. جامعه‌ی در حال گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم عمده‌تاً از طریق انهدام مالکیت خصوصی بر وسائل تولید (زمین، صنایع، بانک‌ها و غیره)، انحصار تجارت خارجی و معرفی اقتصاد با برنامه تعیین می‌شود. در این جامعه، تولید دیگر توسط قانون ارزش تعیین نمی‌شود. اما در این جامعه، برخلاف جامعه ی آتی سوسیالیستی، یک

تضاد اساسی میان وجه تولید که دیگر غیرکاپیتالیستی است و وجه توزیع که اساساً بورژوائی باقی می‌ماند، وجود خواهد داشت.

مارکس در "نقد برنامه ی گوتتا"، به تفصیل به بقای نابرابری‌های اجتماعی در دوران انتقالی و حتی در مراحل اولیه ی سوسیالیزم اشاره می‌کند. وی علت این نابرابری‌ها را بقای معیارهای بورژوائی در توزیع می‌داند (انگیزه‌های مادی، مبارزه برای ارتقاء دستمزدها، نابرابری در مصرف و غیره).

این تضاد اساسی دوران انتقالی از این واقعیت ناشی می‌شود که وجه "تولید" سوسیالیستی در قیاس با وجه تولید سرمایه‌داری، مرحله ی بسیار عالی‌تری از تکامل نیروهای مولده را طلب می‌کند. مرحله ی وفور مادی که معیارهای بورژوائی توزیع را غیر ضروری می‌کند.

برای حل تضادهای این جامعه، دو تکلیف اساسی تاریخی می‌باید تحقق یابند:

الف) تقسیم کار طبقاتی، اقتصاد پولی و گرایش به سودجویی و ثروتمند گشتن و کلیه ی بازمانده‌های ایدئولوژیک سرمایه‌داری و غیره می‌باید آگاهانه از بین به روند.

ب) رشد مؤثر نیروهای مولده در راستای ایجاد وفور اقتصادی برای تمامی بشریت می‌باید تحقق یابد.

در این مرحله، تولید کالائی، طبقات اجتماعی و دولت نیز می‌باید مرحله ی اضمحلال خود را طی کنند. در مرحله ی انتقالی، از دولت صرفاً برای جلوگیری از بازگشت طبقه‌ی حاکم سابق و تنظیم فعالیت‌های اقتصادی روزمره استفاده می‌شود. با پایان پذیرفتن این نقش، دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز باید از بین به رود. البته سرعت انهدام دولت و طبقات نه تنها بستگی به مبارزات طبقاتی داخلی دارد، که با مبارزات طبقاتی بین‌المللی نیز پیوند خورده است.

نقش دیکتاتوری پرولتاریا

در مرحله ی انتقال از سرمایه‌داری به

سوسیالیزم

در مرحله ی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، هم گام با یک دیگر باید طی شوند. اما، این روند شاید به طور ایده‌آل پیش نرود و جامعه به طور اجتناب ناپذیر - با برخی از ناهنجاری‌های معین بوروکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه‌ی سرمایه‌داری، چنان چه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می‌گرفت که می‌توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه ی امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری‌های بوروکراتیک اجتناب ناپذیر نمی‌بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه‌داری کارگران را در کلیه ی سطوح زندگی بیگانه می‌سازد و از طریق تمویل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بر وقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی - که آنان را قادر به عهده‌گیری فوری اداره ی جامعه می‌سازد - محروم می‌کند. کارگرانی که پس از ساعت‌ها کار طاقت فرسا به محل مسکونی خود باز می‌گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی‌ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نمی‌کند. بنابراین، شکلی از نیابت قدرت - که به نوبه خود می‌تواند به ناهنجاری‌های بوروکراتیک منجر شود - اجتناب ناپذیر است.

اما، این قدرت که به نیابت جامعه - در این مرحله - برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه ی سابق گام‌های مؤثر بر می‌دارد - می‌باید شکل ویژه‌ای داشته باشد. چنین قدرتی می‌باید دموکراتیک‌ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دموکراسی‌ای بسیار عالی‌تر از "دموکراسی بورژوائی" حاکم بر کشورهای سرمایه‌داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه ی قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند (مگر برای آنان که مسلحانه قصد براندازی قدرت اکثریت مردم را دارند). این قدرت که "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" نامیده می‌شود. قدرتی است که به نمایندگی از کارگران و زحمت‌کشان و متحدین آنان

(اکثریت جامعه) - براساس تضمین دموکراسی کارگری (قدرت شورایی) - روند عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را تسهیل و عملی می‌کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت و یا جایگزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی با "دیکتاتوری حزب" و یا "خبرگان روشن فکر" و سرکوب مخالفان سیاسی به نام طبقه ی کارگر محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیسم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه‌داری هموار می‌کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینیستی علیه طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان و ملیت‌ها و سرکوب دموکراسی کارگری، مرحله ی انتقال به سوسیالیسم را متوقف کرد و جامعه را نهایتاً به عقب (یعنی سرمایه‌داری) باز گرداند. در جامعه‌ی شوروی، رهبری حزب بلشویک - به نمایندگی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان - قدرت سیاسی را به دست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیسم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیشروی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری‌های بوروکراتیک غالب شد. مبارزه ی لنین علیه بوروکراسی نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه ی اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دارودسته اش به نمایندگی از قشر بوروکرات (و بازماندگان رژیم تزار) به نام طبقه ی کارگر و متکی بر اعتبار انقلاب اکتبر، قدرت را از طبقه‌ی کارگر غصب کردند و جامعه را عاقبت "در مارپیچ بوروکراسی" (سرمایه‌داری) به عقب برگرداند.

سیاست‌های عمومی گرایش

۱- فعالان گرایش آگاهانه و با برنامه، ارتباط‌گیری با پیشروی کارگری را در دستور کار خود قرار داده و سیاست محوری آن، جهت‌گیری مشخص به سوی پیشروان کارگری در ایران و دفاع از مبارزات روزمره ی آنان است.

۲- فعالیت در میان دانش‌آموزان و دانشجویان و حمایت از مبارزان آنان در مبارزات ضدسرمایه‌داری‌شان از دیگر سیاست‌های اصلی گرایش به شمار می‌آید.

۳- شرکت در کمپین‌های بین‌المللی در دفاع از کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان و ملیت‌های تحت ستم و سایر زحمت‌کشان در دستور کار فعالان گرایش در خارج کشور قرار می‌گیرد.

۴- سیاست اتحاد عمل با سایر افراد، گرایش‌ها و سازمان‌های حامی طبقه ی کارگر، از دیگر سیاست‌های گرایش در خارج و داخل ایران است.

۵- فعالان گرایش سیاست کار مخفی تشکیلاتی و فعالیت علنی در میان توده‌ها (با استفاده از تدابیر دخالت‌گری و رعایت مسایل امنیتی) را به عنوان یکی از سیاست‌های مرکزی خود در نظر می‌گیرند.

سیاست انترناسیونالیستی گرایش

چنان چه قرار باشد امر تدارک ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» در ایران جدی تلقی شود، امر تدارک ساختن یک بین‌الملل انقلابی (حزب پیشتاز انقلابی جهانی) نیز باید پراهمیت قلمداد شود.

یکی از تفاوت‌های اصلی بین «گرایش مارکسیست‌های انقلابی» با سایر گرایش‌ها مدافع کارگران در این بوده که گرایش در راستای ساختن یک بین‌الملل انقلابی، به مثابه یک ضرورت واقعی برای غلبه بر سرمایه‌داری جهانی، همواره گام‌های تعیین‌کننده بر می‌دارد.

اما سایرین در بهترین حالت، در پیش یا به آلت دست «اردوگاه»‌های «سوسیالیستی» (مسکو و پکن) تبدیل شده و یا تحت لوای «همبستگی بین‌المللی» جریان‌های بین‌المللی را به عنوان یک «مؤسسه ی خیریه» پنداشته و صرفاً "کمک" یک جانبه از آنان طلب کرده؛ و یا صرفاً نام «انترناسیونال» را به منظور تبلیغات سیاسی با خود به یدک می‌کشند. به اعتقاد گرایش، هیچ یک از این شیوه‌ها راه ساختن یک بین‌الملل کمونیستی نیست. برخلاف این سازمان‌های انحرافی، فعالان گرایش در هر کشوری، در راستای ساختن بین‌المللی انقلابی به طور فعال و جدی در سطح نظری و عملی با هم فکریان خود در جنبش

برنامه اقدام کارگری

«گرایش مارکسیست های انقلابی ایران»

برنامه و سیاست های دولت سرمایه داری ایران، برنامه ای برای مهار کردن کارگران است. هدف دولت حراست و حفاظت از نظام سرمایه داری و احیاء روابط نزدیک با سرمایه داری جهانی است. نقشه ی آنان اعمال استثمار مضاعف بر طبقه ی کارگر و زحمت کشان ایران است. قصد آنان اخذ ارزش افزونه و انباشت ثروت از طریق خرید نیروی کار زحمت کشان به بهایی ارزان تر از ارزش واقعی آن است.

در تقابل با برنامه ی آشکار و پنهان سرمایه داران برای استثمار کارگران، ضروری است که کارگران یک برنامه ی عمل داشته باشند. برنامه ای که آنان را برای مقابله ی روزمره با دولت سرمایه داری آماده کرده و شرایط را برای استقرار حکومت کارگری آماده کند. اکنون با پیوند آشکار نظام سرمایه داری جهانی با دولت سرمایه داری ایران؛ کلیه ی قشرهای استثمارشونده ی جامعه: کارگران؛ زحمت کشان؛ ملیت های تحت ستم؛ جوانان مبارزو زنان مبارز؛ می توانند برنامه عملی تدوین کنند که آنان را زیر یک پرچم واحد ضد سرمایه داری و برای مبارزات روزمره ی ضد سرمایه داری گردآورده و متحد کند. مفاد این برنامه می تواند متکی بر مطالباتی باشد که از آگاهی کنونی قشرهای تحت ستم آغاز شده و آنان را برای مقابله ی روزمره با سرمایه داری تا سرحد کسب حکومت کارگری؛ رهنمود دهد.

کارگران و زحمت کشان می توانند پیرامون مفاد این برنامه؛ به خود سازمان دهی مبادرت کرده و در هر حوزه ی مبارزاتی با معرفی نمایندگان واقعی خود، وارد صحنه ی عمل گردند.

سازمان یابی کارگری

کارگران ایران تنها با اتکاء به نیروی خود و از طریق مبارزات، سیاست و برنامه ی مستقل خود قادر به دست یابی به حقوق خود خواهند شد. کارگران می باید تحت هر وضعیتی خود را سازمان داده و با ابزار مبارزاتی خود علیه رژیم

کارگری آن سایر کشورها شرکت می کنند. از این طریق هم تجارب جنبش کارگری آن کشورها به گرایش منتقل می شود و هم، هم فکرات خود را در عمل مبارزاتی هم راه با کارگران ایران هم راه می کنند.

امروز در سطح جهانی برخلاف دوره ی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، که «کمینترن» (بین الملل سوم) ایجاد شده بود، سازمانی که در عمل چنین اعتباری را در میان کارگران جهان کسب کرده باشد، وجود ندارد. اما این به این مفهوم نیست که چنین سازمانی هرگز به وجود نخواهد آمد. «گرایش»، هم زمان با مداخلات خود در ایران، قصد دارد هم راه با «گرایش بین المللی مارکسیستی» که در بیش از ۲۷ کشور جهان بیش از ۵۰۰۰ عضو دارد، هم کاری های عملی و نظری در راستای تشکیل یک «حزب پیشتاز انقلابی بین المللی» را پی ریزی کند.



پیام بخش های آی ام تی به کنفرانس گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

ضمن ارسال درود های رفقانه و انقلابی خود به کنفرانس تاسیس "گرایش مارکسیست های انقلابی ایران"، پیشروزی و کامیابی در ساخت حزب انقلابی در ایران را آرزو مندیم.
رفقای شما

هیئت تحریریه (فراخوان سوسیالیستی) نیوزیلند

گرمترین درود های خود را به شما جهت برگزاری اولین کنفرانس استان ارسال می کنیم
ما فعالیت عالی شما را با دقت دنبال می کنیم. فعالیت شما برای تمام بین الملل منبع القا روحیه انقلابی بوده است. ایمان داریم که کنفرانس شما با موفقیت برگزار خواهد شد.

زنده باد رفقای ایرانی

بخش یونانی آی ام تی

ادامه در صفحه ۳۱

سرمایه داری مقاومت کنند. قدرت تصمیم گیری در مورد سرنوشت کارگران هیچ گاه نباید به رهبران و سیاستمداران دولتی واگذار شود.

پیروزی نهایی هر حرکت اجتماعی تنها با مبارزه مستقل توده ها و سازمان دهی مستقل این اقدام تضمین خواهد شد. شکل های نهادهای کارگری که توسط پیشروی کارگری سازمان یابد، در تحلیل نهایی پاسخ گوی نیازهای آنان خواهد بود. نهادهایی که می تواند توده ها و یا پیشروی آنان را به طور دموکراتیک و جدا از هرگونه افتراق حول مبارزات مشخص و عملی علیه دولت سرمایه داری بسیج کند.

محافل مخفی کارگری

پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، با افزایش فشارها علیه کارگران و زحمت کشان و تغییر تناسب قوا به ضرر کارگران، تشکل های مشخصی بر اساس نیاز مبارزاتی کارگران پیشرو در مراکز صنعتی توسط محافل کارگری مبارز شکل گرفت. این شکل از تشکل مستقل کارگری، محافل مخفی کارگران پیشرو بوده است.

محافل مخفی کارگری که متناسب با تجربیات مبارزات شورائی دوره ی قبل از قیام و در تداوم آن شکل گرفت و توسط پیشروی کارگری (مبارزینی که به اتکای تجربه ی انباشت شده ی گذشته به درک تکالیف روزمره و مسائل سازمان دهی مبارزه دست یافته و در اکثر اوقات جدا از گروه ها و سازمان های مدافع طبقه ی کارگر و روشن فکرات) سازمان یافته اند.

گسترش و هم آهنگ کردن فعالیت های این محافل و کمیته های عمل در درون یک تشکیلات سیاسی، ابتدا در سطح ملی و سپس در سطح سراسری ضامن پیروزی نهایی طبقه ی کارگر علیه سرمایه داری است. وظایف این کمیته ها سازمان دهی کلیه ی جوانب فعالیت های کارگری است (سازمان دهی اعتصاب، تحریم نهادهای دولتی، مبارزات اقتصادی و صنفی و غیره).

شوراهای کارگری

در وضعیت اعتلای جنبش کارگری، شوراهای در هر شهر و هر روستا می‌توانند؛ از طریق انتخابات نمایندگان کارگران و زحمت کشان؛ ایجاد گردند و بر کلیه امور منطقه خود نظارت کنند. وحدت کمیته‌های کارخانه، محلات، سربازان، بیکاران، روستائیان و کلیه ی زحمت کشان پایه‌های اصلی شوراهای را بنیاد می‌گذارند. این نهاد اولیه برای تشکیل حکومت کارگران و زحمت کشان است. شوراهای محدود به برنامه‌ی خاص یک حزب و یا یک گروه نمی‌باشند. درهای شوراهای بر روی کلیه‌ی استثمارشدگان و یا نمایندگان منتخب آنان باز است. تمام گرایش‌های سیاسی قادر به شرکت در شوراهای هستند.

گرچه پس از تهاجم به دست آوردهای جنبش کارگری، چشم انداز شکل‌گیری سازمان‌های دائمی توده‌ای طبقه‌ی کارگر غیرمحمول گشته است، اما در شرایط اعتلای مجدد جنبش کارگری، سازمان‌های دموکراتیک توده‌ای می‌توانند سریعاً احیاء گردند. کارگران مبارز خود را برای تشکیل چنین وضعیتی از هم اکنون آماده می‌کنند.

اعتصابات دوره‌ی قیام به وضوح نشان داد که چرخ‌های جامعه را خود کارگران می‌چرخانند. کارگران و زحمت کشان، خود قادر به تعیین سرنوشت خویش هستند.

در مقابل قدرت متمرکز سرمایه داران، لازم است که توده‌ی محروم و ستم دیده جامعه قدرت متشکل خود را سازمان دهد و مبارزات خود را هم‌آهنگ کرده و مستقلاً تصمیمات مربوط به امور خود را به گیرد. چنین عملی صرفاً از طریق اتحاد و وسیع زحمت کشان در سازمان‌های مستقل توده‌ای، یعنی شوراهای، امکان پذیر است.

اتحادیه‌های مستقل کارگری

همانند شوراهای اتحادیه‌های کارگری نیز در دوره اعتلای انقلابی شکل واقعی به خود می‌گیرند. اتحادیه‌های مستقل کارگری یکی از ابزار دائمی جنبش توده‌ای است. اتحادیه‌های مستقل کارگری چه در دوره استیلای دولت سرمایه داری

و چه در دوره‌ی استیلای قدرت کارگری ضرورت خود را حفظ می‌کنند. اما، ایجاد اتحادیه‌های کارگری الزاماً یک مرحله‌ی اجتناب ناپذیر در رشد جنبش کارگری نیست. در شرایطی شوراهای می‌توانند پیش از اتحادیه‌ها ساخته شوند.

کارگران پیشرو در تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری پیش قدم شده و تشکیل آنان را تسریع می‌کنند. اما اتحادیه‌های کارگری نیز همانند شوراهای کارگری نیز یک نهاد سیاسی-صنعتی هستند نه صرفاً صنعتی (انحراف سندیکالیستی).

اتحادیه‌های کارگری بدون در نظر گرفتن عقاید سیاسی و مذهبی، ملیت، نژاد و جنس، کلیه‌ی کارگران را برای مبارزه‌ی متحد در دفاع از منافع و خواست‌های خود زحمت کشان سازمان می‌دهد. اتحادیه‌های مستقل کارگری تنها از بطن مبارزه و توسط خود زحمت کشان شکل می‌گیرند.

حزب پیش‌تاز کارگری

سندیکاهای کارگری غیر مستقل در جوامع سرمایه داری توسط نهادهای متشکل مانند احزاب سرمایه داری سازمان‌یابی می‌گردند. در ایران نیز احزابی وجود دارند که به مثابه ستون فقرات انجمن‌های اسلامی، شوراهای اسلامی و خانه‌ی کارگر بوده‌اند. در آینده نیز احزاب سرمایه داری دیگری در مقام ستون فقرات سندیکاهایی که با هم کاری سازمان بین‌المللی کار در شرف سازمان دهی هستند؛ قرار خواهد گرفت.

مطالبه‌ی تأسیس یک متشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری؛ اگر قرار باشد از سطح تبلیغاتی خارج شده و جنبه‌ی عملی به خود گیرد، باید با تشکیل یک ستون فقرات مرتبط به آن، پیوند خورد. این ستون فقرات «حزب پیش‌تاز کارگری» است. به سخن دیگر کارگران ضد سرمایه داری نیز، همانند سرمایه داران، باید مجهز به حزب خود باشند و این نهاد ستون فقرات متشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری را شکل می‌دهد. چنانچه این ستون فقرات وجود نداشته باشد؛ یا متشکل مستقل ضد سرمایه داری شکل نمی‌گیرد و تنها در حد یک شعار غیر عملی باقی می‌ماند؛ یا چنان

چه شکل گیرد، پس از دوره‌ی کوتاهی زیر فشار نیروهای متخاصم به انحراف می‌رود.

مبارزه علیه تورم و بیکاری

نظام سرمایه داری ایران دچار بحران اقتصادی دائمی است. واحد اطلاعات اقتصادی اکونومیست در گزارش ماه جولای ۲۰۰۸ وضعیت بازار کار ایران تا سال ۱۳۹۱ را مورد بررسی قرار داده و پیش‌بینی کرده است که نیروی کار کشور از ۲۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر در سال گذشته به ۲۴ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر در سال جاری خواهد رسید که افزایش ۲.۸ درصدی این میزان را در سال آینده به ۲۵ میلیون نفر خواهد رساند. این واحد انتظار دارد که در سال جاری نرخ بیکاری ایران از ۱۲ به ۱۲.۵ درصد و در سال آینده به ۱۲.۹ درصد افزایش یابد. طی سال ۸۹ شمار افراد شاغل در ایران معادل ۲۵ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر و نرخ بیکاری برابر با ۱۳.۲ درصد خواهد بود که این شاخص‌ها در سال ۱۳۹۰ به ترتیب به ۲۶ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر و ۱۴.۱ درصد خواهد رسید. سال ۱۳۹۱ سالی است که نیروی کار ۲۷ میلیون نفری برای کشور به ثبت خواهد رسید. همچنین در این سال نرخ بیکاری ۱۵ درصدی گریبانگیر دولت خواهد بود.

گزارش بانک مرکزی ۱۳۸۷ نشان می‌دهد در پنجمین ماه سال خورشیدی، سیر صعودی قیمت کالاها هم چنان ادامه یافته و برنامه‌های دولت و بانک مرکزی برای جلوگیری از رشد قیمت‌ها مؤثر واقع نشده است. نرخ تورم در ایران با محاسبه‌ی قیمت ۳۵۹ قلم کالا و خدمات مصرفی تعیین می‌شود و میانگین قیمت کالاها در مرداد ماه حاکی از ادامه افزایش نرخ تورم در ایران است. بانک مرکزی ایران نرخ تورم را هر ماه محاسبه می‌کند اما نرخ رسمی تورم معمولاً بر اساس تغییرات یک سال گذشته تعیین می‌شود. بر اساس گزارش جدید بانک مرکزی، در دوازده ماه گذشته تا پایان مرداد میانگین نرخ تورم به ۲۲/۳ درصد رسیده است (آمار غیررسمی بیش از این است). این گزارش نشان می‌دهد که نرخ تورم یک

سال و نیم اخیر حدود ده درصد افزایش یافته است.

کارشناسان معتقدند دولت در سه سال اخیر به دلیل تبدیل دلارهای نفتی به ریال و تزریق آن به بازار موجب افزایش شدید تورم شده و اکنون نیز برای مقابله با تورم و گرانی کالاها و خنثی کردن اثرات آن به واردات روی آورده است. گزارش بانک مرکزی نشان می دهد که افزایش قیمت کالاها هم چنان ادامه دارد و برنامه های مقابله با گرانی و کنترل تورم مانع افزایش قیمت نشده است.

در ماه های اخیر بازار کالاهای مصرفی به شدت دستخوش تغییر شده و قیمت کالاهای مصرفی روز به روز در حال افزایش است. افزایش نقدینگی مهم ترین علت رشد نرخ تورم به حساب می آید که بر اساس گزارش ها از مرز ۱۶۰ هزار میلیارد تومان فراتر رفته است. گزارش ها نشان می دهد که در سه سال گذشته بخش عمده ای از درآمدهای نفتی به ریال تبدیل شده و نقدینگی از حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان به بیش از ۱۶۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. بخش عمده ی این پول هنگفت به سمت بازار مسکن سرازیر شده و قیمت مسکن را تا چند برابر افزایش داده است. درآمدهای ارزی ایران در سه سال اخیر حدود ۲۵۰ میلیارد دلار برآورد شده که به عقیده ی کارشناسان اقتصادی، دولت با تبدیل آن به ریال و تزریق آن به اقتصاد، باعث افزایش شدید تورم شده است. بخشی از این درآمدها در بخش های غیرمولد و تأمین هزینه های جاری دولت صرف شده است که به گفته ی تحلیل گران اقتصادی، به افزایش نقدینگی و رشد تورم منجر شده است.

اما شیوه ی همیشگی گرداندگان دولت این ست که کلیه ی مشکلات و فلاکت ها را بر دوش کارگران بیندازد. امروز بیش از هر زمان دیگری، بخش اعظم کارگران در خطر پیوستن به تهیدستان شهری قرار دارند. صدها هزار تن از کارگران فعال و شاغل کشور به علت سیاست های دولت، بیکار و بی خانمان شده اند. بهای مواد اولیه هر روز در حال افزایش است و کوچک ترین اقدام اساسی برای مهار کردن آن انجام نمی گیرد. سیاست های سرمایه داران، کارگران را در معرض نابودی مالی

قرار داده است. میلیون ها کارگر به نان شب خود و خانواده ی خود محتاج اند. آنان نیز که هنوز بیکار نشده اند، با افزایش قیمت ها به خیل فقرزدگان می پیوندند. طبق آمار دولتی ۱۴ میلیون زیر خط فقر هستند (در آمدی کمتر از ۳۰۰۰۰۰۰ - ۴۰۰۰۰۰۰ تومان در ماه).

تورم و بیکاری جزء لاینفک نظام سرمایه داری هستند. برای افزایش سود، سرمایه داران مجبورند دستمزدها را پایین بیاورند و قیمت ها را بالا به برند. اما، این کار باعث کم شدن قدرت خرید مردم و در نتیجه فروش نرفتن بخشی از محصولات تولید شده می شود. برای رفع این مشکل سرمایه داران وارد رقابت شدیدتر با یک دیگر می شوند و عده ای را از میدان به در می کنند. در نتیجه عده ی زیادتری بیکار شده و قدرت مصرف جامعه پایین می آید. بحران اقتصادی شدت می یابد. این بحران به صورت بحران اضافه تولید نمایان می شود. یعنی این که جامعه قدرت خرید آن چه را که تولید می شود، ندارد. در این شرایط تورم هم به سرعت از دیاد می یابد زیرا که ورشکستگی بالا می گیرد. کارخانه ها یکی پس از دیگری یا تعطیل می شوند و یا از ظرفیت تولید خود می کاهند. پائین آوردن ظرفیت تولید به معنای بالا رفتن مخارج تولید است. در نهایت تولید اضافی خود را، به صورت پائین آوردن سطح تولید و بالا بردن قیمت ها نشان می دهد.

در چنین شرایطی نخستین سوالی که برای کارگران مطرح می شود، این ست که چه کسی مسئول و مسبب اصلی این بحران هاست؟ پاسخ دولت روشن است: کارگران و زحمت کشان. اما، طبقه ی کارگر پاسخ خود را دارد و در جهت تحقق آن مبارزه می کند. بدیهی است که نظام پوسیده ی سرمایه داری مسئول اصلی چنین مصیبت هایی در جامعه است. و رئیس برنامه عمل کارگران برای مقابله با تورم و بیکاری در چنین جامعه ای از قرار زیر است:

۱- در جامعه ی سرمایه داری حق کار، ابتدائی ترین حق کارگران است. دولت سرمایه داری موظف است که برای کلیه ی کسانی که نیاز به کار کردن دارند کار با شرایط زندگی متوسط ایجاد کند. سلب

کار و یا اخراج بی رویه کارگران، حتی در چارچوب نظام سرمایه داری عملی است غیرقانونی. اما، در "قانون کار" رژیم، دست مدیران برای سلب کار از کارگران باز گذاشته شده است.

۲- اگر نظام سرمایه داری قادر به تأمین کار برای کسانی که خواهان کار کردن هستند، نمی باشد، وظیفه ی دولت تأمین زندگی آنان است. به جای اعطای وام به سرمایه داران، دولت باید به کلیه ی بیکاران بیمه بیکاری پرداخت کند.

۳- حداکثر ۳۸ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیل هفتگی و یک ماه مرخصی در سال با حقوق، باید برای کلیه ی کارگران توسط دولت تضمین گردد.

۴- تحت هیچ شرایطی کارگران نباید اخراج گردند. اگر رژیم سرمایه داری قادر به نگه داری کلیه ی نیروی کار نیست، باید به جای اخراج، کار موجود را بدون کسری حقوق، میان کارگران تقسیم کند.

کاهش متناسب ساعات کار، هم راه با پرداخت حقوق کامل به کارگران، تنها راه اساسی مقابله با بیکاری اجباری است.

۵- تبلیغات دولت مبنی بر کمبود کار نادرست است. کار به اندازه ی کافی در جامعه موجود است. اما کاری که جیب سرمایه داران را پُرتر کند، کم است. زحمت کشان ایران نیاز مبرم به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتاب خانه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه و مهدکودک... دارند. دولت باید بلافاصله با اتخاذ مالیات های تصاعدی از شرکت های بزرگ و تجار پولدار و به کار انداختن معقول منابع عظیم نفت، دست به اجرای وسیع برنامه های عمرانی و خدمات اجتماعی به زند. از این طریق هم نیازهای جامعه برآورده می شود و هم کار برای مدتی طولانی ایجاد می شود.

۶- باید برای کلیه ی کارگران حداقل دست مزد متناسب با مخارج تعیین گردد. حداقل دست مزد کارگران مشمول قانون کار کفاف معیشت اولیه را نمی دهند. این رقم در شرایطی که طبق آمار خود دولت

هزینه متوسط یک خانواده شهری بیش از این رقم در روز می باشد، ناکافی است.

۷- کلیه ی کارگران باید از پرداخت مالیات معاف گردند. مالیات غیرمستقیم که از مواد اولیه غذایی اخذ می گردد، باید فوراً لغو گردد. باید نظام مالیاتی درجه بندی شده ای که با افزایش درآمد به صورت تصاعدی افزایش می یابد، اعمال گردد.

لغو اسرار معاملاتی و استقرار

کنترل کارگری



در مقابل خواست های به حق کارگران و زحمت کشان برای رفع مشکلات زندگی خود، وزیران و مدیران دولتی صرفاً وعده و وعید می دهند. به کارگران می گویند که "در نتیجه تحریم اقتصادی اوضاع نابسامان است و درآمد دولت کفاف مطالبات کارگران را نمی دهد". می گویند که باید "صبر انقلابی" داشت و فداکاری کرد. می گویند "کارخانه ها باید «بازسازی» و «نوسازی» شوند و نیاز به میلیون ها دلار ارز دارند. می گویند "کارخانه ها سودآور نیست و در آن ها باید بسته شود و کارگران بازنشسته شوند".

پاسخ کارگران و زحمت کشان به نمایندگان سرمایه داران بسیار ساده است: "اگر اوضاع وخیم است به گذارید حساب دخل و خرج را ما نیز به بینیم! اگر می خواهید ما فداکاری کنیم، دفترها را باز کنید! چرا حساب و کتاب ها باید جزء اسرار باشند؟ دول غربی که از آن ها با خیر است، چرا ما نباشیم؟"

وضعیت کارگران و زحمت کشان شهر و روستا برای همه روشن است: آنان حتی قادر به یک زندگی عادی انسانی نیستند (کرایه مسکن گزاف، گرانی مواد غذایی

و وضع وخیم بهداشت و فساد و رشوه گیری در تمام سطوح دولتی... امکان زندگی متوسط را به کارگران غیروابسته دولتی نمی دهد). اما، سرمایه داران بازار، دلالتان و رشوه گیران دولتی، طی سال های گذشته پولدارتر و پولدارتر شده اند. اینان اموال انباشت کرده و در ادامه روش دولت شاهنشاهی، برای روز مبادا، دلار در بانک های خارجی می گذارند. این استثمارگران که حیات اقتصادی جامعه را تحت کنترل خود دارند، هرگز اسرار معاملاتی خود را برملا نمی کنند. چگونگی خرید و فروش ارز، ارتباط با دلالتان غربی و زبوندهای مالی و غیره همیشه پشت پرده باقی می ماند. بدیهی است که این چنین شیوه ای برای زحمت کشان قابل پذیرش نیست و نباید ادامه یابد. در این مورد مطالبات کارگران از قرار زیرند:

برای رفع بحران اقتصادی و مشکلات روزمره کارگران و زحمت کشان، دولت می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه ی سرمایه داران بازاری و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی را علناً در مطبوعات اعلام کند. باید تمامی دفترهای حساب و کتاب و اسرار معاملاتی ثروتمندان ایران و «بنیاد»ها باز شوند. باید کل جامعه به داند که مسئله بر سر چیست. اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است چه ترسی از علنی کردن اسرار معاملاتی وجود دارد؟

۱- اگر قرار است که سرمایه داران و سهام داران که اقلیتی در جامعه هستند، اسرار معاملاتی جامعه را به داند، چرا، اکثریت جامعه، یعنی تولیدکنندگان، گردانندگان اصلی تولید، از آن اسرار آگاه نباشند؟

کارگران باید با تمام اجزاء این دستگاه آشنایی کامل داشته باشند، زیرا تنها آنان می توانند در باره ی نحوه ی کارکرد آن قضاوت کنند. کارگران قابلیت بیشتری برای کنترل صنایع، بانک ها و تجارت دارند، تا سرمایه داران و مدیران نالایق.

۲- بدون استقرار کنترل کارگری و لغو کلیه ی اسرار معاملاتی، اجرای هرگونه اقدام در جهت بهبود اوضاع اقتصادی غیرممکن خواهد بود.

باید در سطح هر کارخانه، توسط نمایندگان منتخب کارگران، و نه نهادهای اسلامی وابسته به دولت، کمیته هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه گذاری های جدید، استخدام و یا اخراج کارگران و سازمان دهی کار در کارخانه و کلیه ی امور مربوط به کارگران، تشکیل گردد. تنها از طریق چنین کاری است که استقرار کنترل کارگری معنای واقعی پیدا می کند.

مبارزه بر علیه خصوصی سازی و دیگر «اصلاحات نئولیبرالی»

به دلیل ضعف تاریخی ی بورژوازی در ایران، دولت سرمایه داری همواره نقشی کلیدی در اقتصاد داشته است. حتی در زمان شاه ۷۰ درصد صنایع دولتی بودند، و اکنون هم، پس از نزدیک به سی سال تحولات و تغییرات متعدد در سیاست های اقتصادی ی رژیم فعلی، هنوز بیش از ۸۰ درصد صنایع در دست دولت می باشند. به عبارتی می شود گفت که هنوز دولت بزرگترین سرمایه دار کشور می باشد.

اکنون، حکومتی که قرار بود درآمد کلان نفت را به سفره ی مردم بیاورد، در واقع حکومتی می باشد که از هر زمان در تاریخ ایران سیاست های اقتصادی ای مانند خصوصی سازی ی، کاهش یارانه ها، لغو قوانینی که جلوی فعالیت «بازار آزاد» را می گیرند و سیاست های مشابه، را با شتاب و شدت بیشتری دنبال می کند. منطق وارونه ی پشت این سیاست ها این می باشد که سرمایه داران به طور انفرادی می توانند از دولت سرمایه داری بهتر عمل کنند، صنایع را راه بیاندازند، برای کارگران شغل ایجاد کنند، و البته، سودی هم به جیب سهامداران بریزند. با وجود اینکه بسیاری از ایدئولوگ ها و عوامفریبان سرمایه داری این افسانه را باور می کنند، واقعیات و فاکت ها در سراسر جهان در چهل سال اخیر خلاف این را نشان می دهند. این افراد وانمود می کنند که دولت جلوی ابتکار عمل سرمایه داران را می گیرد و به نحوی «ضد سرمایه داری» می باشد؛ در حالی که، دولت سرمایه داری بهترین محافظ سرمایه می باشد، همانطور که در شرایط بحرانی مانند جنگ، بورژوازی کنترل

صنایع مهم و حیاتی را به آن منتقل می کند.

این سیاست های اقتصادی در حلقه ی نخست در تاریخ از سوی عناصر راست رادیکال بکار گرفته شدند، و بعداً به سیاست های اقتصادی ی «نئو لیبرالی» موسوم شده اند. سیاست های «نئو لیبرالی» اولین بار در زمان دیکتاتوری ی پینوشه در شیلی - و با استفاده از آن کشور به عنوان «آزمایشگاه» ی - بکار گرفته شدند. این سیاست ها سپس در زمان حکومت های دسته راستی ی تاچر در بریتانیا و ریگان در آمریکا، بکار گرفته شدند. سپس این سیاست ها به عنوان اساس فعالیت «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» در مداخلات شان در اقتصاد کشورهای بحرانی قرار گرفتند. از آفریقا، تا آسیا تا آمریکای لاتین این سیاست ها نه فقط که وضعیت کارگران و قشر های فقیر را داغان کردند، بلکه بخش قابل توجه ای از طبقه ی متوسط نیز بر این اساس به زانو در آمده اند. و زمانی که دول بوروکراتیک در شوروی، اروپای شرقی و مرکزی فروپاشیدند، «نوش دارو» ای که این نهاد های بین المللی به خرد این کشور ها دادند، همین سیاست های «نئو لیبرالی» بودند. در ۱۰-۱۵ سال اخیر این سیاست ها حتی از سوی سوسیال دموکرات ها و «سوسیالیست» ها هم بکار گرفته شده اند. این سیاست ها از این قرار می باشند:

- ۱- خصوصی سازی ی صنایع و شرکت های دولتی.
- ۲- کاهش یارانه های اجتماعی.
- ۳- لغو (یا کاهش) قوانینی که جلوی فعالیت «بازار آزاد» را می گیرند.
- ۴- کاهش مالیات (در اصل برای سرمایه داران).
- ۵- کنترل و کاهش بودجه ی کشور.
- ۶- «آزاد» سازی واردات.
- ۷- «آزاد» سازی سرمایه گذاری شرکت های خارجی.
- ۸- حفظ حقوق مالکیت خصوصی.
- ۹- تعیین نرخ بهره از سوی «بازار آزاد».
- ۱۰- تعیین نرخ ارز از سوی «بازار آزاد».

کارگران ایران نقداً فشار های بعضی از این سیاست ها لمس کرده اند. خصوصی سازی و دیگر سیاست ها، حتی اگر به صورت «صادقانه» و «عادلانه» به کار گذاشته شوند، بی تردید به ضرر کارگران و به نفع سرمایه داران می

باشند. و کارگران ایران خوب می دانند که هیچ بخشی از این رژیم صادقانه و عادلانه عمل نمی کند (به خصوص که کارخانه را به کمتر از قیمت زمینش می فروشند!). به اضافه ی این، امروز کل جهان خوب شاهد بن بست این سیاست ها در آمریکا و دیگر کشورها می باشد. عاقبت «رها» کردن «بازار آزاد» دارد منجر به فروپاشی ی کل نظام مالی می شود. و دولت برای کاهش صدمات به کل نظام سرمایه داری دست به «ملی» کردن بانک ها، شرکت های بیمه و دیگر نهادهای مالی زده است. و این از سوی حکومت هایی که وارثین ریگان و امسالشان می باشند، صورت می گیرد! زمانی که این شرکت ها سود می داند، شرکت های خصوصی بودند؛ و اکنون که زیان می دهند، مال «ملت» می باشند و از طریق منابع دولت (در اصل مالیاتی که از کارگران گرفته شده است) برای خریداری و نجات آنها استفاده می شود.

مبارزه بر علیه خصوصی سازی و دیگر سیاست های اقتصادی ی «نئو لیبرالی» صرفاً به بخشی از مبارزات روزمره ی کارگران تبدیل شده است. تا به حال تنها بازدارنده ی خصوصی سازی، زیان دهی شرکت ها (مانند شرکت هواپیمایی جمهوری اسلامی) و یا مقاومت بخشی از پایه های رژیم بوده است. ولی طبقه ی کارگر، به مثابه ی قدرتمند ترین نیروی جامعه و تنها طبقه ای که می تواند از اجرای برنامه های سرمایه داران و دولتشان جلوگیری کند، می تواند کل این برنامه ها را داغان کند.

- ۱- مبارزات کارگران علیه تورم و بیکاری با مبارزات علیه خصوصی سازی و دیگر سیاست های «نئو لیبرالی» همگام می باشند. در بسیاری موارد اینها نقداً جوانب متفاوت یک مبارزه می باشند.

۲- در بسیاری موارد مبارزات علیه خصوصی سازی کنترل کارگری را در دستور روز قرار خواهد داد.

۳- برای توجیه این سیاست ها دولت و سرمایه داران از آمار و ارقام خود ساخته و پرداخته ای استفاده خواهند کرد. نظارت و بازرسی ی نمایندگان کارگران بر تمامی ی امور آمارگیری یک امر

کلیدی در مبارزات علیه این سیاست ها خواهند بود.

۴- از آنجایی که این سیاست ها وضعیت اقتصادی ی بخش عظیمی از جامعه را داغان می کنند، و حتی پایه های دولت سرمایه داری را نیز بیزار می کنند، مبارزه ی کارگران در کنار دیگر قشر های تحت استثمار، تهیدست و فقیر، با حفظ برنامه، سیاست ها، شعارها، و تشکلات مستقل، بلا مانع می باشد. این امر به خصوص در مواردی که سرمایه داران و شرکت های خارجی درگیر تحقق این سیاست می باشند، بسیار مهم خواهد بود. با وجود دشمنی مشترک، کارگران می بایست که صفوف مستقل تشکیلاتی خود را در برابر این عناصر حفظ کنند و به هیچ وجه از برنامه، سیاست ها و شعارهای ملی گرایان (ناسیونالیست ها)، پشتیبانی نکنند.

مبارزه برای آزادی زنان



آزادی در هر جامعه ای با میزان آزادی زنان در آن جامعه سنجیده می شود. اما، مشخصه جامعه ایران، قبل از هر چیز، همان بی حقوقی کامل زنان آن است.

تبعیض و نابرابری اجتماعی دو جنس (زن و مرد)، در دوره خاصی از رشد جوامع بشری پدیدار شد. با تغییرات در نظام های اجتماعی دچار تغییر و تحول شد و در آینده می تواند جای خود را به روابط برابر و آزاد افراد به دهد. اما امروزه، هنوز در تمام جوامع سرمایه داری، زنان تحت ستم و تبعیض قرار دارند و این ستم یکی از وسائل است که

به حفظ سلطه طبقه ی سرمایه دار کمک می رساند.

در تمام جوامع سرمایه داری، زنان موظف به انجام وظائف شوهرداری، خانه داری و بچه داری اند. این کار مجانی زنان، در چهاردیواری خانه، یا به عبارتی این بردگی خانگی، باعث می شود که مخارج باز تولید روزانه نیروی کار و مخارج پرورش نسل جدید کاهش یابد و سرمایه داران به توانند نیروی کار را با قیمت ارزان تری خریداری کنند، یعنی دست مزد کمتری برای مخارج ضروری زندگی کارگر به پردازند.

در تمام جوامع سرمایه داری، زنان خانه دار بخش اعظم ارتش ذخیره کار (بیکاران) را تشکیل می دهند. سرمایه داری هرگز قادر نیست برای کلیه ی افراد جامعه، کار ایجاد کند، و مضمون «خانه داری»، پرده استتار خوبی برای پنهان کردن خیل عظیم زنان بیکار، و پراکنده کردن اعتراضات علیه بیکاری است.

از سوی دیگر، کارفرمایان از این موقعیت ویژه و ضعیف زنان استفاده کرده و به زنان شاغل دست مزد و مزایائی کمتر از ارزش واقعی نیروی کار آن ها می دهند. تبعیض علیه زنان کارگر و شاغل، در صورتی که مورد قبول مردان کارگر قرار گیرد. باعث تفرقه و رقابت در طبقه ی کارگر شده و اتحاد طبقاتی علیه سرمایه داران را تضعیف می کند. به این ترتیب می بینیم که طبقه ی سرمایه دار از طریق ستم بر زن، با یک تیر چند نشانه می زند.

در ایران نیز چنین وضعیتی علیه زنان حاکم است. تغییرات اخیر در «قانون کار» و حذف کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، نیز در پیوند تنگاتنگ با سیاست های سرمایه داری جهانی (سازمان بین المللی کار) و دولت؛ در تهاجم عمدتاً علیه حقوق زنان کارگراست. برای راه اندازی «صنایع» مورد نیاز امپریالیزم، جامعه ی ایران به «نیروی کار» کافی احتیاج دارد. تنها منبع عظیم نیروی کار در کارگاه های کوچک (که شامل زنان است) هفته است.

طبق آمار رسمی دولتی، شاغلین در کارخانه های بیش از ۱۰ نفر به مراتب نازل تر از کارگاه های (زیر ۱۰ نفر) است. ۱۶ هزار و ۱۸ کارگاه ۱۰ نفر به بالا موجود است. بر مبنی سرشماری ۱۳۷۵ تعداد کارگاه های بزرگ به ۸۴۶ هزار نفر رسیده است و شمار واحدهای صنعتی ۱۳۳۷۱ واحد است. در صورتی که شاغلان، تنها در بخش صنعت و معدن روستایی شاغلین بخش صنعت ۱ میلیون و ۷۱ هزار و ۳۸۳ نفر افزایش یافته است. هم چنین در حدود ۱ میلیون نفر در کارگاه های کوچک روستایی به کار اشتغال دارند (۹۲ درصد آن ها کارگاه های خانگی هستند). اضافه بر این ها، در شهرها نیز در صنایع کوچک تعداد کارگران به ۱ میلیون ۲۵۸ هزار نفر می رسد. اشتغال در کشاورزی ۱۹.۵٪، در صنعت ۳۲.۳٪ و در خدمات ۴۸.۲٪ می باشد.

در نتیجه همان طور که مشاهده می شود نیروی کار متشکل در کارگاه های کوچک، به چند برابر نیروی کار شاغل در کارگاه های بزرگ می رسد. بدیهی است که «آزاد سازی» نیروی کار بایستی از کارگاه های کوچک سازمان یابد. حذف کارگاه های کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار در دوره ی پنجم مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۵) و در پی آن طرح اخیر شورای عالی کار مبنی بر حذف کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، بخشی از سیاست آزاد سازی نیروی کار است؛ و لبه ی تیز حمله ی آزادسازی ها نیز متوجه زنان کارگر است.

اما علاوه بر تمام این ها، قوانین مذهبی، عشیره ای و قبیله ای- نظیر قصاص و نیز در ایران توسط دولت سرمایه داری؛ بر زنان تحمیل شده، و وضع بی سابقه و غیرقابل تحملی را برای زنان ایران ایجاد کرده است.

دولت سرمایه داری حاکم بر ایران، سرکوب زنان و حمله هر روزه و بی وقفه به حقوق آنان را به یکی از ارکان اصلی حاکمیت خود تبدیل کرده است و از این طریق تمام اقشار و طبقات پائینی را مرعوب می کند. لذا آزادی کل جامعه ی ایران از ستم و استعمار، بیش از هر

زمان دیگری به امر آزادی زنان پیوند خورده است.

دفاع از کلیه ی مبارزات زنان برای کسب تساوی کامل و رفع هرگونه تبعیض با دفاع از منافع تمام زحمت کشان ادغام شده است. کارگران و زحمت کشان ایران در دفاع پیگیرانه و بدون قید و شرط از مبارزات زنان برای کسب حقوق اولیه شان ذی نفع هستند. دفاع از حقوق زنان و آزادی آن ها از قیدوبند قرون وسطی ای؛ راه را برای آزادی کل جامعه هموار می کند.

مطالبات اصلی در مقابل دولت سرمایه داری، در دفاع از زنان از قرار زیرند:

۱- حق زنان در ایجاد تشکلات ویژه و مستقل، برای دفاع از منافع خود باید به رسمیت شناخته شود. باید کوشش شود که زنان به نسبت تعدادشان به تمام نهادها، به ویژه نهادهای قانون گذاری و قضاوت راه یابند.

۲- تساوی کامل حقوقی، اجتماعی و سیاسی زنان باید تأمین گردد. تمام قوانینی که به شکلی بر علیه زنان تبعیض قائل می شوند، باید فوراً لغو شوند. هرگونه تبعیض علیه زنان، چه تحت عنوان مذهب، چه به اتکاء قانون و یا آداب و رسوم باید صریحاً غیرقانونی اعلام گردند. زنان باید از حقوق کامل فردی برخوردار باشند. هیچ کس حق ندارد، در حقوق زنان برای انتخاب پوشش، انتخاب رشته تحصیلی و حرفه و شغل، انتخاب محل سکونت... و حق سفر آنان محدودیتی اتخاذ کند.

۳- تمامی قوانین مربوط به ازدواج و خانواده که مبین نقض علیه زنان هستند، باید لغو گردند. ازدواج امری است داوطلبانه که می تواند توسط یک قانون مدنی به ثبت به رسد. کلیه ی ازدواج های اجباری و خرید و فروش زنان (تحت عنوان ازدواج) باید خاتمه یابند.

هرگونه آزار جسمانی و قتل همسران، دختران و خواهران (تحت لوای «هتک ناموس») باید پایان یابد. حق طلاق، بدون قید و شرط، به طور مساوی باید برای زن و مرد وجود داشته باشد. در امر حفاظت فرزندان، هیچ تبعیضی علیه مادران نباید اعمال گردد. «چند زنی» الغاء و واژه «فرزند نامشروع» باید ممنوع گردد. تبعیض علیه مادران

ازدواج نکرده باید خاتمه یابد و امکانات رفاهی لازم در اختیار آنان قرار گیرد. ۴- استقلال کامل اقتصادی زنان باید تأمین گردد. کلیه ی زنانی که مایل به کار هستند، اما قادر به یافتن کار نیستند، باید بیمه بیکاری دریافت دارند. تبعیضات علیه زنان در هر صنف، حرفه و شغلی باید متوقف شوند. زنان باید در مقابل کار مساوی، دست مزد مساوی مردان دریافت دارند. در دوره بارداری و پس از زایمان (به مدت یک سال) باید حقوق کامل با حفظ شغل و سابقه کار به آنان تعلق گیرد.

۵- حق کنترل زنان بر بدن خود باید به رسمیت شناخته شود. حق تصمیم گیری در مورد بچه دار شدن یا نشدن زنان، به خود آنان مربوط است. کلیه ی قوانینی که علیه سقط جنین یا جلوگیری از حاملگی وجود دارد باید ملغی شوند. امکانات مجانی و در حد تقاضا در این موارد باید در دسترس زنان قرار گیرد. مراکز آموزش شیوه های صحیح و بی خطر جلوگیری از بارداری باید در محلات، مدارس، کارخانه ها، بیمارستان ها و روستاها دایر شوند. برای زنانی که تصمیم به بچه دار شدن می گیرند نیز باید تمامی امکانات لازم تأمین گردد.

۶- بردگی خانگی زنان باید پایان یابد و جامعه به مسئولیت خود در قبال پرورش و آموزش کودکان عمل کند. در تمام محلات باید مهد کودک ها و مراکز نگه داری اطفال به طور رایگان در خدمت تمامی کودکان صرف نظر از موقعیت شغلی مادران، موقعیت زناشویی والدین و درآمد آنان قرار گیرد. اداره ی این اماکن باید تحت نظارت و بازرسی کامل والدین باشد. امکانات خدمات خانگی ارزان نظیر رستوران، لباس شویی و ... باید فراهم آیند تا فشار کار خانگی از دوش زنان برداشته شود.

مبارزه برای رهایی ملیت های تحت ستم

در ایران چندین ملیت وجود دارد. اکثریت جامعه از ملیت های غیرفارس تشکیل شده است. امپریالیسم با ایجاد دولت های قوی وابسته به خود و با تکیه بر بزرگ ترین ملیت ایران، یعنی فارس ها، سایر ملیت را سرکوب و آنان را از کلیه ی مزایای اولیه ی زندگی محروم کرده است. امپریالیسم سلطه ی خود را از طریق ایجاد ابزار سرکوب در دست دولت مرکزی علیه هر جنبش ملی،

استوار کرده و تاکنون به حیات و حضور خود در منطقه ادامه داده است. در نتیجه، این ملیت ها از ستم دیده ترین بخش های جامعه شده اند و به طور دائم در تخصم با دولت مرکزی قرار می گیرند و به طور پیگیر توسط قوای دولت مرکزی سرکوب و قتل عام می شوند. سرکوب کلیه ی حقوق ملی ملیت های غیرفارس، همواره یکی از ارکان اصلی ادامه حیات دولت های سرمایه داری در ایران بوده است. دولت های مرکزی از طریق سرکوب ملت های تحت ستم وفاداری خود را به امپریالیسم نشان می دهند. همان طور که مشاهده شد، چه در دوره نظامی شاهنشاهی و چه در دوره کنونی محور اصلی اقدام دولت ها، علیه زحمت کشان آذری، گُرد، ترکمن، عرب و غیره بوده است. این ستم در مواردی که این ملیت ها همچنین اقلیت مذهبی نیز می باشند - به خصوص بلوچ ها و کُرد ها - بسیار شدیدتر بوده است.

به علاوه، این مردم تحت ستم و محروم، در اغلب شرایط انسجام ملی و ارضی خود را از دست داده اند. امپریالیسم بنا بر اهداف خود مردم منطقه را منشعب کرده است. مرزبندی های کاذب به وجود آورده است. مردمی که در حوالی این مرزها زندگی می کردند به طور تصنعی تجزیه شدند. برای مثال آذربایجانی ها بین روسیه ی تزاری و ایران؛ کردها بین ایران، عراق، ترکیه، سوریه و روسیه؛ و بلوچ ها بین ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شدند. این ملیت ها توسط دولت های مرکزی تحت شدیدترین سرکوب ملی و استثمار قرار گرفته اند.

در نتیجه ابتدائی ترین و اولین گام در راه رهایی مردم تحت ستم منطقه از میان برداشتن سلطه ی امپریالیسم و دولت های مستبد سرمایه داری مرکزی وابسته به آن است. زیرا که این دولت ها همواره در مقابل خواست های به حق این ملیت ها از هیچ شیوه ای ابا نداشته اند. مناطق زندگی این ملت به صورت مناطق اشغال شده در آمده و ارتش دولت مرکزی هرگونه حرکتی را به طور وحشیانه سرکوب می کنند.

کارگران و زحمت کشان فارس نباید تحت تأثیر عوام فریبی های دولت مبنی بر ایجاد افتراق بین آنان و ملیت های

ستم دیده، قرار گیرند. زحمت کشان سراسر ایران باید از آزادی کامل و حق تعیین سرنوشت ملیت ها، دفاع راسخ کنند.

تنها از این طریق است که کارگران فارس قادرند ستمی را که به نام آنان توسط دولت مرکزی، بر متحدان خود روا داشته شده است، جبران کنند. ملیت های ترک، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن؛ ارمنه و افغانی با ملت فارس تضادی ندارند. دشمن کلیه ی زحمت کشان دولت سرمایه داری است.

کارگران مبارز ضد سرمایه داری و پیشرو خواهان مطالبات زیر هستند:

- ۱- غیرقانونی اعلام کردن تحمیل هرگونه ستم براساس زبان، فرهنگ و نژاد. دولت مرکزی باید بلافاصله ارتش خود را از مناطق زندگی ملیت های تحت ستم خارج کند. و برنامه وسیع عمرانی برای احیاء مناطق ویران شده به اجرا به گذارد.
- ۲- به رسمیت شناخته شدن حق کلیه ی ملیت های تحت ستم ایران در تعیین سرنوشت خود تا سرحد ایجاد دولت ملی. ملیت ها باید به توانند از طریق تشکیل مجلس های مؤسسان ملی خود، به طور دموکراتیک سرنوشت خویش را تعیین کنند.
- ۳- ایجاد همبستگی با سایر ملت تحت ستم در کشورهای همسایه و کمک رسانی و گسترش مبارزات آزادی بخش این ملیت ها در جهت مقابله با اجحافات دول سرمایه داری.

اتحاد کارگران و دهقانان

دهقانان حدود ۳۰٪ جمعیت شاغل ایران را تشکیل می دهند. رهایی کلیه ی زحمت کشان ایران از یوغ سرمایه داران و امپریالیسم بستگی به وحدت کارگران و دهقانان دارد. کارگران باید از مبارزات دهقانان غیرمرفه و فقیر؛ که مبدل به کارگران روستایی شده و شامل حداقل نیمی از دهقانان می شوند، حمایت کرده و برنامه ی اقدام کارگران باید پاسخ گوی نیازهای توده های وسیع دهقانان فقیر نیز باشد.

درخواست های عمومی کارگران در مورد مسئله دهقانان از قرار زیرند:

۱- زمین های کلیه ی مالکین و زمین داران بزرگ باید بدون پرداخت غرامت به تصرف دهقانان در آیند. اداره این زمین ها باید به شوراهای نمایندگان منتخب دهقانان واگذار شود.

۲- کلیه ی بدهی های دهقانان به دولت، نزول خوران و زمین داران بزرگ باید فوراً لغو گردد. دولت باید امکانات سهل اعطای اعتبارات و قرض های بدون بهره به دهقانان را فراهم سازد. دهقانان باید قادر به تشکیل تعاونی های تولیدی تحت کنترل شوراهای دهقانی باشد.

۳- کلیه ی شرکت های بزرگ کشت و صنعت باید ملی شوند و تحت کنترل کارگران کشاورز قرار گیرند.

۴- اداره امور کلیه ی شرکت های تعاونی روستائی و سهامی زارعی باید به خود دهقانان واگذار شوند. در این شرکت ها افراد نباید براساس مقدار زمین امتیاز ویژه ای دارا باشند.

۵- زمین های کشاورزان خرده پا نباید به اجبار از آنان پس گرفته شوند.

۶- دولت باید برنامه ی توسعه ی آبیاری مصنوعی و توسعه ی شبکه ی برق سراسری، هم راه با برنامه ی تأمین بهداشت و تحصیل رایگان را اجرا کند. کلیه ی دهقانان باید همانند سایر شهروندان از مزایای اولیه زندگی برخوردار باشند. تکنیک های پیش رفته ی تولیدی و ماشین آلات لازم کشاورزی باید از طریق مؤسسات غیرانتفاعی با شرایط سهل در دسترس کشاورزان قرار گیرد.

۷- اسکان دادن اجباری ایل نشینان باید متوقف گردد. کنترل مناطق ایل نشینان باید به خود آنان واگذار شود.

نبرد برای دموکراسی

دولت سرمایه داری همواره خواهان سرکوب حقوق دموکراتیک کارگران و کلیه ی قشر های تحت ستم در جامعه است. دولت با هرگونه آزادی هر چند محدود مخالفت می ورزد. آزادی بیان، تجمع و اعتصاب، کل نظام سرمایه داری را مورد سؤال قرار می دهد. زیرا که امروز صرفاً عده ای سرمایه دار صاحب کلیه ی ابزار تولید، بانک ها و زمین ها و کارخانه ها هستند و هرگونه اعتراضی به این منابع، کل حیات آنان را به مخاطره می اندازد. دولت سرمایه داری حافظ منافع این سرمایه داران است و به

این علت به محض وقوع اعتراضات توده ای پاسداران، بسیجی ها و «لباس شخصی ها»، پلیس و ژاندارم را به جان مردم می اندازد و هر اعتراضی را سرکوب می کند. کشتار کارگران خاتون آباد؛ جامکو؛ شادان پور و اسلام شهر نمایانگر اقدامات دولت در حفاظت از سرمایه داران است.

مطالبات کارگران و زحمت کشان ایران در نبرد برای دموکراسی از قرار زیرند:

۱- آزادی های دموکراتیک- تأمین آزادی های سیاسی و مدنی. لغو کامل سانسور، آزادی بدون قید و شرط بیان، تشکلات سیاسی، اندیشه، آزادی تظاهرات و تجمع های صنفی و سیاسی، آزادی کلیه ی احزاب و گروه های سیاسی، آزادی و حقوق مساوی برای زن و مرد و کلیه ی مذاهب جامعه و آزادی سندیکاها و اتحادیه های مستقل کارگری و دهقانان و ملیت ها از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک مردم ایران هستند.

۲- جدایی مذهب از دولت- بدون جدایی مذهب از دولت استقرار یک جمهوری نمایندگانی منتخب کارگری امکان پذیر نیست. مذهب امری کاملاً خصوصی است. مسلماً آزادی کامل و بدون قید و شرط مذهب و عقاید باید برای کلیه ی اعضای جامعه تأمین گردد. بنابراین، کلیه ی ادیان و مذاهب باید از لحاظ شکل سازمانی، مالی و قانونی کاملاً از دولت جدا باشند. قوانین یک جامعه نمی تواند بر قواعد و قوانین یک مذهب مشخص متکی باشد (حتی اگر آن مذهب اکثریت باشد). بخشی و یا کل بودجه یک کشور نمی تواند صرف مخارج یک مذهب خاص گردد. جامعه نمی تواند برای سلسله مراتب یک مذهب خاص حقوق سیاسی و اجتماعی ویژه قائل شود.

۳- انتخابات آزاد- کلیه ی مناصب و مشاغل دولتی باید انتخابی باشند. دولت کلیه ی مناصب را از بالا تعیین کرده و تمام آن ها انتصابی اند. کارگران و زحمت کشان هیچ کنترلی بر انتخاب ندارند. در انتخابات مجلس اگر تقلب صورت نگیرد؛ تمام نمایندگان نظرات یک عده معدودی را در مجلس نمایندگی می کنند. مردم باید به توانند، در انتخاب تمام مأموران حکومتی مستقیماً شرکت کنند و بر آن ها نظارت کامل داشته باشند. هیچ کدام از مأموران نباید حقوقی بیشتر از حقوق متوسط کارگران داشته

باشند. انتخاب کنندگان باید هر لحظه به توانند انتخاب شدگان را برکنار کنند.

۴- نهادهای سرکوب- کلیه ی دستگاه های اختناق و سرکوب باید منحل گردند. تنها راه ادامه ی حیات دولت ابزار سرکوب و اختناق است. پلیس مخفی (لباس شخصی ها)، پلیس و کمیته ها از ارکان و پایه های دولت سرمایه داری به شمار می آیند. کارگران و دهقانان مسلح تحت کنترل شوراهای شهری و روستائی خود قادر به حفظ نظم در شهرها و دهات هستند. کلیه ی نهادهای سرکوب باید منحل گردند و نظارت بر امور روزمره شهرها به خود مردم واگذار شود. سنت کمیته های محلات دوران قبل از قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ باید احیاء شود. کلیه ی دادگاه های نظامی و مذهبی که هزاران جوان را بدون محاکمات واقعی، هر چند صباح یا به جوخه اعدام می سپارند، باید از بین به روند. برای محاکمه همه ی جرایم باید هیأت منصفه متشکل از مردم عادی حضور داشته باشد. قضات باید منتخب مردم باشند. مجازات حکم اعدام باید لغو گردد.

مبارزه با امپریالیزم

کشور ایران مانند بسیاری دیگر از کشورهای «عقب نگه داشته» دنیا؛ سال های سال تحت سلطه ی امپریالیزم قرار داشته است. فقر و فلاکت و عقب افتادگی جامعه ی ما ناشی از این سلطه بوده است. بنابر این هرگونه تلاشی برای بهبود وضع محرومین جامعه و از میان برداشتن نابرابری های عمیق اجتماعی در ایران بدون مبارزه ای جدی علیه سلطه ی امپریالیزم بی معنی و بی فایده خواهد بود. اشغال عراق و افغانستان توسط نیروهای امپریالیستی به سرکردگی دولت آمریکا؛ نشان دهنده ی روش قلدرمنشانه و تهدیدآمیز این دول در برخورد به مسایل مردم ستم دیده ی منطقه است. از این رو یکی از مرکزی ترین تکالیف انقلاب ایران و منطقه؛ و یکی از ملموس ترین اهداف مبارزات زحمت کشان و ستم دیدگان رهایی از زیر یوغ امپریالیزم جهانی است. طبقه ی کارگر و ستم دیدگان ایران از همان ابتدا با این وظیفه ی مرکزی مقابله با امپریالیزم رو به رو بوده و همواره در سطوح مختلف اجتماعی اقتصادی،

سیاسی و فرهنگی ضرورت مبارزه با آن را احساس کرده اند.

توده های کارگر؛ زحمت کش و ستمدیده همواره خطر تهاجم امپریالیزم به خود را جدی تلقی کرده اند و به تجربه دریافته اند که با هر قدمی که در راه پیش برد انقلاب بر می دارند خطر این تهاجم جدی تر می گردد. اینک دولت سرمایه داری (هر دو جناح) در جهت تدارک دعوت سرمایه داران جهانی برای «سرمایه گذاری» (استثمار کارگران) اقدام علنی به عمل آورده است. از سوی دیگر سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. اهداف سرمایه داری جهانی در راستای ایجاد زمینه ی ضروری برای سرمایه گذاری و استثمار مضاعف کارگران ایران در شرف تحقق است. ایجاد شعبه ی سازمان بین المللی کار و تشکیل سندیکای کارگری در ایران در آینده نیز در همین راستا است.

در چنین وضعیتی، خطر این تهاجمات سیاسی هر چه بیشتر محسوس است و عناصر آگاه و مبارز و کارگران پیشرو ضرورت حفظ و استحکام دست آوردهای کنونی خود (هر چند ناچیز) و مبارزه ی قاطعانه برای ریشه کن ساختن نفوذ امپریالیزم و ایادی داخلی آن از ایران را هر چه بیشتر در می یابند. کارگران؛ زحمت کشان و ستم دیدگان ایران دریافته اند که یا باید به سلطه ی امپریالیزم برای همیشه پایان دهند و یا بار دیگر، چون گذشته، با شکست مواجه گردند.

اما نخستین نکته ای که باید برای همه کارگران، ستم دیدگان و زحمت کشان روشن باشد این است که برای پیشبرد مبارزه با امپریالیزم نمی توان و نمی باید به سیاستمداران صاحبان ثروت و دولت آنان چشم دوخت.

دولت ایران با احیاء وابستگی اقتصادی ایران به امپریالیزم باعث از هم پاشیدگی بخش اعظم تولیدات داخلی خواهد شد. امپریالیزم جهانی قراردادهایی به مراتب بیشتر و قیمت هایی به مراتب

غیر عادلانه تر از گذشته را به ایران تحمیل خواهد کرد.

از دولتی که به دوش قیام محرومین و ستم دیدگان ایران به قدرت رسیده است اما از همان روز اول دست به بازسازی نظام ظلم و استبداد سرمایه داری زده است چه توقعی بیش از این می توان داشت؟ کارگران و زحمت کشان ایران باید با ارائه راه حل مستقل خود و سازمان دهی مبارزات مستقل خود مبارزه علیه امپریالیزم و ایادی داخلی آن را به پیش به برند.

صاحبان ثروت که خود بخشی از سلطه ی امپریالیزم هستند، قادر به اجرای چنین مبارزه ای نیستند. آن ها فقط می توانند راه را برای سلطه ی جدید امپریالیزم فراهم سازند. آن ها با مردم فریبی های به اصطلاح "ضدامپریالیستی" هدفی جز منحرف ساختن زحمت کشان از مبارزه ی واقعی برای زدودن کثافات امپریالیزم و ریشه کن کردن واقعی سلطه آن ندارند. پرسیدنی است که «مبارزه با شیطان بزرگ» این دولتمداران به کجا انجامید؟

آن ها می خواهند چنین وانمود سازند که مبارزات دهقانان فقیر برای کسب حق خویش بر زمین، مبارزات کارگران برای استقرار کنترل کارگران بر تولید، مبارزات ملیت های ستم دیده برای کسب حق تعیین سرنوشت خویش، مبارزات زنان برای رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، مبارزات مردم برای استقرار رژیم دموکراتیک و کسب حقوق ابتدائی آزادی بیان و تشکل، و به طور خلاصه کلیه ی مبارزاتی که واقعاً دست امپریالیزم و ایادی داخلی آن را از ایران کوتاه خواهد کرد، دولت سرمایه داری را از «سازندگی» منحرف می سازد!

برنامه ریزی اقتصادی برای بازسازی اقتصاد کشور

برخلاف ادعاهای سیاستمداران دولت، امپریالیزم به "توطئه های آمریکا" علیه انقلاب ایران خلاصه نمی شود. امپریالیزم سیاست توطئه گرانه دولت های سرمایه داری اروپایی و آمریکایی و ژاپنی نیست. امپریالیزم نظامی جهانی سرمایه داری است. امپریالیزم صرفاً از طریق توطئه و مهره های دست نشانده

ای نظیر شاه سابق سلطه خود را بر کشورهای محروم جهان حفظ نمی کند، بلکه به وسیله ی استقرار نظام سرمایه داری در این کشورها به هزار و یک طریق سلطه ی خود را ریشه دار و مستحکم می سازد.

نظام سرمایه داری در ایران و انگیزه ی سود به عنوان تنها محرک فعالیت های اقتصادی است که امپریالیزم برای جامعه ی محروم ما به ارمغان آورده است. فقر و بدبختی اکثریت عظیم مردم ما، فساد اقلیت قلیل طبقات دارا، از هم پاشیدگی کشاورزی و ناتوانی مملکت در اجرای یک برنامه ی صحیح صنعتی کردن، همگی ناشی از سلطه امپریالیزم و نفوذ سرمایه داری در ایران است. برای از میان برداشتن آثار تحریب این سلطه باید ریشه ی این تسلط یعنی نظام سودجویی سرمایه داری را از میان برداریم. باید به جای هرج و مرج و اقتصاد بازار، اقتصادی با برنامه که در جهت منافع مردم محروم ما سازمان داده شود، مستقر گردد.

مقابله با تهاجم نظامی

تدارک جهت مقابله با هجوم نظامی امپریالیزم (گرچه در شرایط کنونی غیرمحمتمل است) از اهمیت ویژه ای برخوردار است. حضور نیروهای نظامی امپریالیزم در عراق؛ افغانستان؛ پاکستان؛ اقیانوس هند و خلیج، تهدید مستقیمی است علیه زحمت کشان ایران و منطقه. عملیات کماندویی امپریالیزم در افغانستان و عراق خطر تهاجم نظامی امپریالیزم را در عمل نشان می دهد. امپریالیزم صرفاً برای "تادیب صدام" به منطقه ی خاورمیانه نیامد، بلکه برای سرکوب کلیه ی زحمت کشان منطقه خاور میانه و باز گذاشتن دست های دولت اسرائیل؛ لشکرکشی کرده است. جهت مقابله با تهاجم احتمالی نظامی امپریالیزم نمی توان به ارتش دول سرمایه داری منطقه اتکا کرد. این دول همه شان با امپریالیزم آمریکا وارد سازش می شوند. برای نمونه در سال های اخیر نقش دولت های «ضد امپریالیستی» سوریه؛ لیبی را می توان مشاهده کرد. دولت قذافی و اسد هر دو در پیش به ظاهر شعارهای به مراتب رادیکال تر از احمدی نژاد علیه آمریکا و اسرائیل می دادند. اما امروز هر دو در

پیام بخش های آی ام تی به کنفرانس گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

رفقای گرامی

به هنگام کنفرانس تاریخی تاسیس
گرایش مارکسیست های انقلابی
ایران، بدین وسیله همبستگی کامل
خود را با شما و مبارزه ی انقلابی
تان اعلام می کنیم و عضویت کامل
شما در آی ام تی را تبریک می
گوییم.

رفقای گرامی، طبقه ی کارگر بزرگ
ایران که طی یکی از عظیم ترین
جنبش های توده ای در قرن بیستم
دیکتاتوری شاه را سرنگون کرد،
ناگزیر بار دیگر، با همان شجاعت و
عزم، بر علیه دیکتاتوری سرمایه
داری اخوند ها به پا خواهد خواست،
اما اینبار با این تفاوت که یک رهبری
انقلابی خواهد داشت، آنها گرایش
مارکسیست های انقلابی ایران را
دارند! و این تفاوت قاطع سرنوشت
انقلاب بعدی ایران را تعیین خواهد
کرد.

به پیش رفقا!

زنده باد آی ام تی!

زنده باد گرایش مارکسیست های
انقلابی ایران!

زنده باد انقلاب سوسیالیستی!

بخش مراکش آی ام تی

رفقای گرامی

این باعث خوشحالی بخش بریتانیا
است که درود های انقلابی خود را
روانه ی کنفرانس بخش ایرانی آی ام
تی می کند. حوادث انقلابی در ایران
در شرف وقوع است و حیات رژیم
به انتهای خود نزدیک می شود. بخش
جوان ما فرصت های فراوانی برای
رساندن عقاید مارکسیزم انقلابی به
بخش های پیشرو جوانان و کارگران
ایران دارد. ما می توانیم بر مبنای
حوادث، یک گرایش مارکسیستی، که
قادر به ایفای نقش رهبری طبقه ی
کارگر در راستای کسب قدرت و

قدرت اصلی اقتصاد در دوره ی آتی هر
چه بیشتر در دست امپریالیزم و سرمایه
داران بزرگ باقی خواهد ماند. بهبود
وضعیت عمومی زحمت کشان و
کارگران جامعه ایران به سلب مالکیت از
امپریالیزم و سرمایه داران بستگی دارد.

در این مورد درخواست های کارگران از
قرار زیرند:

۱- کلیه ی بانک ها باید ملی اعلام
گردند. نیازهای مالی جامعه باید از
طریق برنامه ریزی مرکزی توسط بانک
ها تأمین گردند. سلب مالکیت از بانک
داران بزرگ و وابسته به امپریالیزم و
متمرکز کردن کلیه ی نظام اعتباری در
یک بانک واحد ملی تحت کنترل منتخبین
مردم تنها راه حل بحران اقتصادی است.
بانک ملی باید با ایجاد شرایط سهل و
مناسب اعتبار در اختیار کشاورزان و
کسبه قرار دهد. به کارگران کارخانه
هایی که تعطیل شده و یا رو به تعطیلی
هستند، باید وام های بانکی تعلق گیرد تا
تولید و توزیع کارخانه ها را خود به
دست گیرند.

۲- هم راه با ملی کردن بانک ها باید تمام
صنایع عمده، شرکت های بیمه و بخش
های عمده تجارت خارجی ملی و تحت
نظارت منتخبین مردم اعلام شوند. تا به
توان در جهت رفع نیازهای جامعه
اقدامات جدی به عمل آورد. این اقدام به
مفهوم مصادره ی اموال روستائیان و
واحدهای تجاری کوچک و پیشه وران
نیست.

۳- ارقام صادرات و واردات و اسامی
تجار داخلی و خارجی باید به طور علنی
در رسانه های گروهی اعلام گردند تا
مردم از وضعیت بازرگانی با اطلاع
باشند و از حیف و میل ها جلوگیری کنند.

۴- کلیه ی دارایی سرمایه داران و
ثروتمندان بازار که از قبیل زحمت کشان
و کارگران، سرمایه انباشت کرده اند،
سرمایه آنان که به بانک های خارجی
پول ارسال کرده اند و شرکت های
امپریالیستی، باید بدون پرداخت غرامت
مصادره گردند.

۱ مهر ۱۳۸۷

خدمت امپریالیزم قرار گرفته و به دولت
احمدی نژاد هم توصیه می کنند که چنین
کند. سرنوشت دولت جمهوری اسلامی
نیز در همین مسیر خواهد بود.

کارگران و زحمت کشان جهت حفظ
دست آوردهای مبارزات خودشان در
مقابل تهاجم نظامی امپریالیزم نمی توانند
به ارتش و دیگر دستگاه های دولت
سرمایه داران تکیه کنند. آن ها به
سازمان های مستقل خودشان نیاز دارند.
جنبش ضدامپریالیستی توده های زحمت
کش راه مبارزه با خطر تهاجم نظامی
امپریالیزم را در تشکیل ارتش ستم
دیدگان و زحمت کشان پیدا خواهد کرد.
تنها شورای کارگران و دیگر زحمت
کشان هستند که می توانند توده های
وسیع مردم را در چنین ارتشی متشکل
کنند. طبقات دارا چشم دیدن توده های
مسلح را خارج از کنترل خودشان ندارند.
آن ها در کردستان به دهقانان و زحمت
کشان مسلح که به مبارزه با زمین داران
بزرگ و دیگر کثافات باقی مانده از
سلطه ی امپریالیزم دست زده بودند،
حمله کردند. دستور خلع سلاح عمومی
پس از پیروزی قیام بهمن ماه در ایران
هنوز فراموش نشده است.

وظیفه ی تدارک مقابله با خطر هجوم
نظامی امپریالیزم برعهده ی شوراهای
کارگران و دیگر زحمت کشان است.
آموزش نظامی کارگران در ساعات کار
مهم ترین قدمی است که شوراهای
کارگری جهت مسلح کردن کارگران می
توانند بردارند. شوراهای کارگران و
دیگر زحمت کشان و سایر سازمان های
مستقل توده ای باید جهت مقابله با هجوم
نظامی امپریالیزم خود آموزش نظامی
دیده و در صورت لزوم مسلح شوند. این
آموزش می بایست که شامل تمرین های
عملی و کامل در استفاده از سلاح های
سنگین، و یا هر سلاحی که کارگران
برای دفاع از کارخانه ها، محل ها،
مدارس و دیگر زیرساخت هایی که برای
کار و زندگی ی خود و خانواده هایشان
لازم می بینند، باشد.

**سلب مالکیت از امپریالیزم و سرمایه
داران**

با جهت گیری علنی رژیم حاکم بر ایران
به سمت امپریالیزم، واضح است که

برقراری دولت کارگری، به عنوان آغازگر شعله های انقلاب در منطقه و جهان باشد، را پایه گذاری کنیم. درود رفقا! زنده باد انقلاب جهانی! راب سوول از طرف بخش بریتانیا

رفقای گرامی
لطفا درود های گرم ما را برای کنفرانس تاسیس گرایش مارکسیست های انقلابی ایران پذیرا باشید. این حقیقت که شما عضوی از بین الملل خودتان هستید، موفقیت بزرگی برای جنبش مارکسیستی است. قدرت و سنن طبقه ی کارگر ایران توسط ضد انقلاب در لباس جمهوری اسلامی خرد شد، اما امروز، در دوران حوادث طوفانی که پیش رو داریم، طبقه ی کارگر بار دیگر قدرت و سنن خود را باز خواهد یافت، حتی در مقیاسی بزرگتر. اطمینان داریم که رفقای ایرانی ما نقش مهمی در مبارزه ی آینده ی پرولتاریا ایفا خواهند کرد. با درود های رفیقانه روبرتو سارتي از طرف بخش ایتالیا

رفقای گرامی،
ما از طرف بخش اطریش، کنفرانس تاسیس موقفی را برای گرایش مارکسیست های انقلابی ایران (آی آر ام تی) آرزو مندیم. در این دوران تاریک بربریت سرمایه داری، کنفرانس تاسیس شما، جنبش طبقه ی کارگر را، در سطح ملی و جهانی، روشن می سازد. شما به مبارزه برای آینده ای روشنتر می پردازید، و ما نیز از اینکه عضوی از آن هستیم به خود می بالیم و به همین دلیل هم در کنار شما، شانه به شانه، برای سوسیالیزم مبارزه می کنیم. زنده باد همبستگی بین الملل زنده باد آی آر ام تی با درود های رفیقانه "در فونکه" بخش اطریشی آی ام تی

رفقا،
رفقای شما در اتحادیه بین المللی کارگران گرمترین درود های خود،

همبستگی بین المللی خود و نیز بهترین آرزو ها را برای برگزاری موفق کنفرانس تاسیس آی آر ام تی، روانه ی شما می کند. شما با تاسیس گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، بنیاد مارکسیزم حقیقی و بولشویزم را در ایران بنا می کنید. ما در آمریکا حوادث ایران را با علاقه دنبال می کنیم، زیرا ایران یک کشور کلیدی است و ما اطمینان داریم که عقاید مارکسیزم حقیقی زمینه ی مساعدی در میان طبقه ی کارگر و جوانان ایران خواهد یافت.

با درود های رفیقانه
کمیته ی اجرایی اتحادیه بین المللی کارگران - آمریکا

رفقای گرامی
درود های انقلابی از جانب بخش آلمانی آی ام تی به کنفرانس تاسیس بخش ایرانی در آخر هفته ی آینده را پذیرا باشید... موفقیت کنفرانس شما را آرزو مندیم.
کریتم مارتر، بخش آلمان

رفقای گرامی
به نمایندگی از طرف بخش سوئدی آی ام تی به شما نامه می نویسم. دریافت خبر کنفرانس تاسیس گرایش مارکسیست های انقلابی ایران بسیار خوشحال کننده بود. بدون شک این اقدام شما یک قدم مهم در جهت ساخت سازمان مارکسیستی مورد نیاز در ایران خواهد بود. زنده باد آی آر ام تی! زنده باد انقلاب ایران! با درود های رفیقانه مارتین لوف، از کمیته اجرایی بخش سوئد

رفقای گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، گرم ترین درود های انقلابی خود را نثار کنفرانس شما می کنیم. اعلام رای مثبت به عضویت شما در آی ام تی، گامی رو به جلوی مهمی برای بین الملل بود، ما به حضور در بین المللی مشترک با شما افتخار می

کنیم. ایران نه تنها در منطقه، بلکه در کل جهان کشوری کلیدی است. با درود های انقلابی رفقای بخش دانمارک آی ام تی

رفقا و دوستان گرامی

از وبلاگ میلیتانت دیدن کنید و آدرس اینترنتی ما را در اختیار سایر دوستان و آشنایان خود نیز قرار دهید.

<http://militantmag.blogfa.com>

نظرات و پیشنهادات خود را درباره ی مقالات نشریه برای ما بنویسید.

نشریه میلیتانت حداقل ۱۰ شماره در سال انتشار می یابد



زیر نظر: شورای دبیری
militantmag@gmail.com

شماره ۱۶

۸ مهر ۱۳۸۷

رفقای همزم، نشریه میلیتانت را بخوانید و آنرا تکثیر و بین دوستان و آشنایان خود پخش کنید.

برای «میلیتانت» مقالات، مصاحبه ها، گزارشات و عکسهای اعتراضات و اعتصابات را ارسال کنید.

به «میلیتانت» بپیوندید و ضمن تقویت مبارزه ی انقلابی در جهت ایجاد بلوک سوسیالیستی گام بردارید.